



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عزیز الرحمن
علیه صلی

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

سلسلہ مباحث شناخت و ہدایان

ابن تیمیہ مؤسس افکار و ہدایت

علی اصغر رضوانی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابن تیمیه، موسس افکار و هاییت

نویسنده:

علی اصغر رضوانی

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۶	ابن تیمیه، مؤسس افکار وهابیت
۱۶	مشخصات کتاب
۱۶	مقدمه ناشر
۱۷	شرح حال ابن تیمیه
۱۷	اشاره
۱۸	نسب ابن تیمیه
۱۸	شروع تحصیل
۱۹	جرات و جسارت
۲۱	عصر ظهور ابن تیمیه
۲۳	عصر ظهور وهابیت
۲۴	عملکرد سیاسی
۲۵	برخی از فتاوا و آرای ابن تیمیه
۲۵	۱ - تحریم نماز و دعا در کنار قبور اولیاء
۲۶	۲ - تحریم زیارت قبور
۲۶	۳ - تحریم استغاثه به غیر خدا
۲۶	۴ - تحریم برپایی مراسم
۲۶	۵ - تحریم قسم به غیر خداوند
۲۶	۶ - نسبت دادن جسمیت به خدا
۲۶	تناقضات ابن تیمیه
۲۹	روش های غلط ابن تیمیه
۲۹	توضیح
۳۰	۱ - روش او در جرح و تعدیل
۳۱	۲ - عملکرد ابن تیمیه در مورد قرآن

- ۳ - توسعه در عنوان شرک ۳۲
- ۴ - توسعه در عنوان بدعت ۳۲
- ۵ - اصرار بر تجسیم ۳۲
- ۶ - ادّعی اجماعات وهمی ۳۲
- ۷ - تضعیف مغرضانه روایات ۳۴
- ۸ - انکار حقایق تاریخی ۳۵
- ۹ - نسبت دروغ بر مخالفان ۳۶
- ابن تیمیه از دیدگاه اهل سنت ۳۷
- اشاره ۳۷
- ۱ - ابن جُهَیْل ۳۷
- ۲ - یافعی ۳۷
- ۳ - ابوبکر حصینی ۳۷
- ۴ - ابوحنّیان اندلسی ۳۷
- ۵ - ابن حجر عسقلانی ۳۸
- مؤلّفین یا مناظره کنندگان در ردّ ابن تیمیه ۳۸
- ابن قیّم، مروّج افکار ابن تیمیه ۴۲
- دشمنی ابن تیمیه با اهل بیت «علیهم السلام» ۴۴
- توضیح ۴۴
- ۱ - مخالفت با نزول آیه مباحله در شأن اهل بیت علیهم السلام ۴۴
- اشاره ۴۴
- الف) کسی با پیامبر صلی الله علیه وآله مساوی نیست!! ۴۴
- پاسخ ۴۴
- ب) عدم دلالت «انفسنا» بر مساوات! ۴۴
- پاسخ ۴۵
- ج) کفایت دعای پیامبر صلی الله علیه وآله!! ۴۶
- پاسخ ۴۷

۴۷ (د) عدم اختصاص به حضرت علی علیه السلام!!

۴۷ پاسخ

۴۷ (ه) مقصود از «نفسنا»، شخص پیامبر صلی الله علیه وآله است!!

۴۷ پاسخ

۴۹ ۲ - توجیه آیه تطهیر

۴۹ توضیح

۴۹ پاسخ

۴۹ پاسخ

۵۱ ۳ - مخالفت با شأن نزول آیه انذار

۵۱ اشاره

۵۱ پاسخ

۵۱ ایراد دیگر

۵۱ پاسخ

۵۳ ۴ - تضعیف دلالت آیه ولایت

۵۳ توضیح

۵۳ پاسخ

۵۳ ۵ - تضعیف شأن نزول آیه مودت

۵۳ اشاره

۵۳ پاسخ

۵۶ پاسخ

۵۶ پاسخ

۵۹ ۶ - تضعیف ذیل حدیث ثقلین

۵۹ توضیح

۵۹ پاسخ

۵۹ ۷ - توجیه بی مورد حدیث «ثقلین»

۵۹ اشاره

۵۹ پاسخ

۶۰ فهم علمای اهل سنت از ثقلین

۶۲ ۸ - تضعیف حدیث غدیر -

۶۲ توضیح

۶۲ پاسخ

۶۲ ۹ - تکذیب ذیل حدیث غدیر -

۶۴ اشاره -

۶۴ پاسخ

۶۶ ۱۰ - تکذیب حدیث «مؤاخاه» -

۶۶ توضیح -

۶۶ پاسخ

۶۸ ۱۱ - تضعیف حدیث «عقار» -

۶۸ تضعیف حدیث «عقار» -

۶۸ پاسخ

۷۱ ۱۲ - رد حدیث «ولایت» -

۷۱ رد حدیث «ولایت» -

۷۲ پاسخ

۷۳ ۱۳ - تکذیب حدیث «رد الشمس» -

۷۳ تکذیب حدیث «رد الشمس» -

۷۳ پاسخ

۷۴ ۱۴ - جعلی دانستن حدیث «سد ابواب» -

۷۴ جعلی دانستن حدیث «سد ابواب» -

۷۵ پاسخ

۷۶ ۱۵ - تکذیب حدیث «مدینه علم» -

۷۶ تکذیب حدیث «مدینه علم» -

۷۶ پاسخ

- ۱۶ - تضعیف حدیث «افضاکم علی علیه السلام» ۷۶
- تضعیف حدیث «افضاکم علی علیه السلام» ۷۶
- پاسخ ۷۷
- ۱۷ - تضعیف حدیث «قتال ناکثین و...» ۷۸
- تضعیف حدیث «قتال ناکثین و...» ۷۸
- پاسخ ۷۸
- ۱۸ - تکذیب حدیث «محبّت حضرت علی علیه السلام» ۷۸
- تکذیب حدیث «محبّت حضرت علی علیه السلام» ۷۸
- پاسخ ۷۸
- ۱۹ - تهمت ابن تیمیه به امام علی علیه السلام ۷۹
- تهمت ابن تیمیه به امام علی علیه السلام ۷۹
- پاسخ ۸۰
- ۲۰ - ادّعی بغض صحابه نسبت به حضرت علی علیه السلام ۸۰
- ادّعی بغض صحابه نسبت به حضرت علی علیه السلام ۸۰
- پاسخ ۸۱
- ۲۱ - ادّعی بیعت نکردن اکثر امت با امام علی علیه السلام ۸۲
- ادّعی بیعت نکردن اکثر امت با امام علی علیه السلام ۸۲
- پاسخ ۸۲
- ۲۲ - اعتراض به حزن حضرت زهرا علیها السلام ۸۷
- اعتراض به حزن حضرت زهرا علیها السلام ۸۷
- پاسخ ۸۷
- ۲۳ - اعتراض به شکوه حضرت زهرا علیها السلام ۹۰
- اعتراض به شکوه حضرت زهرا علیها السلام ۹۰
- پاسخ ۹۰
- ۲۴ - اعتراض به قهر کردن حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر ۹۱
- اعتراض به قهر کردن حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر ۹۲

- ۹۳ پاسخ
- ۹۵ ۲۵ - اعتراض بر حضرت زهرا علیها السلام به جهت وصیت به دفن شبانه!!
- ۹۵ اعتراض بر حضرت زهرا علیها السلام به جهت وصیت به دفن شبانه!!
- ۹۶ پاسخ
- ۹۸ ۲۶ - نفی اعلمتیت امام حسن و امام حسین علیهما السلام
- ۹۸ نفی اعلمتیت امام حسن و امام حسین علیهما السلام
- ۹۸ پاسخ
- ۹۸ الف) فضایل امام حسن علیه السلام
- ۹۸ امام حسن علیه السلام از دیدگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله
- ۱۰۲ امام حسن علیه السلام از دیدگاه علمای اهل سنت
- ۱۰۴ کرم امام حسن علیه السلام
- ۱۰۵ عبادت امام حسن علیه السلام
- ۱۰۵ حلم امام حسن علیه السلام
- ۱۰۶ ب) فضایل امام حسین علیه السلام
- ۱۰۶ عبادت امام حسین علیه السلام
- ۱۰۷ حلم امام حسین علیه السلام
- ۱۰۸ فضایل امام حسین علیه السلام از زبان رسول خدا صلی الله علیه وآله
- ۱۱۰ گفتار صحابه درباره امام حسین علیه السلام
- ۱۱۲ امام حسین علیه السلام از دیدگاه تابعین
- ۱۱۲ امام حسین علیه السلام از دیدگاه علمای اهل سنت
- ۱۱۲ توضیح
- ۱۱۲ ۱ - ابن حجر عسقلانی
- ۱۱۲ ۲ - زرنندی حنفی
- ۱۱۳ ۳ - یافعی
- ۱۱۳ ۴ - ابن سیرین
- ۱۱۳ ۵ - عباس محمود عقّاد

- ۱۱۳ - ۶ - دکتر محمد عبده یمانئ
- ۱۱۳ - ۷ - عمر رضا کحاله
- ۱۱۳ - ۲۷ - ادعای برتری شیخین بر امام حسن و امام حسین علیهما السلام
- ۱۱۳ - ادعای برتری شیخین بر امام حسن و امام حسین علیهما السلام
- ۱۱۴ - پاسخ
- ۱۱۴ - الف) بررسی احادیث سروران جوانان بهشت
- ۱۱۴ - اشاره
- ۱۱۴ - تصریح به صحت حدیث
- ۱۱۵ - ب) بررسی احادیث سروران پیران بهشت
- ۱۱۵ - اشاره
- ۱۱۵ - ۱ - روایات ترمذی
- ۱۱۶ - روایات ترمذی
- ۱۱۶ - سند اول
- ۱۱۸ - سند دوم
- ۱۱۸ - سند سوم
- ۱۲۰ - ۲ - روایت ابن ماجه
- ۱۲۰ - روایت ابن ماجه
- ۱۲۰ - سند اول
- ۱۲۲ - سند دوم
- ۱۲۲ - ۳ - روایت هیثمئ
- ۱۲۲ - ۴ - روایت دولابئ
- ۱۲۳ - ۵ - روایت عبدالله بن احمد حنبلئ
- ۱۲۳ - ۶ - روایات خطیب بغدادئ
- ۱۲۳ - روایات خطیب بغدادئ
- ۱۲۳ - سند اول
- ۱۲۳ - سند دوم

- ۱۲۴ سند سوم
- ۱۲۴ سند چهارم
- ۱۲۵ ۷ - روایت ابن حجر
- ۱۲۵ ۸ - حدیث ابن النجار
- ۱۲۵ ۹ - روایت ابن عساکر
- ۱۲۵ ۱۰ - حدیث ابن ابی شیبہ
- ۱۲۵ ۱۱ - روایات طحاوی
- ۱۲۵ پ روایات طحاوی
- ۱۲۶ سند اول
- ۱۲۶ سند دوم
- ۱۲۶ سند سوم
- ۱۲۶ سند چهارم
- ۱۲۶ ۱۲ - حدیث ابن ابی حاتم
- ۱۲۶ ۱۳ - حدیث طبرانی
- ۱۲۷ حدیث طبرانی
- ۱۲۷ سند اول
- ۱۲۷ سند دوم
- ۱۲۷ ۱۴ - حدیث ابن قتیبہ
- ۱۲۷ نتیجه
- ۱۲۷ مشکل متن حدیث
- ۱۲۸ اعتراف به ناصبی بودن ابن تیمیہ
- ۱۲۸ اشاره
- ۱۲۸ ۱ - ابن حجر عسقلانی
- ۱۲۸ ۲ - ابن حجر ہیثمی
- ۱۲۸ ۳ - علامہ زاهد کوثری
- ۱۲۸ ۴ - شیخ عبداللہ غماری

- ۵ - حسن بن علی سقاف ۱۲۹
- ۶ - علامه شیخ کمال الحوت ۱۲۹
- ۷ - شیخ عبدالله حبشی ۱۲۹
- ۸ - حسن بن فرحان مالکی ۱۲۹
- ۹ - ناصر الدین البانی (محدث وهاپی) ۱۲۹
- حکم بغض امیرمؤمنان علی علیه السلام ۱۲۹
- صفات دشمنان حضرت علی علیه السلام ۱۳۲
- توضیح ۱۳۲
- ۱ - خبث ولادت ۱۳۲
- ۲ - نفاق ۱۳۳
- ۳ - فسق ۱۳۳
- دفاع ابن تیمیه از مخالفان اهل بیت «علیهم السلام» ۱۳۳
- دفاع ابن تیمیه از مخالفان اهل بیت «علیهم السلام» ۱۳۳
- ۱ - ادعای افضلیت عمر بر امام علی علیه السلام!! ۱۳۳
- اشاره ۱۳۳
- پاسخ ۱۳۳
- ۲ - تقدیم سه خلیفه بر امام علی علیه السلام ۱۳۷
- توضیح ۱۳۷
- پاسخ ۱۳۷
- ۳ - ادعای عدم رضایت یزید به قتل امام حسین علیه السلام ۱۳۷
- اشاره ۱۳۷
- پاسخ ۱۳۸
- ۴ - انکار انتقال سر مبارک امام حسین علیه السلام به شام ۱۴۰
- اشاره ۱۴۰
- پاسخ ۱۴۰
- ۵ - انکار به اسارت بردن حریم امام حسین علیه السلام ۱۴۲

- توضیح ۱۴۲
- پاسخ ۱۴۳
- ۶ - انکار امر یزید به قتل امام حسین علیه السلام ۱۴۳
- اشاره ۱۴۳
- پاسخ ۱۴۳
- ۷ - انکار واقعه حزه ۱۴۵
- توضیح ۱۴۵
- پاسخ ۱۴۵
- عوامل قیام مردم مدینه ۱۴۵
- توضیح ۱۴۵
- ۱ - احساسات دینی ۱۴۶
- ۲ - واقعه کربلا وشهادت امام حسین علیه السلام ۱۴۷
- ۳ - نابسامانی های سیاسی ۱۴۸
- رویارویی آشکار ۱۴۹
- اعزام نیرو به مدینه ۱۵۰
- درگیری لشکر شام و قوای مدینه ۱۵۱
- قتل و غارت اهل مدینه ۱۵۲
- اعدام شدگان ۱۵۵
- ۸ - انکار امر یزید به خراب کردن کعبه ۱۵۶
- اشاره ۱۵۶
- پاسخ ۱۵۶
- کلمات علمای اهل سنت درباره یزید ۱۵۷
- ۹ - تمجید از یزیدیه ۱۵۸
- ۱۰ - دفاع از خوارج ۱۵۸
- ۱۱ - دفاع از قاتلین حضرت علی علیه السلام ۱۵۹
- توضیح ۱۵۹

۱۵۹	پاسخ
۱۶۱	۱۲ - دفاع از ابن ملجم
۱۶۱	اشاره
۱۶۱	پاسخ
۱۶۱	۱۳ - دفاع از بنی امیه
۱۶۲	توضیح
۱۶۲	پاسخ
۱۶۲	سلسله کتاب های پیرامون وهابیت
۱۶۲	پی نوشت ها
۱۶۲	۱ تا ۱۴۰
۱۷۲	۱۴۱ تا ۲۹۰
۱۸۲	۲۹۱ تا ۴۴۰
۱۹۱	۴۴۱ تا ۵۹۰
۲۰۲	۵۹۱ تا ۶۱۹
۲۰۵	درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه: رضوانی علی اصغر، ۱۳۴۱ عنوان و نام پدیدآور: ابن تیمیه مؤسس افکار وهابیت/ تألیف علی اصغر رضوانی. مشخصات نشر: قم: مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۵. مشخصات ظاهری: ۲۰۸ص. فروست: سلسله مباحث وهابیت. شابک: ۸۰۰۰ریال ۹۶۴-۹۷۳-۰۳۶-۲؛ ۸۰۰۰ریال چاپ دوم ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۰۳۶-۳؛ ۱۶۰۰۰ریال (چاپ سوم)؛ ۲۳۰۰۰ریال (چاپ چهارم) وضعیت فهرست نویسی: فایا یادداشت: چاپ دوم: ۱۳۸۵. یادداشت: چاپ سوم: تابستان ۱۳۸۷. یادداشت: چاپ چهارم: بهار ۱۳۹۰. یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس. موضوع: ابن تیمیه احمدبن عبدالحلیم ۶۶۱ - ۷۲۸ ق. -- نقد و تفسیر موضوع: وهابیه -- دفاعیه ها و ردیه ها شناسه افزوده: مسجد جمکران (قم) رده بندی کنگره: BP۲۰۱/۶۵/الف ۷۱ ر ۵۸۳۱ رده بندی دیویی: ۴۲۹۴/۷۹۲ شماره کتابشناسی ملی: م ۵۸-۲۴۵۵۲

مقدمه ناشر

ترویج فرهنگ ناب محمدی و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام در طول تاریخ دچار کج اندیشی ها و نابخردی هایی بوده است که نمونه بارز آن را در اندیشه وهابیت و سلفی گری می توان نظارگر بود، تفکری که همه مسلمانان جهان را از دین اسلام خارج و فقط خود را مسلمان می دانند. عده ای اندک که با کج اندیشی، مسلمانان جهان و دیگر ادیان را دچار مشکل کرده و چهره ای خشن و کریه از دین رحمت ارائه نموده اند. معمار این اندیشه ابن تیمیه از مخالفان فرزندان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می باشد که تفکر او از قرن هفتم تا قرن سیزدهم به فراموشی سپرده شده و مورد مخالفت اندیشمندان مذاهب اسلامی قرار گرفت ولی کمتر از یک قرن است که این تفکر انحرافی دوباره در جامعه

اسلامی توسط افرادی معلوم الحال مطرح می گردد. جا دارد متفکرین اسلامی، جریان های فکری منحرف را به مسلمانان جهان معرفی کرده و محور وحدت اسلامی که همان اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله است را تبیین نمایند، محوری که براساس محبت و پیروی از اهل بیت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله استوار است و از فحاشی و ضرب و شتم و ترور و بمب گذاری به دور است و هیچ سنخیتی با آن ندارد. گفت و گو در محافل علمی و معرفی اندیشه ناب، نیاز به آن حرکات انحرافی ندارد، و چنانچه آنان در گفتار صادقند، میدان علم و اندیشه مهیا است.

تهاجم استکبار جهانی و صهیونیست ها به تفکر اصیل اسلامی از زمانی آغاز و سرعت گرفت که انقلاب شکوه مند اسلامی به رهبری امام خمینی رحمه الله در کشور اسلامی ایران به ثمر نشست و توسط رهبر بزرگوار انقلاب اسلامی حضرت آیت الله خامنه ای دام ظلله هدایت گردید.

از کلیه عزیزانی که ما را در نشر معارف اهل بیت علیهم السلام یاری می نمایند به ویژه تولیت محترم مسجد مقدس جمکران حضرت آیت الله وافی و همکاران در مجموعه انتشارات و مؤلف محترم جناب استاد علی اصغر رضوانی کمال تشکر و قدردانی را داریم امید است مورد رضای حضرت حق قرار گیرد. ان شاء الله.

مدیر مسئول انتشارات مسجد مقدس جمکران حسین احمدی

شرح حال ابن تیمیه

اشاره

یکی از کسانی که در طول چندین قرن، مورد توجه خاص وهابیان قرار گرفته و برای او ارزش فراوانی از نظر علمی قائلند؛ تقی الدین احمد بن عبدالحلیم معروف به «ابن تیمیه» است. او کسی است که افکار وهابیان از او سرچشمه می گیرد.

وهابیان برای او کنگره های علمی گرفته و کتاب هایی

در مدح و منزلت و شخصیت علمی اش تألیف نموده اند. و در حقیقت او را مؤسس مذهب خود می دانند؛ اگر چه آنان در ظاهر این مطالب را اظهار نکرده و خود را سلفی می نامند.

ما در این کتاب قصد داریم که به شرح زندگی او بپردازیم:

نسب ابن تیمیه

صاحبان کتب تراجم درباره نسب او چنین گفته اند: وی احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام بن عبدالله بن خضر، تقی الدین، ابوالعباس، ابن تیمیه، الحرائی، الحنبلی، است.

در شهر حرّان در سال ۶۶۱ ه. ق متولد شد و در سال ۷۲۸ ه. ق در دمشق وفات یافت. در خانه ای پرورش یافت که اعضای آن بیش از یک قرن پرچم دار مذهب حنبلی بوده اند. (۱)

او بعد از شش سال با سایر خانواده اش از شهر خود - به جهت هجوم تاتار - هجرت کرده وارد دمشق شد. در آنجا برای پدرش موقعیت تدریس در مسجد جامع دمشق فراهم گشت و به تربیت دانش پژوهان پرداخت.

شروع تحصیل

او شروع به تحصیل نمود. ابتدا نزد پدرش مشغول به تحصیل شد. و سپس اساتیدی را برای خود انتخاب نموده و از آنان بهره مند شد. برخی از اساتید او عبارتند از:

۱ - احمد بن عبدالدائم مقدسی.

۲ - ابو زکریّا سیف الدین یحیی بن عبدالرحمان حنبلی.

۳ - ابن ابی الیسر تنوخی.

۴ - عبدالله بن محمّد بن عطاء حنفی.

۵ - ابو زکریّا کمال الدین یحیی بن ابی منصور بن ابی الفتح حرّانی.

۶ - عبدالرحمان بن أبی عمر، ابن قدامه مقدسی حنبلی.

نزد جماعتی از زنان هم درس فرا گرفت که عبارتند از:

۱ - امّ العرب، فاطمه، دختر ابی القاسم بن قاسم بن علی معروف به ابن عساکر.

۲ - امّ الخیر، ستّ العرب، دختر یحیی بن قایماز.

۳- زینب، دختر احمد مقدسیه.

۴- زینب دختر مکی حرانیه.

آخرین استاد او شرف الدین احمد بن نعمه مقدسی (متوفای ۶۴۹ ه. ق) بود که اجازه فتوا را به ابن تیمیه داد. (۲)

جرأت و جسارت

پدرش او را برای رسیدن به اجتهاد و نشستن بر کرسی درس آماده کرد. تا آن که بعد از وفات پدرش بر کرسی تدریس در مسجد جامع دمشق نشست و درسش را در زمینه های مختلف؛ از قبیل: تفسیر، فقه و عقاید گسترش داد. لکن به خاطر کج سلیقه و انحرافی که داشت درصدد مخالفت با عقاید رایج مسلمین برآمد و با تمام مذاهب رایج در آن زمان به مخالفت برخاست. فتوا و نظرات اعتقادی و فقهی اش برای او مشکل ساز شد. در جواب نامه ها و سخنان خود اعتقاداتش را که با عقاید عموم مسلمین سازگاری نداشت - از قبیل تجسیم، حرمت زیارت قبور اولیا، حرمت استغاثه به ارواح اولیای خدا، حرمت شفاعت، حرمت

توسل و... - ابراز می کرد.

وقتی افکار و عقاید او به علمای عصرش رسید با او به مخالفت برخاسته و از نشر آن ممانعت کردند.

ابن کثیر - یکی از شاگردان ابن تیمیه - می گوید: «در روز هفتم شعبان مجلسی در قصر حاکم دمشق برگزار شد. در آنجا همه متفق شدند که اگر ابن تیمیه دست از افکار باطلش برندارد او را زندانی کنند، لذا با حضور قضات او را به قلعه ای در مصر فرستادند. شمس الدین عدنان با او به مباحثه پرداخت. در آن جلسه عقاید خود را ابراز نمود. به حکم قاضی او را چند روز در برجی حبس نموده و سپس او را به حبس معروفی به نام «جَبّ» منتقل ساختند...» (۳)

می گوید: «در شب عید فطر همان سال، امیر سیف الدین سالار نایب مصر، قضات سه مذهب را با جماعتی از فقها دعوت نمود، به پیشنهاد آنان قرار شد که ابن تیمیه از زندان آزاد گردد؛ البته به شرطی که از عقاید خود برگردد. کسی را نزد او فرستادند و با او در این زمینه صحبت نمودند ولی او حاضر به پذیرش شروط نگشت. سال بعد نیز ابن تیمیه هم چنان در «قلعه الجبل» مصر زندانی بود، تا آن که او را در روز جمعه ۲۳ ربیع الاوّل از زندان آزاد کرده و مخیر به اقامت در مصر یا رفتن به موطن خود، شام نمودند. او اقامت در مصر را برگزید، ولی دست از افکار خود برنداشت.

در سال ۷۰۷ ه. ق باز هم به جهت نشر افکارش از او شکایت شد. در مجلسی ابن عطا بر ضدّ او اقامه دعوا کرد، قاضی بدر الدین بن جماعه

متوجه شد که ابن تیمیه نسبت به ساحت پیامبر صلی الله علیه وآله گستاخی می کند، لذا نامه ای به قاضی شهر نوشت تا مطابق دستور شرع با او رفتار شود. با حکم قاضی دوباره به زندان رفت، ولی بعد از یک سال آزاد شد. در قاهره باقی ماند تا آن که سال ۷۰۹ ه. ق او را به اسکندریه تبعید کردند. در آنجا هشت ماه توقف کرد و بعد از تغییر اوضاع، روز عید فطر سال ۷۰۹ ه. ق به قاهره بازگشت و تا سال ۷۱۲ ه. ق در آنجا اقامت داشت تا آن که به شام بازگشت. (۴)

ابن تیمیه در سال ۷۱۸ ه. ق در شام، کرسی تدریس و افتاء را بر عهده گرفت و در آن جا نیز فتاوا و عقاید نادر خود را مطرح نمود. این خبر به گوش علما و قضات و دستگاه حاکم رسید، او را خواستند و در قلعه ای به مدت پنج ماه حبسش نمودند. سرانجام روز دوشنبه، عاشورای سال ۷۲۱ ه. ق از قلعه آزاد شد. پس از آزاد شدن تا سال ۷۲۶ ه. ق بر کرسی تدریس قرار داشت. باز هم به خاطر اصرار بر افکار خود و نشر آن، در همان قلعه سابق محبوس و تحت نظر قرار گرفت. در آن مدت مشغول تصنیف شد، ولی بعد از مدتی از نوشتن و مطالعه ممنوع گشت، و هر نوع کتاب، قلم و دواتی که نزد او بود، از او گرفته شد. (۵)

یافعی می گوید: ابن تیمیه در همان قلعه از دار دنیا رفت؛ در حالی که پنج ماه قبل از وفاتش از دوات و کاغذ محروم شده بود. (۶)

عصر ظهور ابن تیمیه

پیشرفت اسلام در اروپا

و شکست اندلس برای غرب صلیبی بسیار تلخ و ناگوار بود، و لذا آنان را به فکر و اندیشه انتقام واداشت و در سال های پایانی قرن پنجم، پاپ رم، با فرمان حمله به فلسطین (قبله اول اسلام)، صدها هزار مسیحی برافروخته از کینه دیرینه صلیب بر ضد توحید از اروپا به راه افتادند تا قدس را قتلگاه مسلمانان سازند و به دنبال آن در جنگ های مشهور صلیبی که حدود ۲۰۰ سال (۴۸۹ - ۶۹۰) به طول انجامید، میلیون ها کشته و زخمی بر جای گذاشت. در همان زمانی که مصر و شام سخت با صلیبیان درگیر بودند، امت اسلامی با طوفانی مهیب تر؛ یعنی حمله مغولان به رهبری چنگیز مواجه گردید که آثار ارزشمند اسلامی را نابود و یا غارت کردند.

و پنجاه سال بعد از آن (۶۵۶ ه. ق) توسط هلاکو نواده چنگیز، بغداد به خاک و خون کشیده شد و طومار خلافت عباسی در هم پیچید. و سپس بر حلب و موصل (۶۵۷-۶۶۰ ق) همان بلا را آورد که بر بغداد وارد کرده بود.

ابن اثیر مورخ مشهور اهل سنت می نویسد: «مصایب وارده بر مسلمین از سوی مغول آن چنان سهمگین بود که مرا یارای نوشتن آن ها نیست و ای کاش مادر مرا نمی زاد.» (۷)

گفتنی است که در طول سلطه مغول، فرستادگان سلاطین همواره می کوشیدند با جلب نظر مغولان و همدستی با آنان، امت اسلامی را از هر سو تار و مار کنند.

افزون بر این که مادر و همسر هلاکو و سردار بزرگش در شامات (کیتو بوقا) مسیحی بودند.

و همچنین اباخان (۶۶۳ - ۶۸۰ ه. ق) فرزند هلاکو با دختر امپراتور روم شرقی ازدواج کرد و با پاپ و سلاطین

فرانسه و انگلیس بر ضد مسلمین متحد شدند و به مصر و شام لشکر کشیدند.

و از همه بدتر (ارغون) نوه هلاکو (۶۸۳ - ۶۹۰) به وسوسه وزیر یهودی اش سعدالدوله ابهری در اندیشه تسخیر مکه و تبدیل به بت خانه افتاد و مقدمات این دسیسه را نیز فراهم ساخت، که خوش بختانه با بیماری ارغون و قتل سعدالدوله آن فتنه بزرگ عملی نشد. (۸) الحمد لله.

در چنین زمان حساسی که کشورهای اسلامی در تب و تاب این درگیری های ویرانگر می سوخت و مسلمانان مورد حمله ناجوانمردانه شرق و غرب قرار گرفته بودند، ابن تیمیه مؤسس اندیشه های وهابیت دست به نشر افکار خود زد و شکافی تازه در امت اسلامی ایجاد کرد.

شوکانی از علمای بزرگ اهل سنت می گوید: «صرح محمد بن محمد البخاری الحنفی المتوفی سنه ۸۴۱ بتبديعه ثم تکفیره، ثم صار یصرح فی مجلسه: أن من أطلق القول علی ابن تیمیه أنه شیخ الإسلام فهو بهذا الاطلاق کافر»؛ (۹) «محمد بن محمد بخاری حنفی متوفای سال ۸۴۱ در بدعت گذاری و تکفیر ابن تیمیه بی پرده سخن گفته است تا آنجا که در مجلس خود تصریح نموده که اگر کسی به ابن تیمیه "شیخ الاسلام" اطلاق کند، کافر است.»

عصر ظهور وهابیت

از آنجایی که افکار باطل ابن تیمیه در منطقه شامات که مهد علم و دانش بود، با انتقادات و اعتراضات علما و دانشمندان مذاهب مختلف مواجه گردید و باعث انزوای ابن تیمیه گشته، افکار و عقاید وی در بوته فراموشی سپرده شد.

ولی در قرن ۱۲ ه. ق این افکار در منطقه نجد که عاری از تمدن و فاقد فرهنگ بود، مجدداً منتشر شد و پس از آن توسط قدرت سعودی و با پشتیبانی

قدرت های استعماری به ترویج آن ها پرداخته شد.

طرح مجدد افکار ابن تیمیه توسط محمد بن عبدالوهاب در بدترین شرایط تاریخی و اوضاع بسیار نامناسبی صورت گرفت که امت اسلامی از چهار طرف مورد تهاجم شدید استعمارگران صلیبی قرار داشت و بیش از هر زمان نیاز به وحدت کلمه داشت.

انگلیسی ها بخش عظیمی از هند را با زور و تزویر از چنگ مسلمانان خارج ساخته و با پایان دادن به شوکت امپراطوری مسلمان تیموری، خواب تسخیر پنجاب و کابل و سواحل خلیج فارس را می دیدند و لشکر آنان گام به گام به سمت جنوب و غرب ایران پیش روی می کرد.

فرانسوی ها به رهبری ناپلئون، مصر و سوریه و فلسطین را با قوه قهریه اشغال کرده و در حالی که به امپراطوری مسلمان عثمانی چنگ و دندان نشان می دادند، در اندیشه نفوذ به هند بودند.

روس های تزاری که مدعی جانشینی سزارهای مسیحی روم شرقی بودند با حملات مکرر به ایران و دولت عثمانی می کوشیدند قلمرو حکومت خویش را از یک سو تا قسطنطنیه و فلسطین و از سوی دیگر تا خلیج فارس گسترش دهند و بدین منظور اشغال نظامی ایران و دولت عثمانی و اروپا و قفقاز را در صدر برنامه های خود قرار داده بودند.

حتی آمریکایی ها نیز چشم طمع به کشورهای اسلامی شمال آفریقا دوخته و با گلوله باران شهرهای لیبی و الجزایر، سعی در رخنه و نفوذ به جهان اسلام داشتند، جنگ اتریش با دولت عثمانی بر سر صربستان و همکاری ناوگان جنگی هلند با انگلیسی ها در محاصره نظامی پایتخت الجزایر نیز در همین دوران بحرانی صورت پذیرفت.

عملکرد سیاسی

اسلام دینی است که مردم را به دو اصل اساسی دعوت می کند: یکی کلمه

توحید و دیگری توحید کلمه و وحدت بین مسلمین. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در طول ۲۳ سال بعثت مردم را به کلمه توحید و گفتن «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و التزام به تبعاتش دعوت کرد. نیز همه را برای پیش برد اهداف اسلام به توحید کلمه و اتحاد فراخواند؛ زیرا در سایه اتحاد است که مسلمین می توانند بر مشکلات فائق آمده، راه نفوذ دشمنان را ببندند. خداوند متعال می فرماید: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»؛ (۱۰) «همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و متفرق و پراکنده نگردید.» در جای دیگر می فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»؛ (۱۱) «همانا مؤمنین برادر یکدیگرند.» لذا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بین اوس و خزرج، مهاجرین و انصار عقد اخوت بست. در عین حال مشاهده می کنیم که ابن تیمیه به این سفارش ها توجهی نکرده و با ابداع افکاری بر خلاف عموم مسلمین - از صدر اسلام تا زمان خود - و تکفیر آنان، سبب ایجاد اختلاف بین مسلمین شد؛ خصوصاً با در نظر گرفتن وضع سیاسی آن عصر؛ زیرا سرزمین های اسلامی از هر طرف مورد هجوم و غارت دشمنان سرسخت اسلام و مسلمین قرار گرفته بود. در آن زمان که مسلمین احتیاج مبرمی به اتحاد و یک پارچگی داشتند، ابن تیمیه با عناد تمام شروع به نشر افکار خرافی و انحرافی خود نمود و هر کسی که با افکار او مخالفت می کرد او را به کفر و شرک و زندقه متهم می ساخت. بنابراین همراه با مریدانی که پیدا کرده بود، سبب ایجاد اختلاف بین مسلمین گشت.

برخی از فتاوا و آرای ابن تیمیه

۱ - تحریم نماز و دعا در کنار قبور اولیاء

ابن تیمیه می گوید: «نماز خواندن در کنار قبور مشروع نیست. همچنین قصد مشاهد کردن به جهت

عبادت در کنار آن‌ها؛ از قبیل نماز، اعتکاف، استغاثه، ابتهال و قرائت قرآن، مشروع نیست، بلکه باطل است». (۱۲)

۲ - تحریم زیارت قبور

از جمله کسانی که شدیداً با زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگر اولیای الهی مقابله می‌کند ابن تیمیه است. او در جایی می‌گوید: «تمام احادیث زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله ضعیف؛ بلکه دروغ است». (۱۳)

۳ - تحریم استغاثه به غیر خدا

ابن تیمیه می‌گوید: «اگر کسی به شخصی که از دنیا رفته، بگوید: مرا دریاب، مرا کمک کن، از من شفاعت کن، مرا بر دشمنم پیروز گردان و امثال این درخواست‌ها که تنها خدا بر آن قدرت دارد، از اقسام شرک است». (۱۴) و در جای دیگر می‌گوید: «اگر کسی چنین گوید، باید توبه کند و گرنه کشتنش واجب است». (۱۵)

۴ - تحریم برپایی مراسم

ابن تیمیه درباره برپایی مراسم جشن در اعیاد و ولادت‌های بزرگان دین می‌گوید: «اعیاد، شریعتی از شرایع است که در آن باید از دستورها متابعت نمود، نه آن که بدعت گذاری کرد. این عمل همانند اعمال نصاری است که حوادث مربوط به حضرت عیسی علیه السلام را عید می‌گیرند». (۱۶)

۵ - تحریم قسم به غیر خداوند

ابن تیمیه در این مورد می‌گوید: «قسم خوردن به غیر خداوند مشروع نیست، بلکه از آن نهی شده است». (۱۷)

۶ - نسبت دادن جسمیت به خدا

ابن تیمیه در یکی از فتوهای خود می‌گوید: «آنچه در قرآن و سنّت ثابت شده و اجماع و اتفاق پیشینیان بر آن است، حق می‌باشد. حال اگر از این امر، لازم آید که خداوند متّصف به جسمیت شود اشکالی ندارد؛ زیرا لازمه حق نیز حق است». (۱۸)

ابن بطوطه می‌گوید: «در دمشق شخصی بود از بزرگان فقهای حنبلی به نام تقی الدین ابن تیمیه، در هر علمی سخن می‌گفت، لیکن مشکلی در عقل خود داشت. زمانی که در دمشق بودم، روز جمعه ای بر او وارد شدم؛ در حالی که بر منبر جامع دمشق مردم را موعظه می‌کرد. از جمله مطالبی که گفت این بود که: خداوند به آسمان دنیا می‌آید همان گونه که من از منبر پایین می‌آیم. این را گفت و از منبر پایین آمد». (۱۹)

تناقضات ابن تیمیه

با مراجعه به کتاب‌های ابن تیمیه و بحث و تحلیل‌های او پی می‌بریم که در کلام وی تناقضات فراوانی وجود دارد. اینک به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱ - در عین حال که به صحیح بخاری در موارد زیاد استدلال و احتجاج می کند ولی هنگامی که به روایتی در این کتاب بر می خورد که با افکار او سازگاری ندارد آن را ابطال کرده و کتاب را نیز مورد تنقیص قرار می دهد، و درباره آن می گوید: «در بخاری اغلاطی وجود دارد». (۲۰)

۲ - او در حالی که زیاد به روایات «سنن» استدلال و احتجاج می کند، ولی هنگامی که شیعه دوازده امامی بر حقایق تعلیمات مذهبی خود به یکی از روایات کتب «سنن» استدلال می کند، می گوید: «این حدیث در صحیحین نیامده است، بلکه در آن، برخی از اهل حدیث همچون ابن حزم و دیگران طعن زده اند.

ولی اهل سنت همچون ابی داوود و ترمذی و ابن ماجه آن را روایت کرده و صاحبان مسانید همچون امام احمد و دیگران آن را نقل کرده اند. پس مطابق اصول شما از کجا این روایات ثابت شده تا به آن احتجاج کنید؟ و بر تقدیر ثبوت، این حدیث از اخبار آحاد است». (۲۱)

۳- او در باب فضایل عمر به کتاب ترمذی استناد می کند، ولی هنگامی که به روایات فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام می رسد، می گوید: «ترمذی احادیثی را در فضایل علی ذکر کرده که بسیاری از آن ها ضعیف است». (۲۲)

او هم چنین در جای دیگری می گوید: «ترمذی احادیث متعددی را در باب فضایل علی علیه السلام ذکر کرده که در میان آن ها احادیث ضعیف، بلکه جعلی وجود دارد». (۲۳)

او درباره حدیث نبوی «انا مدینه العلم و علی بابها» می گوید: «گرچه ترمذی آن را نقل کرده ولی از روایات جعلی به حساب می آید». (۲۴)

ما در کتاب «امام شناسی در قرآن و پاسخ به شبهات» به طور کامل و مفصل بطلان حرف او را به اثبات رسانده ایم.

۴- او به احادیث احمد بن حنبل در کتاب «المسند» زیاد احتجاج می کند، ولی هنگامی که مشاهده می کند شیعه امامیه به برخی از احادیث آن احتجاج کرده می گوید: «گاهی امام احمد و اسحاق و دیگران احادیثی را نقل می کنند که نزد خودشان ضعیف است». (۲۵)

و در جایی دیگر می گوید: «هر چه را که احمد در مسند و غیر مسند نقل کرده نزدش حجت نیست». (۲۶)

و نیز می گوید: «مجرد روایات احمد موجب نمی شود که حدیث صحیح بوده و عمل به آن واجب باشد». (۲۷)

در نتیجه باید گفت: آنچه موافق با هوای نفس ابن تیمیه است حجت بوده و آنچه که مخالف

با هوای نفس اوست، ضعیف یا جعلی است.

۵- او به روایات حاکم نیشابوری در «المستدرک علی الصحیحین» زیاد استدلال می کند ولی همین که شیعه دوازده امامی به یک حدیث این کتاب که درباره آن، حاکم تصریح به صحت بنا بر شرط شیخین کرده و ذهبی نیز در «تلخیص المستدرک» با او موافقت نموده، و استدلال می کند، می گوید: «سند آن ضعیف است». (۲۸)

۶- او در مواردی که رأی و نظرش موافق با شهرستانی است به کلامش زیاد اعتماد می کند، ولی هر جا که مطلبی از او مشاهده می کند که با رأی او موافق نیست، یا مایه تقویت شیعه امامیه است بر او هجوم برده و می گوید: «شهرستانی خبرویت ندارد». (۲۹)

۷- او تفسیر طبری و ابن ابی حاتم و بغوی را به جهت نقل روایاتی که موافق با آراء و نظریات او است تمجید کرده ولی در مواردی که شیعه دوازده امامی به روایات آنان استدلال می کند، می گوید: «مجرد نقل یکی از این افراد دلیل بر صحت روایت نمی شود... بلکه این کتب، جمع کننده چاق و لاغر، و جعلی و دروغی است». (۳۰)

روش های غلط ابن تیمیه

توضیح

پیروان ابن تیمیه و یاران او در صدد برآمده اند تا موقعیت او را در نفوس و اذهان بزرگ جلوه دهند تا این که او در مباحث فقهی بر دیگران برتری داشته و بگویند در اطلاع از اختلاف مذاهب و حدیث و تفسیر قرآن و کلام اسلامی متخصص بوده است، لذا بدین جهت او را «شیخ الاسلام» نامیده اند، تا به دیگران چنین وانمود کنند که برای او مثل و نظیری در تاریخ اسلام دیده نشده است. ولی هنگامی که به نوشته جات و کتاب های او در مجال تفسیر و

حدیث و اقوال متکلمین مراجعه می نماییم، پی می بریم که نه تنها متخصص و اهل خبره در این زمینه نبوده است بلکه یا جاهل به مسائل بوده و یا اهل عناد و مکابره بوده است. اینک به ذکر نمونه هایی از این موارد می پردازیم:

۱- روش او در جرح و تعدیل

الف) حدیثی را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «يقول الله تعالى من عادى لى ولياً فقد بارزنى بالمحاربه» و آن را به ابوهريره نسبت داده است. و گفته که این حدیث در صحیح بخاری آمده است (۳۱)؛ در حالی که این حدیث با این لفظ را بخاری از ابوهريره نقل نکرده بلکه طبرانی از ابی امامه نقل کرده است.

ب) ابن تیمیه از ترمذی نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لولم ابعث لبعث عمر»، (۳۲) و آن را تقویت کرده و به آن اخذ کرده است؛ در حالی که این حدیث از ترمذی نقل نشده بلکه ابن عدی آن را نقل کرده و سندش را به جهت وجود زکریا بن یحیی در طریق آن تضعیف کرده است.

و نیز ابن جوزی آن را در «الموضوعات» که مختص به روایات جعلی است آورده است.

ج) او در کتاب «الزياره» می گوید: «عبدالله بن حسن بن حسين بن علي بن ابي طالب شخصى را دید که رفت و آمد به طرف قبر پیامبر صلی الله علیه و آله می کند...» (۳۳)؛ در حالی که علمای رجال شخصی را به این اسم نمی شناسند، و صحیح در آن حسن بن حسن بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است، که موصوف به حسن مثنی است.

د) البانی بعد از تصحیح صدر و ذیل حدیث غدیر می گوید: «این مطلب را که دانستی

حال باید بگویم که انگیزه من بر تفصیل دادن کلام درباره این حدیث و بیان صحت آن این بود که مشاهده کردم شیخ الاسلام ابن تیمیه جزء اول این حدیث را تضعیف کرده و جزء دوم را گمان کرده که باطل است، و به نظر من، این از مبالغه و تسریع او در تضعیف احادیث است قبل از آن که طرق آن را جمع کرده و در آن دقت کند...» (۳۴).

۲ - عملکرد ابن تیمیه در مورد قرآن

در مورد قرآن کریم و تفسیر آن، اعتقادات و عملکردهایی دارد که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

الف) وی آیات صفات را تفسیر جسمانی کرده و نسبت به آیاتی که ذات خداوند را از جسمانیت منزّه ساخته بی اعتنایی کرده است که این روش و طریقه اهل حدیث و مشبّهه و حشوئیه است.

ب) او معتقد است که آیات متشابه در قرآن وجود ندارد و مدّعی است که تمام آیات قرآن از محکّمات است و تشابه، امری است نسبی، (۳۵) با وجود آن که قرآن تصریح به وجود آیات متشابه در خود دارد، آنجا که می فرماید: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ...»؛ (۳۶) «او کسی است که این کتاب [آسمانی را بر تو نازل کرد، که قسمتی از آن، آیات "محکم" [= صریح و روشن] است که اساس این کتاب می باشد و قسمتی از آن، "متشابه" است...».

ج) تفسیر بخشی از آیات قرآن کریم به احادیث ضعیف السند، بلکه با اسرائیلیات از احادیث، همانند تفسیر آیات ۱۸۹ تا ۱۹۰ از سوره اعراف با قصه اسرائیلی و قبیح که لایق شأن حضرت آدم و حواء علیهما السلام نیست از جمله خصوصیات اوست. (۳۷)

د) او تفاسیری که در بردارنده

احادیث ضعیف السند و اسرائیلیات بوده، ترجیح داده و بر آن اعتماد می کند، و در مقابل تفاسیر ارزشمندی را که آرای مخالف معتقد او در تجسیم و تشبیه را نقل کرده اند، یا این که آراء و معتقدات شیعه دوازده امامی را ذکر کرده اند را رها می کند، که از قسم اول می توان به تفسیر طبری به نام «جامع البیان» اشاره کرد و از قسم دوم می توان تفسیر کشاف را نام برد. (۳۸)

۳- توسعه در عنوان شرک

ابن تیمیه از جمله کسانی است که در اطلاق عنوان شرک بر مخالفین خود در عقیده و رأی، دست توانایی داشته و اهل تسامح و تساهل نبوده و بسیار بی پروا بوده است.

الف) ابن تیمیه می گوید: «بنای بر اهل قبور از اعمال مشرکین است». (۳۹)

ب) او می گوید: «اگر کسی بگوید از پیامبر صلی الله علیه و آله به جهت نزدیکی به خدا می خواهم تا شفیع من در این امور باشد، این از کارهای مشرکان است». (۴۰)

ج) وی می گوید: «اگر کسی به شخصی که از دنیا رفته بگوید: مرا دریاب، مرا کمک کن، از من شفاعت نما، مرا بر دشمنم پیروز گردان، و امثال این درخواست ها که تنها خدا بر آن قادر است، این ها از اقسام شرک است». (۴۱)

و در جایی دیگر می گوید: «اگر کسی چنین گوید باید توبه کند و گرنه کشتنش واجب است». (۴۲)

۴- توسعه در عنوان بدعت

او هر گونه نوآوری در دین و استفاده کردن از اسلوب های جدید در دین را بدعت دانسته و آن را به ضلالت نسبت می دهد:

الف) او می گوید: «مشاهدی که بر روی قبر صالحین و انبیا از اهل بیت و عامه بنا شده، همه از بدعت های حرامی است که در دین اسلام وارد شده است». (۴۳)

ب) ابن تیمیه در مورد برپایی مراسم جشن در اعیاد و ولادت بزرگان دین می گوید: «اعیاد، شریعتی از شرایع است که در آن باید از دستورات متابعت نمود، نه آن که بدعت گذاری کرد. و این عمل همانند اعمال نصارا است که حوادث عیسی را عید می گیرند». (۴۴)

۵- اصرار بر تجسیم

ابن تیمیه در یکی از فتاوای خود می گوید: «آنچه در قرآن و سنت ثابت شده و اجماع و اتفاق پیشینیان بر آن است، حق می باشد. حال اگر از این امر، لازم آید که خداوند متّصف به جسمیت است اشکالی ندارد؛ زیرا لازمه حق نیز حق است». (۴۵)

۶- ادعای اجماعات وهمی

کسی که به کتاب های ابن تیمیه مراجعه کند پی به ادعای اجماعاتی می برد که هرگز وجود خارجی نداشته است؛ از باب نمونه:

او می گوید: «... من تفاسیری را که از صحابه نقل شده و احادیثی که از آنان روایت گشته و بیش از صد تفسیر بزرگ و کوچک را ملاحظه کردم، تا این ساعت نیافتم که یکی از صحابه حتی یک آیه از آیات صفات یا احادیث صفات را بر خلاف مقتضی و مفهوم معروف آن تأویل نماید». (۴۶)

این در حالی است که کتب تفسیر مملو از نقل تأویلات صحابه است. و کسی که می خواهد از آن ها مطلع گردد باید به کتاب «الأسماء و الصفات» مراجعه کند که تمام تأویلات را ذکر کرده است.

دکتر بوطی می گوید: «صحيح نیست که بگوئیم در بین سلف کسی که در تفسیر آیات صفات یا برخی از آن ها، قائل به تأویل نبوده است». (۴۷) آن گاه او اسامی برخی از سلف که صفات را تأویل کرده اند را، ذکر می کند.

مجتبیه و مشبهه چنین وانمود کرده اند که مذهب سلف، عدم تأویل و حمل نصوص بر ظواهر است و این اشاعره بوده اند که صفات را تأویل کرده و به تعطیلی کشانده اند، و این شایعه ای بیش نیست؛ زیرا سلف از صحابه و تابعین معتقد به تأویل صفات بوده اند، و کسی که تفسیر طبری را مطالعه کند پی به این مطلب خواهد برد؛

از باب نمونه: طبری با سندهای خود از ابن عباس در تفسیر آیه: «يَوْمَ يُكْشَفُ عَن سَاقٍ» (۴۸) نقل کرده که «ساق» در این آیه به معنای شدت است؛ زیرا عرب می گوید: «كشفت الحرب عن ساقها»؛ یعنی جنگ شدت گرفت. (۴۹) و نیز آیه: «وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ» (۵۰) را به معنای «بنیناها بقوه» گرفته است؛ یعنی دست را کنایه از قوت گرفته است. (۵۱)

۷ - تضعیف مغر ضانه روایات

ابن تیمیه روایاتی را که مخالف عقاید و آرای اوست بدون آن که سندش را بررسی کند، نسبت جعل یا وضع به آن ها می دهد. اینک به یک مورد از آن ها اشاره می کنیم:

او می گوید: «همچنین است حدیث: (هو ولی کل مؤمن بعدی)؛ او - حضرت علی علیه السلام - سرپرست هر مؤمنی بعد از من است. این حدیث، دروغ بر رسول خدا صلی الله علیه و آله است؛ بلکه او در حیات و مماتش ولی هر مؤمنی است، و هر مؤمنی نیز ولی او در زمان حیات و ممات است.» (۵۲)

این در حالی است که بسیاری از علمای عامه؛ همچون ترمذی، نسائی، ابن حبان، حاکم نیشابوری، طیالسی، احمد بن حنبل و دیگران از طریق جعفر بن سلیمان این حدیث را نقل کرده اند...» (۵۳)

البانی بعد از نقل حدیث «ولایت» می گوید: «سند آن حسن است و رجال آن رجال ثقات، بلکه رجال شیخین می باشند غیر از اجلح که همان ابن عبدالله کندی است که در مورد او اختلاف شده است در «تقریب» صدوق شیعی معروفی شده است.

آن گاه می گوید: اگر کسی بگوید: راوی این شاهد شیعی است، و همچنین در سند اصل حدیث شیعی دیگری وجود دارد که جعفر بن سلیمان است، آیا این مسأله طعنی در حدیث به حساب نمی آید؟

او در جواب می گوید:

هرگز؛ زیرا اعتبار در روایت به صدق و حفظ است، و اما مذهب اش بین او و بین پروردگارش می باشد و خداوند حسابرس او است. و لذا مشاهده می کنیم که صاحب صحیح بخاری و مسلم و دیگران از بسیاری از مخالفین که مورد وثوق بوده اند روایت نقل کرده اند؛ همچون خوارج و شیعه و دیگران...

آن گاه می گوید: با این حال، من نمی دانم چرا ابن تیمیه این حدیث را تضعیف کرده است، و از نظر من وجهی برای آن نمی بینم جز سرعت و مبالغه داشتن در ردّ بر شیعه...» (۵۴)

۸ - انکار حقایق تاریخی

ابن تیمیه هنگامی که با حقایق تاریخی که مخالف با عقیده و مذهب او است برخورد می کند آن را به طور کلی منکر می شود بدون آن که توجّهی به مسلم بودن آن داشته باشد؛ از باب نمونه: او از آنجا که مخالف دعا کردن رو به قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله است، لذا در صدد برآمده تا قصه ای را که به مالک بن انس نسبت داده شده انکار نماید. و آن قصه از این قرار است:

خلیفه عباسی ابوجعفر منصور از مالک سؤال کرد: آیا می تواند رو به قبر شریف کرده و دعا نماید؟ مالک در جواب گفت: «لَمْ تَصْرَفْ وَجْهَكَ عَنْهُ وَهُوَ وَسِيلَتُكَ وَوَسِيلَةُ أَبِيكَ آدَمَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ، بَلِ اسْتَقْبَلَهُ وَاسْتَشْفَعَ بِهِ فِشْفَعَهُ اللَّهُ»؛ (۵۵) «چرا» روی خود را از پیامبر صلی الله علیه و آله بر می گردانی؛ در حالی که او وسیله تو و وسیله پدرت آدم علیه الصلاه و السلام نزد خداوند متعال در روز قیامت است، بلکه رو به سوی او کن و او را شفیع خود قرار ده تا خداوند شفاعت او را بپذیرد.»

ابن

تیمیه درباره این قصه می گوید: «این قصه ای است منکر که احدی آن را نقل نکرده و به امام مالک دروغی نسبت داده شده است». با این که قاضی عیاض آن را با سند صحیح نقل کرده و گفته که آن را از تعدادی از ثقات مشایخش اخذ کرده است. وانگهی این که می گوید: کسی قائل به آن نشده. دروغی بیش نیست؛ زیرا مذهب مالک و احمد بن حنبل و شافعی استجاب استقبال قبر پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام سلام دادن و دعا کردن است. این مطلب را در بحث «نماز و دعا در کنار قبور اولیای الهی» مورد بررسی قرار داده ایم.

۹ - نسبت دروغ بر مخالفان

ابن تیمیه به تبع مشایخ حنبلی خود، نسبت دروغ به مخالفان خود را تجویز کرده و به آن نیز عمل کرده است. اینک به نمونه هایی از این تهمت ها اشاره می کنیم.

ابن تیمیه می گوید: «رافضه کسانی هستند که نماز جمعه و جماعت به جای نمی آورند نه پشت سر اصحابشان و نه غیر از اصحابشان، و تنها پشت سر معصوم نماز می گزارند و حال آن که شخص معصوم نزد آن ها نیست». (۵۶)

و نیز می گوید: «رافضه اعتنایی به حفظ قرآن و شناخت معانی و تفسیر آن و طلب ادله ای که دلالت بر معنای آن داشته باشد ندارند، و نیز اعتنایی به حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و شناخت صحیح آن از باطل و بحث از معانی حدیث ندارند...». (۵۷)

و نیز می گوید: «و اما سایر حماقت های شیعه این است که آنان کراهت دارند تا سخن به لفظ ده بگویند یا کاری انجام دهند که به تعداد ده باشد، حتی ساختمان های خود را ده طبقه نمی سازند، و نیز با ده تنه درخت بنا نمی کنند

و امثال این موارد؛ زیرا آنان با خوبان صحابه که همان ده نفری هستند که پیامبر بشارت بهشت به آن ها داده دشمن اند...».
(۵۸)

به نظر می رسد که این تهمت ها احتیاج به پاسخ ندارد؛ زیرا هر کس که با شیعیان معاشرت داشته باشد پی به سخیف و بی اساس بودن این حرف ها می برد.

ابن تیمیه از دیدگاه اهل سنت

اشاره

با مراجعه به تاریخ پی می بریم که نه تنها علمای شیعه، بلکه علمای اهل سنت نیز ابن تیمیه را مورد حمله و جرح و طعن قرار داده اند. اینک به عبارات برخی از علمای عامه اشاره می کنیم:

۱ - ابن جهل

او می گوید: «ابن تیمیه ادعا کرده آنچه را خدا و رسولش و سابقون اولون از مهاجرین و انصار گفته اند می گوید؛ در حالی که او مطالبی را می گوید که هرگز هیچ یک از آن ها را خدا و رسول و... نگفته اند». (۵۹)

۲ - یافعی

او می گوید: «ابن تیمیه می گفت: خداوند بر روی عرش به طور حقیقی استوار است، و این که: او به حرف و صوت سخن می گوید. در دمشق و دیگر مناطق ندا داده شد که هر کس بر عقیده ابن تیمیه باشد مال و خونش حلال است. او مسائل عجیب و غریبی را ادعا کرد که بر او انکار شد و به سبب آن او را حبس نمودند؛ زیرا آن ها مابین با مذهب اهل سنت به حساب می آمد. او آن گاه قبایحی را می شمرد و بدترین آن ها را نهی زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته است. (۶۰)

۳ - ابوبکر حصینی

او می گوید: «پس بدان، من نظر کردم در سخن این خبیث که در قلب او مرض گمراهی است، کسی که به دنبال مشتبهات قرآن و سنت به جهت ایجاد فتنه است. کسی که گروهی از عوام که خداوند اراده هلاکشان کرده او را متابعت کرده اند، در او اموری دیدم که قدرت بر نطق آن ندارم...؛ زیرا در آن ها تکذیب پروردگار عالمیان است...» (۶۱)

۴ - ابوحنیان اندلسی

ابن حجر می گوید: «ابوحنیان در ابتدا ابن تیمیه را تعظیم می کرد و او را با قصیده ای مدح کرده است، ولی بعدها از او انحراف پیدا کرده و در تفسیر صغیرش او را با بدی یاد کرده است و به او نسبت تجسیم داده است...» (۶۲)

زیبیدی از سبکی نقل کرده که گفت: «کتاب العرش» ابن تیمیه از قبیح ترین کتاب های او است... چون شیخ ابوحنیان از آن مطلع شد، دائماً او را لعن می کرد تا از دنیا رفت؛ در حالی که قبل از آن او را تعظیم می نمود». (۶۳)

او درباره این تیمیه می گوید: «او همین که فکر کرد مجتهد است بر کوچک و بزرگ علمای قدیم و جدید ایراد گرفت...».
(۶۴)

مؤلفین یا مناظره کنندگان در ردّ ابن تیمیه

عده زیادی از علمای اهل سنت از عصر ابن تیمیه تا کنون در ردّ او کتاب تألیف کرده یا با او مناظره کرده اند. اینک به اسامی برخی از آنان می پردازیم:

- ۱ - قاضی محمد بن ابراهیم بن جماعه شافعی.
- ۲ - قاضی محمد بن حریری انصاری حنفی.
- ۳ - قاضی محمد بن ابوبکر مالکی.
- ۴ - قاضی احمد بن عمر مقدسی حنبلی.
- ۵ - حافظ مجتهد تقی الدین سبکی (۷۵۶ ه. ق)، در «الاعتبار ببقاء الجنة و النار» و «الدره المضيئه» و...
- ۶ - امام فقیه محمد بن عمر بن مکی، معروف به ابن مرخل (۷۱۶ ه. ق).
- ۷ - امام حافظ صلاح الدین علایی (۷۶۱ ه. ق).
- ۸ - قاضی مفسر بدرالدین ابن جماعه (۷۳۳ ه. ق).
- ۹ - امام احمد بن یحیی کلابی حلبی، معروف به ابن جُهَّیل (۷۳۳ ه. ق).
- ۱۰ - امام قاضی جلال الدین قزوینی.
- ۱۱ - قاضی کمال الدین ابن زملکانی (۷۲۷ ه. ق).
- ۱۲ - قاضی صفی الدین هندی (۷۱۵ ه. ق).
- ۱۳ - فقیه محدث علی بن محمد باجی شافعی (۷۱۴ ه. ق).
- ۱۴ - مورخ فخر بن معلّم قرشی (۷۴۱ ه. ق)، در «نجم المهتدی و رجم المعتدی».
- ۱۵ - حافظ ذهبی (۷۴۸ ه. ق)، در «النصيحه الذهبیه».

۱۶ - مفسر معروف ابو حیان اندلسی (۷۴۵ ه. ق) در «النهر الماد».

۱۷ - ابن بطوطه (۷۷۹ ه. ق)، در «رحله ابن بطوطه».

۱۸ - فقیه تاج الدین سبکی (۷۷۱ ه. ق)، در «طبقات الشافعیه الکبری».

۱۹ - مورخ ابن شاکر کتبی (۷۶۴ ه. ق)، در «عیون التاریخ».

۲۰ - عمر بن ابی الیمن لخمی فاکهی مالکی (۷۳۴ ه. ق)، در «الدّرّه

- ۲۱ - قاضی محمد سعدی مصری اخنایی (۷۵۰ ه. ق.)، در «المقاله المرضیه».
- ۲۲ - امام زواوی (۷۴۳ ه. ق.).
- ۲۳ - جوزجانی حنفی (۷۴۴ ه. ق.)، در «الابحاث الجلیه فی الرد علی ابن تیمیه».
- ۲۴ - ابن حجر عسقلانی (۸۵۲ ه. ق.)، در «الدرر الکامنه فی اعیان المائه الثامنه» و «لسان المیزان» و...
- ۲۵ - ولی الدین عراقی (۸۲۶ ه. ق.)، در «الأجوبه المرضیه فی الرد علی الأسئلة المکیه».
- ۲۶ - فقیه مورّخ ابن قاضی شبهه شافعی (۸۵۱ ه. ق.)، در «تاریخ ابن قاضی شبهه».
- ۲۷ - فقیه تقی الدین ابوبکر حصنی شافعی (۸۲۹ ه. ق.)، در «دفع شبهه من شبهه و تمرد».
- ۲۸ - ابن عرنه تونسسی مالکی (۸۰۳ ه. ق.).
- ۲۹ - علاءالدین بخاری حنفی (۸۴۱ ه. ق.)، بنابر نقل ابن حجر در «الدرر الکامنه».
- ۳۰ - شیخ زروق فاسی مالکی (۸۹۹ ه. ق.).
- ۳۱ - حافظ سخاوی (۹۰۲ ه. ق.)، در «الاعلان بالتویخ لمن ذم التاریخ».
- ۳۲ - احمد بن محمد وتری (۹۸۰ ه. ق.) در «روضه الناظرین».
- ۳۳ - ابن حجر هیتمی (۹۷۴ ه. ق.)، در «الفتاوی الحدیثیه» و «الجواهر المنظم».
- ۳۴ - شیخ ابن عراق دمشقی (۹۳۳ ه. ق.).
- ۳۵ - جلال الدین دوانی (۹۲۸ ه. ق.)، در «شرح العضدیه».
- ۳۶ - قاضی ابو عبداللّه مقرئ در «نظم اللالی فی سلوک الأمالی».
- ۳۷ - محدث محمد بن علان صدیقی مکی (۱۰۵۷ ه. ق.) در «المبرد المبکی فی رد الصارم المنکی».
- ۳۸ - شیخ منافی شافعی (۱۰۲۹ ه. ق.)، در «شرح الشمائل».
- ۳۹ - قاضی بیاضی حنفی، در «اشارات المرام من عبارات الامام».

۴۰ - شیخ خفاجی مصری حنفی (۱۰۶۹ ه. ق.)، در «شرح الشفا».

۴۱ - مورّخ ابوالعباس احمد مقری (۱۰۴۱ ه. ق.)، در «ازهار الرياض».

۴۲ - محمّد زرقانی مالکی (۱۱۲۲ ه. ق.)،

در «شرح المواهب اللدنيه».

۴۳ - شيخ عبدالغنى نابلسى (۱۱۴۳ ه. ق.).

۴۴ - فقيه محمد بن مهدى بن على صيادى، مشهور به رواس (۱۲۸۷ ه. ق.).

۴۵ - شيخ محمد ابوالهدى صيادى (۱۳۲۸ ه. ق.) در «قلاده الجوهر».

۴۶ - سلامه عزامى شافعى (۱۳۷۶ ه. ق.)، در «البراهين الساطعه».

۴۷ - محمود خطاب سبكى (۱۳۵۲ ه. ق.) در «الدين الخالص» و...

۴۸ - محمد زاهد كوثرى (۱۳۷۱ ه. ق.) در «مقالات الكوثرى».

۴۹ - مفتى مصطفى بن احمد شطى حنبلى دمشقى (۱۳۴۸ ه. ق.)، در «النقول الشرعيه».

۵۰ - شيخ محمد بخيت مطيعى، مفتى مصر (۱۳۵۴ ه. ق.)، در «تطهير الفؤاد من دنس الاعتقاد».

۵۱ - شيخ ابراهيم بن عثمان سموندى مصرى، در «نصره الامام السبكى بزّاد الصارم المنكى».

۵۲ - ابوحامد بن مرزوق، عالم مکه (۱۳۹۰ ه. ق.)، در «برائه الأشعريين من عقائد المخالفين».

۵۳ - شيخ منصور محمد عويس، در «ابن تيميه ليس سلفياً».

۵۴ - شيخ ابوالفضل عبدالله بن صديق غمارى، در «اتقان الصنعه» و «الصبح السافر»

۵۵ - ابوالأشبال سالم بن جندان اندونزى يابى در «الخلاصه الكافيه فى الاسانيد العالیه».

۵۶ - فقيه عبدالله هروى حنبلى، در «المقالات السنيه» و «صريح البيان».

ابن قيم، مروج افكار ابن تيميه

يکى از شاگردان مهمّ ابن تيميه که به عنوان مروج افکار او مطرح است، ابو عبدالله محمد بن ابوبکر بن ايوب بن سعد بن حريز، زرعى، دمشقى، حنبلى، معروف به ابن قيم جوزيه مى باشد.

جوزيه مدرسه اى بود که محيى الدين بن حافظ ابوالفرج عبدالرحمن بن على بن محمد بکرى حنبلى آن را در بازار قمح دمشق ساخته بود. و از آنجا که پدرش قيم و سرپرست اين مدرسه بود، لذا او را ابن قيم جوزيه ناميدند.

او در سال ۶۹۱ ه. ق متولد شد و در سال ۷۱۲ ه. ق با

ابن تیمیه ارتباط پیدا کرد و ملازم مجلس درس او شد. و فقه را نزد او آموخت و از او اخذ علم کرد ولی در تمام مسائل مقلد کورکورانه او بود. لذا مذهب ابن تیمیه را یاری کرده و افکارش را در کتاب هایش تأیید نمود، اضافه بر آن سعی کرد تا افکار و عقاید استادش را در قالب برهان و استدلال درآورد.

لذا در عصر شیخ و استادش، ابن تیمیه از عقاید باطلش توبه داده شد، و نیز با او به زندان رفت ولی بعد از مرگ استادش رها شد. او به جهت اعتقاداتش سه بار به زندان رفت، خصوصاً به جهت این که همانند استادش حرکت به جهت زیارت ابراهیم خلیل علیه السلام را تحریم و منع نمود.

عبدالله هروی حبشی از ذهبی نقل کرده که گفت: «... وقد حبس مده؛ لانكاره شد الرحال لزياره قبر الخليل - ابراهيم عليه السلام -»؛ (۶۵) «... او در مدتی به جهت انکار بار بستن به جهت زیارت قبر خلیل الرحمن محبوس شد.»

او نیز از ابن حجر در «الدرر الکامنه» نقل می کند که گفت: «غلب عليه حبّ ابن تیمیه حتی كان لا يخرج عن شییء من اقواله، بل ينتصر له في جميع ذلك، وهو الذي هدّب كتبه ونشر علمه. واعتقل مع ابن تیمیه بعد ان أھین وطیف به علی جمل مضروباً بالدرّه، فلما مات أخرج عنه...»؛ (۶۶) «محبّیت ابن تیمیه بر او غلبه کرد به حدّی که از هیچ یک از اقوال او نمی گذشت و مخالفت نمی نمود، بلکه در تمام موارد او را یاری می کرد. و او کسی بود که کتاب های ابن تیمیه را تهذیب کرده و علم او را منتشر می ساخت. ابن قیم با

ابن تیمیه زندانی شد، بعد از آن که مورد اهانت قرار گرفت، او را سوار بر شتری کردند و در حالی که تازیانه می زدند دور گرداندند. و چون ابن تیمیه مرد او را رها کردند...».

دشمنی ابن تیمیه با اهل بیت «علیهم السلام»

توضیح

کمتر کسی است که کتاب های ابن تیمیه - به خصوص منهاج السنه - را مطالعه کند و پی به نصب و عداوت و دشمنی او نسبت به اهل بیت پیامبر علیهم السلام نبرد. ما در این بحث برای اثبات این مطلب به ذکر نمونه هایی از این موارد می پردازیم:

۱ - مخالفت با نزول آیه مباحله در شأن اهل بیت علیهم السلام

اشاره

ابن تیمیه از جهاتی با نزول آیه مباحله در شأن اهل بیت علیهم السلام مخالفت کرده است و بر فرض نزول، آن را فضیلتی برای اهل بیت نمی شمارد. اینک به شبهات او پاسخ می گوئیم:

الف) کسی با پیامبر صلی الله علیه و آله مساوی نیست!!

ابن تیمیه می گوید: «هیچ کس مساوی با رسول خدا صلی الله علیه و آله در فضایل نیست، نه علی و نه غیر او». (۶۷)

پاسخ

اولاً: ما تابع نصّ هستیم. از این آیه و ادله قطعی دیگر چنین استفاده می شود که امام علی علیه السلام در تمام کمالات و قابلیت ها همانند رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و لذا اگر قرار بود بعد از ایشان پیامبری باشد جز امام علی علیه السلام کسی دیگر قابلیت این مقام را نداشت. ولی قرار نیست که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله پیامبری دیگر باشد.

ثانیاً: در روایتی صحیح السند از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که خطاب به امام علی علیه السلام فرمود: «من از خدا چیزی نخواستم جز آن که مثل آن را از خداوند برای تو درخواست نمودم. و از خداوند چیزی درخواست ننمودم مگر آن که خدا به من عطا نمود. جز آن که به من خبر داده شد که بعد از تو پیامبری نخواهد بود». (۶۸)

و نیز پیامبر صلی الله علیه و آله مطابق حدیث صحیح السند فرمود: «... علیّ منّی وأنا منه، وهو ولیکم بعدی»؛ (۶۹) «علی از من و من از اویم و او ولیّ شما بعد از من است.»

ب) عدم دلالت «انفسنا» بر مساوات!

او نیز می گوید: «انفس» در لغت عرب بر مساوات دلالت ندارد بکله مقصود به آن نزدیکان و اقرباء انسان است. آن گاه بر مدعای خود به آیاتی استشهاد می کند که در آن ها لفظ انفس به کار رفته ولی دلالت بر مساوات ندارد؛ از قبیل: «لَوْ لَا إِذْ

سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْرًا؛ (۷۰) «چرا هنگامی که این [تهمت را شنیدید، مردان و زنان با ایمان نسبت به خود] و کسی که همچون خود آن ها بود [گمان خیر نبردند.» (۷۱)

پاسخ

اولاً: در برخی از آیات بین کلمه انفس و اقرباء مقابله افتاده است، و لذا نمی توان در همه جا ادعا کرد که انفس به معنای اقرباء است.

خداوند متعال می فرماید: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا؛» (۷۲) «ای کسانی که ایمان آورده اید! خود و خانواده خویش را از آتش حفظ کنید.» و نیز می فرماید: «الَّذِينَ خَبَرُوا أَنفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ؛» (۷۳) «کسانی که به خویشان و خانواده شان زیان رسانده اند.» در مورد آیه مباحله نیز این چنین است؛ جز آن که در این دو آیه، انفس در نفس انسان به معنای حقیقی آن استعمال شده است ولی در آیه مباحله مجازاً در معنای تنزیلی به کار رفته است؛ یعنی امام علی علیه السلام به منزله پیامبر صلی الله علیه وآله در جمیع فضایل است، نه این که نفس پیامبر باشد.

ثانیاً: مستفاد از آیه مباحله آن است که خداوند پیامبرش را خطاب کرده می فرماید: ای محمّد! خود را برای مباحله بیاور. و پیامبر در آن موقف علی علیه السلام را برای مباحله آورد. و این که شخصی نفس شخص دیگر باشد سه احتمال دارد:

۱ - عینیت و اتحاد حقیقی حتی در جسمیت: این معنا قطعاً باطل است؛ زیرا

ما معتقد به حلول نیستیم و نیز پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام را به لحاظ جسمی یکی نمی دانیم.

۲ - اتحاد در شؤونات و فضایل به جز آنچه که استثناء شده است.

۳ - تنها مجانست در قرابت و نزدیکی.

معنای دوم و سوم از معانی مجازی برای کلمه نفس است، ولی ما باید به دو جهت کلمه انفس را بر معنای دوم حمل کنیم نه سوم:

جهت اول این که: معنای دوم اقرب به معنای حقیقی که همان وحدت از جمیع جهات است می باشد و مطابق آنچه در علم بلاغت گفته شده، لفظ باید بر قریب ترین معانی به معنای حقیقی حمل شود.

جهت دیگر این که: قرائن بسیاری وجود دارد که مؤید معنای دوم است نه سوم، که از آن جمله عبارت است از:

اول - حدیث منزلت: پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: «أنت مني بمنزلة هارون من موسى ألا أنه لا نبي بعدي»؛ (۷۴) «تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی می باشی جز آن که بعد از من پیامبری نخواهد بود.»

دوم - بخاری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که خطاب به علی علیه السلام فرمود: «أنت مني وأنا منك»؛ (۷۵) «تو از من و من از توام.»

سوم - ابن مسعود از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «علی بن ابی طالب همانند روح من است که در جسد من باشد.» (۷۶)

چهارم - و نیز خطاب به امام علی علیه السلام فرمود: «ما سألت الله لي شيئاً إلا سألت لك مثله...»؛ (۷۷) «از خدا برای خود چیزی نخواستم جز آن که مثل آن را برای تو تقاضا نمودم.»

ج) کفایت دعای پیامبر صلی الله علیه و آله!!

ابن تیمیه نیز می گوید: «این که این چهار

نفر را پیامبر صلی الله علیه و آله همراه خود آورد مقصود اجابت دعا بوده؛ زیرا دعای پیامبر صلی الله علیه و آله به تنهایی کافی بود». (۷۸)

پاسخ

اولاً: اگر چنین بود چرا خداوند تعالی از پیامبر خود خواست تا از نصارا بخواهد که این افراد را نیز بیاورند. و اگر وجود آن ها در مباحله دخیل نبود احتیاجی به چنین دعوتی نبود، خصوصاً آن که در آخر می فرماید: «ثُمَّ نَبْتَهِّلُ»؛ «سپس همگی با هم مباحله کنیم».

ثانیاً: حرف ابن تیمیه اجتهاد در مقابل نصّ است؛ زیرا مطابق برخی از روایات پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِذَا أَنَا دَعَوْتُ فَأَتُونَا»؛ «هر گاه من دعا کردم شما آمین بگوید...». (۷۹) و این خود دلالت بر این دارد که آمین آن ها در اجابت دعای پیامبر بی تأثیر نبوده است.

د) عدم اختصاص به حضرت علی علیه السلام!!

او نیز می گوید: «كَلِمَةُ «أَنْفُسَنَا» اِخْتِصَاصٌ بِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَدَارِدُ؛ زِيْرًا بِه صِيْغَةُ جَمْعٍ اَمْدَه اَسْتُ». (۸۰)

پاسخ

اولاً: قبلاً در آیه (ولایت) به اثبات رساندیم که عرب به جهاتی از جمله تعظیم لفظ جمع را بر مفرد به کار می برد و در قرآن نیز چنین استعمالی را زیاد مشاهده می کنیم.

ثانیاً: تعبیر به جمع در این آیه به جهت بیان این مطلب است که هر کدام از دو دسته مباحله کننده سزاوار است که خواص از اهل بیت خود را بیاورد، خواه افراد هر دسته متعدد باشند یا خیر.

ه) مقصود از «انفسنا» شخص پیامبر صلی الله علیه و آله است!!

او همچنین می گوید: «مَقْصُودُ اَز «أَنْفُسِنَا» شَخْصُ اِمْبَرِ صَلِي اَللهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ اَسْتُ؛ يَعْنِي هَنْكَا مَبَاهَلَه بَايْدُ اَخُودُ وَفَرْزَنْدَانُ وَزَنْ هَاي اَخُودُ رَا بِيَاوَرِيْدُ». (۸۱)

پاسخ

اولاً: این توجیه اجتهاد در مقابل نص است؛ زیرا مطابق روایات صحیحه، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای مباحله امام حسن و امام حسین علیهما السلام را که مصداق «أَبْنَاءَنَا» بود، و نیز حضرت زهرا علیها السلام را که مصداق «نِسَاءَنَا» بود، و نیز حضرت علی علیه السلام را که مصداق «أَنْفُسَنَا» بود، آورد. و اگر مقصود از «أَنْفُسَنَا» خود پیامبر بوده است، چرا پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را با خود به همراه آورد؟

ثانیاً: با این فرض، لازم می آید که بین داعی و مدعو اتحاد باشد؛ یعنی دعوت کننده و دعوت شده یکی باشند که این قطعاً باطل است؛ زیرا هیچگاه انسان خودش را دعوت نمی کند.

ثالثاً: در صورت درست بودن این احتمال، لازم می آید که کلمه «أَنْفُسِنَا وَأَنْفُسِكُمْ»، در آیه زیادی باشد؛ زیرا شخص پیامبر صلی الله علیه و آله داخل در جمله «تَعَالَوْا نَدْعُ» است.

و اگر کسی بگوید که انسان گاهی خود را نیز دعوت می کند؛ مثلاً عرب می گوید: «دعوت نفسی إلی کذا»؛ «من خودم را به فلان چیز دعوت کردم».

در جواب این اشکال می گوئیم:

ما در این جهت مناقشه نمی کنیم که دعوت خود نیز صحیح است، ولی نمی توان این نوع استعمال را حقیقی دانست. مضافاً به این که برخی تصریح کرده اند که انسان هیچ گاه خودش را دعوت نمی کند بلکه دیگری را می خواند مگر آن که مجازاً چنین باشد. (۸۲)

مضافاً به این که این اشکال در حقیقت اجتهاد در مقابل نصوص صحیح است که مقصود از «أَنْفُسِنَا» را امام علی علیه السلام می داند. گرچه ما منکر شمول پیامبر صلی

الله علیه وآله در کلمه «أَنْفُسَنَا» نیستیم.

حاکم نیشابوری به سند صحیح از جابر قصه ورود عاتب و سید و شرفیاب شدن محضر رسول خدا صلی الله علیه وآله را نقل کرده و در آخر آن می گوید: «... و در حق آن ها نازل شد «تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ...». آن گاه جابر می گوید: مراد از «أَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ»، رسول الله و علی است و مراد از «أَبْنَاءَنَا» حسن و حسین است و مقصود از «نِسَاءَنَا» فاطمه می باشد.» (۸۳)

۲- توجیه آیه تطهیر

توضیح

ابن تیمیه می گوید: «پیامبر صلی الله علیه وآله دعا کرد تا خداوند رجس و پلیدی را از آنان دور ساخته و پاکشان گرداند و این دلالت بر عصمت ندارد...» (۸۴)

پاسخ

اولاً: پیامبر صلی الله علیه وآله مستجاب الدعوه است و اگر دعا کرده به طور قطع اجابت شده است.

ثانیاً: فایده دعا، استمرار تطهیر و اذهاب رجس در آینده است؛ همان گونه که در تفسیر «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» گفتیم.

ثالثاً: ممکن است که دعا، بالا رفتن مرتبه و درجات خلوص و عمق گرفتن و رسوخ کردن اذهاب رجس و در نتیجه، تطهیر اهل بیت را در بر داشته باشد.

رابعاً: مطابق برخی از روایاتی که ذکر شده، دعای پیامبر صلی الله علیه وآله بعد از نزول آیه تطهیر بوده است. (۸۵)

او همچنین می گوید: اراده خداوند در آیه تطهیر، متضمن تحقق مراد نیست، بلکه گاهی اراده می کند چیزی را که تحقق نمی یابد؛ خداوند متعال می فرماید: «وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ» (۸۶)؛ در حالی که برخی توبه می کنند و برخی نمی کنند. خداوند اراده کرده که مردم را از شرک پاک کند، ولی بعضی می خواهند که بر شرک باقی بمانند. (۸۷) آن گاه می گوید: مقصود از «رجس» در آیه، شرک است، همانند قول خداوند: «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ» و ما می دانیم که خداوند از اهل بیت پیامبر علیهم السلام شرک و خبثت را دور کرده است، ولی این دلالت بر عصمت آنان ندارد. (۸۸)

پاسخ

اولاً: اراده در آیه «وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ» تشریحی است نه تکوینی؛ از همین رو به عموم مردم توجیه دارد، برخلاف اراده در مورد آیه تطهیر که به قرآنی - که ذکر شد - خصوصاً روایاتی که نص در نزول آیه در پنج تن بود، اراده تکوینی است نه تشریحی و گرنه شامل افرادی خاص نمی شد.

ثانیاً: در آیه «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ» مقصود از رجس مشخص شده است؛ زیرا بعد از آن با کلمه «من» بیانیه مقصود از

خصوص شرک معرفی شده است؛ خصوصاً آن که خطاب در «فَاجْتَبِئُوا» عموم مشرکین است. بر خلاف آیه تطهیر که الف و لام «الرَّجَسِ» در آن برای جنس بوده و عموم مراتب رجس که از آن جمله گناه، اشتباه، خطا و سهو است را نیز شامل می شود.

۳- مخالفت با شأن نزول آیه انذار

اشاره

ابن تیمیه می گوید: «این کلام «أنا المنذر، وبك يا عليّ يهتدي المهتدون» را نمی توان به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داد؛ زیرا ظاهر قول، این است که هدایت فقط به توسط علی علیه السلام است نه پیامبر صلی الله علیه و آله؛ در حالی که هیچ مسلمانی چنین سخنی نمی گوید...» (۸۹)

و نیز می گوید: «خداوند تعالی محمّد صلی الله علیه و آله را هادی قرار داده و فرموده «إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» حال چگونه شما کسی را هادی قرار می دهید که در قرآن به چنین صفتی توصیف نشده است؟» (۹۰)

پاسخ

این اشکال از سوء فهم و عناد ابن تیمیه سرچشمه گرفته است؛ زیرا همه قبول داریم که پیامبر صلی الله علیه و آله هادی امام علی علیه السلام و همه امت در زمان حیات خود می باشد ولی علی علیه السلام هادی امت بعد از حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله است. و این صریح حدیث صحیح السند است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بك يهتدي المهتدون من بعدی»، که مع الأسف ابن تیمیه کلمه «بعدی» را یا ندیده و یا از آن تجاهل کرده است.

ایراد دیگر

او همچنین می گوید: «ظاهر جمله «بك يهتدي المهتدون» این است که هر کس از امت محمّد هدایت یافت به توسط علی بوده است، و این دروغی آشکار است؛ زیرا بسیاری از مردم به پیامبر ایمان آورده و هدایت یافتند و وارد بهشت شدند؛ در حالی که سخنی از علی علیه السلام نشنیدند. و بیشتر کسانی که به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آوردند و به او هدایت یافتند در هیچ چیز به علی هدایت نیافتند. و نیز کشورها و شهرهایی فتح شد و مردم آن ها ایمان آورده و هدایت یافتند، بدون این که از علی چیزی شنیده باشند، بلکه همگی به توسط صحابه غیر از او هدایت یافتند. پس چگونه جایز است این جمله را قبول کنیم که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «بك يهتدي المهتدون؟» (۹۱)

پاسخ

اولاً: همان گونه که در جواب اشکال قبل اشاره شد در حدیث چنین آمده که امام علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله تنها هدایت گر به حقّ و حقیقت است و این منافات ندارد که در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله هر دو مشترکاً و با رهبری رسول خدا صلی الله علیه و آله هدایت گر امت باشند.

ثانياً: چه کسی گفته که تمام کسانی که در زمان حیات رسول خداصلی الله علیه وآله و بعد از وفات آن حضرت ایمان آورده اند از امام علی علیه السلام بهره نبرده اند. ما در بحث سفینه در جواب ابن تیمیه مفصل به این موضوع پرداخته ایم.

ثالثاً: چه کسی گفته که هر کس از غیر راه امام علی علیه السلام بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله هدایت یافته، به هدایت حقیقی و واقعی هدایت یافته است؟ مطابق

این حدیث هدایت واقعی تنها از راه امام علی علیه السلام است.

۴ - تضعیف دلالت آیه ولایت

توضیح

ابن تیمیه می گوید: «بین ولایت (به کسر واو) و ولایت (به فتح واو) تفاوت است، ولایتی که در این نصوص آمده، ضد عداوت است که به فتح واو است نه به کسر واو که به معنای امارت است و این افراد نادان بین ولایت و ولایت تفاوتی نمی نهند. لفظ ولی و ولایت غیر از لفظ والی است، و چون آیه درباره ولایت تمام مؤمنان است و همه مؤمنان ولایت به معنای امارت را ندارند، پس ولایت به معنای امارت نیست». (۹۲)

پاسخ

اولاً: برخی دانشمندان لغت و ادبیات، تفاوتی بین معنای ولایت (به کسر واو) و ولایت (به فتح واو) نمی نهند؛ مانند فیومی، سیبویه، زجاج و فراء.

فراء می گوید: «ولایت را به فتح واو و کسر واو در هر دو معنای دوستی و سرپرستی شنیده ایم». (۹۳)

ثانیاً: در بررسی دلالت آیه بر امامت حضرت علی علیه السلام اشاره کردیم که متبادر از لفظ «ولی» همان معنای سرپرستی است؛ هرچند به کمک قرائن باشد.

ثالثاً: اثبات کردیم که این آیه تنها مربوط به ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است و روایات متواتر بر این مطلب دلالت دارد، و هرگز ارتباطی به تمام مؤمنان ندارد تا به این جهت در معنای ولایت تصرف کنیم که شامل همه مؤمنان شود.

۵ - تضعیف شأن نزول آیه مودت

اشاره

ابن تیمیه در این باره می گوید: «سوره شورا بدون شک مکی است و قبل از ازدواج علی با فاطمه بوده است و لذا قبل از ولادت حسن و حسین نازل شده است». (۹۴)

پاسخ

اولاً: برای تشخیص این که آیه ای مکی است یا مدنی، از دو راه می توان بررسی کرد:

الف) ملاحظه مضمون آیه؛ به این نحو که بگوییم: هر آیه ای که درباره توحید و معارف عقلی و انتقاد از بت پرستی و دعوت به ایمان به خدا و روز رستاخیز و جریان های امت های پیشین و مشابه این امور است، در غالب موارد مکی به حساب می آید؛ زیرا در آن عصر تنها مسائلی که احتیاج به ذکر آن ها بود همین قبیل مسائل است. ولی آیاتی که مربوط به شؤون نظام

اسلامی و جهاد و مناظرات با یهود و نصارا و احکام شرعی و نظام اجتماعی بوده، غالباً مدنی به حساب می آید. در مورد آیه «موذت» با مراجعه به مضمون آن پی خواهیم برد که تناسب آن با نزول در مدینه است.

ب) رجوع به نصوصی که در مورد آیه از طرف علما وارد شده است. و در مورد سوره شورا مشاهده می کنیم که مفسران می گویند: سوره شورا مکی است به جز چهار آیه از آن، که اول آن ها آیه «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ» است.

قرطبی می گوید: سوره شورا بنا بر قول حسن و عکرمه و عطا و جابر، مکی است. و ابن عباس و قتاده گفته اند: به جز چهار آیه آن که در مدینه نازل شده است که یکی از آن ها «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ...» می باشد. (۹۵)

ابوحیان از ابن عباس نقل می کند که سوره شورا مکی است، به

جز چهار آیه آن از «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا...» تا آخر چهار آیه، که در مدینه نازل شده است. (۹۶)

شوکانی (۹۷) و آلوسی (۹۸) و... نیز همین مطلب را نقل کرده اند.

این نکته قابل توجه است که بدانیم، قرآن کریم به اتفاق دانشمندان بر حسب ترتیب نزول جمع آوری نشده است، و لذا اغلب سوره های مکی از آیات مدنی خالی نبوده و نیز اکثر سوره های مدنی از آیات مکی خالی نیست. و اگر سوره ای را مکی یا مدنی می نامند تابع این است که اغلب آن سوره دارای چه نوع آیه ای و در کجا نازل شده است. برای روشن شدن موضوع به نمونه هایی اشاره می کنیم:

الف) سوره عنکبوت مکی است، مگر ده آیه از اولش که مدنی است. (۹۹)

ب) سوره کهف مکی است، مگر هفت آیه از اولش که مدنی است. (۱۰۰)

ج) سوره مریم مکی است، الا آیه سجده و آیه «وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا». (۱۰۱)

د) سوره حج مکی است، مگر آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ». (۱۰۲)

ثانیاً: بر فرض که آیه «موَدّت» مکی باشد ولی این مستلزم آن نیست که موَدّت محصور بر خویشاوندان موجود گردد بلکه شامل کسانی نیز می گردد که بعد از نزول آیه متولّد می شوند و دارای شرایط موجودین هستند؛ یعنی آیه شامل هر شخص معصوم از امامان اهل بیت عترت و طهارت می شود.

نظیر این آیه، آیه وصایت است. خداوند تعالی می فرماید «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ» که شامل هم اولاد موجود در زمان نزول آیه می شود و هم اولادی که بعداً متولّد می شوند.

ابن تیمیه در ادامه اشکال سابق خود می گوید: «دلیل این مطلب این است که خداوند نفرمود: اَلَّا الْمَوَدَّةَ لِذَوِي الْقُرْبَى، بلکه فرمود: «إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» ،

و اگر مقصود خداوند خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله بود، باید للقریبی یا لذوی القربی می گفت، همان گونه که در آیه خمس فرمود: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِلَّذِي الْقُرْبَى (۱۰۳)»

پاسخ

با مراجعه به کتب تفسیر پی خواهیم برد که مفسرین در صدد پاسخ از این سؤال برآمده و جواب آن را داده اند.

زمخشری می گوید: «اگر گفته شود: چرا گفته نشد: إلاً موده القربی یا گفته نشد: إلاً الموده للقریبی؟ و به طور کلی «إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى معنایش چیست؟ در جواب می گوئیم: در این آیه، اهل بیت محلّ و مکان مودّت و مقرّ آن قرار گرفته اند. از باب مثال عرب می گوید: «لی فی آل فلانٍ مودّه»، برای من در آل فلان مودّت است. مقصود آن است که من آنان را دوست دارم و آنان مکان و محلّ حبّ من هستند. در مورد آیه «فی» متعلّق به مودّت نیست، بلکه متعلّق به محذوف است؛ مثل این که می گوئیم: «مال در کیسه است». و تقدیر آن این چنین است: «إِلاَّ الْمَوَدَّةَ ثابته فی القربی» مگر مودّتی که در خویشاوندان رسول ثابت است». (۱۰۴)

همین تفسیر از فخر رازی (۱۰۵) و ابوحیان (۱۰۶) و نیشابوری (۱۰۷) و ابوالسعود (۱۰۸) نیز رسیده است.

ابن تیمیه در ادامه می گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز درخواست اجری نمی کند؛ زیرا تنها اجر و مزد او بر خداوند است. آری بر مسلمانان است که به ادله دیگر او را دوست بدارند، ولی موالات و دوستی ما نسبت به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله هیچگاه مزد و اجر پیامبر به حساب نمی آید». (۱۰۹)

پاسخ

در مورد مسأله اجر و مزد رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله چهار نوع آیه وجود دارد:

۱ - آیاتی که اجر و مزد پیامبر صلی الله علیه و آله را بر خداوند می داند:

خداوند متعال از قول حضرت نوح علیه السلام می فرماید: «إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا * وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجِرِيَ

إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ»؛ (۱۱۰) «مَسْلَمًا مِنْ بَرِّ الْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَمِنَ الْمَرْءِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَمِنَ الْمَرْءِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَمِنَ الْمَرْءِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَمِنَ الْمَرْءِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيهِمْ»
[دعوت هیچ مزدی از شما نمی طلبم، اجر من تنها بر پروردگار عالمیان است.]

و از زبان حضرت هود علیه السلام می فرماید: «يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ»؛ (۱۱۱)
«ای قوم من! من از شما برای این [رسالت] پاداشی نمی طلبم، پاداش من تنها بر کسی است که مرا آفریده است، آیا نمی فهمید.»

از زبان حضرت صالح نیز همین تعبیر نقل شده است. (۱۱۲)

۲- از برخی آیات استفاده می شود که بازگشت مزد به خود مردم است. خداوند متعال در جایی دیگر خطاب به پیامبرش کرده می فرماید: «قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ»؛ (۱۱۳) «بگو: هر اجر و پاداشی از شما خواسته ام برای خود شما است.»

۳- نوع سوم آیه ای است که در آن خداوند اجر و مزد رسالت پیامبر را «راهی به سوی خدا قرار دادن» معرفی کرده است. خداوند متعال می فرماید: «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا»؛ (۱۱۴) «بگو: من در برابر آن [ابلاغ آیین خدا هیچ گونه پاداشی از شما نمی طلبم، مگر کسی که بخواهد راهی به سوی پروردگارش برگزیند] این پاداش من است.»

در این آیه اجر و پاداشی که استثنا شده عمل مسلمانان است؛ یعنی انتخاب راه به سوی خداوند. گرچه در این آیه استثنا ذات است ولی مقصود به آن مشیت و خواست اوست.

۴- نوع چهارم نیز همین آیه مورد بحث؛ یعنی آیه مؤدت است که در آن سخن از اجر و مزد رسالت پیامبر صلی الله

علیه و آله به میان آمده و آن را «موده فی القربی» دانسته است.

با تأمل در این چهار دسته آیه به این نتیجه می‌رسیم که حکم اولی در رسالت انبیا آن است که از مردم بابت رسالت و دعوت خود، نفع و بهره و مزدی نخواهند، بلکه اجر و مزد خود را تنها از خدا بخواهند.

و اگر در آیه «مودت» به اجر و مزد اشاره شده، این در واقع درخواست چیزی است که نفعش به خود مردم باز می‌گردد. لذا فرمود: بگو: هر چیزی را که به عنوان اجر و مزد از شما خواستم نفعش به خود شما باز می‌گردد.

حال چگونه نفع مودت خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله به خود مردم باز می‌گردد، از دو راه می‌توان آن را اثبات نمود:

الف) از آنجا که اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله به حکم آیات و روایات دیگر، از خطا و اشتباه معصومند، لذا مودت و ارتباط با آن‌ها انسان را از سرچشمه زلال معارف آنان بهره‌مند می‌سازد و در نتیجه به حق و حقیقت و سنت واقعی پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده، از معارف والای قرآن کریم بهره‌مند خواهد شد.

ب) محبت و مودت، نیروی مرموز درونی است که انسان را به سوی محبوب می‌کشاند و لذا درصدد برمی‌آید که به او اقتدا کرده، او را الگوی خود قرار دهد. اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام از آنجا که مظهر همه خوبی‌ها و عین مودت آنان انسان را به خوبی‌ها و عمل به آن جذب می‌کند، پس نفع مودت خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله به خود انسان باز می‌گردد.

و اما این که مراد از آیه «مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَيَّ

رَبِّهِ سَبِيلًا» چیست؟ در جواب می‌گوییم: مراد از آن همان مستثنای در آیه ۲۳ از سوره شورا است؛ یعنی همان موَدّت خویشان رسول است؛ زیرا همان گونه که قبلاً اشاره شد موَدّت و محبّت حقیقی جدای از اطاعت و متابعت نیست، و اطاعت از آن‌ها همان عمل به دستوراتی است که انسان را در راه مستقیم قرار داده و به سوی خدا می‌رساند. نتیجه این که موَدّت خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله در حقیقت همان برگرفتن راه برای رسیدن به خداوند است. و لذا مشاهده می‌کنیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث ثقلین و سفینه و امان و دیگر احادیث، امر به تمسک به عترت خود نموده است.

۶- تضعیف ذیل حدیث ثقلین

توضیح

ابن تیمیه می‌گوید: عبارت «وعترتی فانّهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض» را ترمذی ذکر کرده است. در این مورد از احمد سؤال شد، وی و عده ای دیگر آن را تضعیف کرده و گفته‌اند: صحیح نیست. (۱۱۵)

پاسخ

۱- ظاهر عبارت ابن تیمیه آن است که ذیل حدیث را فقط ترمذی نقل کرده؛ در حالی که چنین نیست؛ بلکه عده ای از بزرگان اهل سنت؛ از قبیل: ابن اسحاق، احمد بن حنبل، ترمذی، بزار، نسائی، ابویعلی، طبری، اسفرائینی، بغوی، ابن الانباری، ابن عقده، جعابی، طبرانی، ذهبی، حاکم نیشابوری، ثعلبی، ابونعیم، ابن عساکر، ضیاء مقدسی و برخی دیگر نیز نقل کرده‌اند.

۲- این که می‌گوید: عده ای ذیل حدیث را تضعیف کرده‌اند. دروغ محض است؛ زیرا اگر این چنین بود، چرا ابن تیمیه اسامی آنان را نقل نمی‌کند، به رغم این که در جاهای مختلف رجزخوانی می‌کند. اگر او اسم یک نفر از آنان را نقل می‌کرد، ما با مراجعه به کتاب او به صحت و سقم آن پی می‌بردیم.

۷- توجیه بی مورد حدیث «ثقلین»

اشاره

ابن تیمیه می‌گوید: «حدیث در صحیح مسلم فقط دلالت بر امر به تمسک به کتاب خدا دارد، ولی در حقّ عترت تنها به تذکر دادن به اهل بیت خود اکتفا کرده است، لذا سه بار می‌فرماید: «أذکرکم الله فی اهل بیته» و به تمسک آن‌ها امر نکرده است». (۱۱۶)

پاسخ

۱- مسلم، حدیث را از زید بن ارقم نقل کرده است و او از آنجا که از عبدالله بن زیاد می‌ترسید، حدیث را به تمامه نقل نکرده؛ بلکه امر به تمسک به عترت را از آن حذف کرده است. دلیل آن این است که زید بن ارقم در موارد دیگر حدیث را نقل کرده و در ذیل آن، حدیث را به طریق مشهور آورده که در آن به تمسک به عترت امر شده است و مسلم، مع الأسف در ذیل حدیث زید بن ارقم نیاورده است.

الف) سندی از بزرگان محدثان اهل سنت، در شرح روایت مسلم می گوید: «در این حدیث، پیامبر صلی الله علیه وآله از قرآن و اهل بیت علیهم السلام به «ثقلین» تعبیر می کند. «ثقل» شیء نفیسی است که باید حفظ شود و واضح است که اهل بیت، افراد نفیس و ارزشمندی اند که باید حفظ شوند؛ همان گونه که کتاب خدا این چنین است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله بین آن دو جمع کرده است و ما می دانیم که عمده این اوصاف برای قرآن به افاده علوم الهی و احکام شرعی باز می گردد. همین اوصاف در مورد اهل بیت علیهم السلام نیز به دلیل مرجعیتشان در علوم الهی و احکام شرعی موجود است. و مؤید آن، این است که پیامبر صلی الله علیه وآله مردم را در ابتدا از رسیدن مرگش آگاه می کند و بعد می فرماید: من در میان شما دو چیز گران بها می گذارم. از اینجا استفاده می شود که پیامبر صلی الله علیه وآله بر کتاب و عترت به عنوان خلیفه و جانشین خود در معارف الهی و احکام شرعی وصیت کرده است. سندی آن گاه می گوید: این آن معنایی

است که از ظاهر حدیث استفاده می شود، بلکه با مراجعه به روایات دیگر پی می بریم که آن روایات نیز همین معنا را تأیید می کنند؛ زیرا در آن ها به طور صریح امر به تمسک به کتاب و عترت شده است، خصوصاً در حدیثی که احمد بن حنبل نقل کرده، عین عبارات مسلم آمده است، ولی با اضافه ذیلی در آن به تمسک عترت امر شده است...» (۱۱۷)

ب) تفتازانی بعد از نقل حدیث می گوید: «از این حدیث به خوبی استفاده می شود که اهل بیت بر تمام مردم - چه عالم و چه غیرعالم - برتری دارند... آیا نمی بینی که چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را با کتاب خداوند متعال مقرون ساخته، در این که تمسک به آن دو، انسان را از ضلالت نجات خواهد داد. تمسک به کتاب به این معنا است که به آنچه از علم و هدایت در آن است، اخذ کرده و به آن عمل نماییم. هم چنین است عترت...» (۱۱۸)

ج) شوکانی نیز در ردّ کسانی که معتقدند آل پیامبر صلی الله علیه و آله همه امتند، می گوید: «از حدیث ثقلین - که در صحیح مسلم و دیگر کتاب ها آمده - خلاف این مطلب استفاده می شود؛ زیرا اگر مقصود از آن تمام امت باشد لازم می آید که مردم به خود تمسک کنند که این معنا قطعاً باطل است...» (۱۱۹)

د) محب الدین طبری بابی را در «ذخائر العقبی» با عنوان «باب فضل اهل البیت و الحث علی التمسک بهم و بکتاب الله عزوجل و الخلف فیهما بخیر» مطرح کرده و در ذیل آن، حدیث ثقلین را از سنن ترمذی و صحیح مسلم نقل کرده است. (۱۲۰)

ترمذی نقل کرده و در آن امر به تمسک به اهل بیت علیهم السلام شده، به طرق مختلفی رسیده که عده زیادی از علمای اهل سنت آن را تصحیح نموده اند.

ناصرالدین البانی امام وهابیان در حدیث، بعد از نقل حدیث ترمذی به سند خود از زید بن ارقم - که در آن به تمسک به کتاب و عترت امر کرده است - می گوید: «حدیث صحیح السند است». (۱۲۱) وی حدیث را در کتاب «صحیح الجامع الصغیر» نیز تصحیح نموده است. (۱۲۲)

ابن حجر عسقلانی بعد از نقل حدیث ثقلین - که در آن مردم را به تمسک به کتاب و عترت امر و تشویق کرده - می گوید: «سند حدیث صحیح است». (۱۲۳)

همچنین عده ای دیگر حدیث را با همین مضمون - که امر به تمسک به کتاب و عترت در آن باشد - نقل کرده و تصحیح نموده اند؛ همانند: ابن حجر هیثمی، (۱۲۴) بویصری، (۱۲۵) یعقوب بن سفیان فسوی، (۱۲۶) قندوزی حنفی (۱۲۷) و محمود شکری آلوسی (۱۲۸). که آلوسی می گوید: «حدیث ثقلین نزد فریقین اهل سنت و شیعه ثابت است». بنابر نقل متقی هندی در «کنز العمال»، ابن جریر طبری نیز حدیث را تصحیح نموده است. (۱۲۹)

جلال الدین سیوطی در مسند امام علی علیه السلام از محاملی در کتاب «الامالی» نقل می کند که او نیز حدیث ثقلین را تصحیح نموده است. (۱۳۰)

حسن بن علی سقاف شافعی بعد از نقل حدیث ثقلین از سنن ترمذی می گوید: «حدیث از حیث سند صحیح است». (۱۳۱)

حاکم نیشابوری بعد از نقل حدیث با لفظ لزوم تمسک به کتاب و عترت و ختم آن به حدیث غدیر، می گوید: «حدیث از حیث سند مطابق شرط بخاری و مسلم صحیح است، اگرچه آن دو نفر حدیث را نقل نکرده اند». (۱۳۲)

ابن کثیر می گوید: «به

سند صحیح ثابت شده که رسول خداصلی الله علیه وآله در خطبه خود در غدیر خم فرمود: "إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ..." (۱۳۳)

همو بعد از نقل حدیث ثقلین با سند نسائی می گوید: «شیخ ما ذهبی فرموده: این حدیث از حیث سند صحیح است.» (۱۳۴)
هیثمی بعد از نقل حدیث بامضمون «لزوم تمسک به کتاب و عترت» می گوید: «حدیث را طبرانی در «معجم الکبیر» نقل کرده و رجال آن همگی ثقه اند.» (۱۳۵)

جمال الدین قاسمی می گوید: در سند صحیح ثابت شده که پیامبرصلی الله علیه وآله در خطبه خود فرمود: "أَنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ؛ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي..." (۱۳۶)

سمهودی شافعی می گوید: «طبرانی حدیث را در معجم الکبیر با سندی نقل کرده که تمام رجال آن ثقه اند.» (۱۳۷)

ازهری نیز بعد از نقل حدیث ثقلین می گوید: «محمّد بن اسحاق می گوید: این حدیث حسن صحیح است.» (۱۳۸)

۸ - تضعیف حدیث غدیر

توضیح

ابن تیمیه می گوید: «و اما حدیث (من كنت مولاة فعليّ مولاة) در صحاح وجود ندارد، ولی علما آن را نقل کرده اند، و مردم در صحت آن نزاع دارند. از بخاری و ابراهیم حربی و طایفه ای از اهل علم به حدیث، نقل شده که آنان در این حدیث طعن وارد کرده و آن را تضعیف کرده اند...» (۱۳۹)

پاسخ

اولاً: ترمذی این حدیث را در صحیح خود نقل کرده و تصریح به صحت آن نموده است.

ثانیاً: کسی را نمی شناسیم که در این حدیث نزاع کرده باشد، اگر کسی می بود حتماً ابن تیمیه نام او را می برد.

ثالثاً: کار ابن تیمیه در تضعیف این حدیث و احادیث دیگری که در مدح اهل بیت، خصوصاً علی بن ابی طالب علیهم السلام وارد شده به جایی رسیده که حتی ناصرالدین البانی که از اتباع او در مسائل اعتقادی است، این عمل او را ناخرسند دانسته و تصریح می کند که وی در تضعیف احادیث سرعت داشته است، بدون آن که طرق آن را مورد بررسی قرار دهد. (۱۴۰)

در حقیقت باید گفت: ابن تیمیه به جهت خصومت با شیعه و یا بهتر بگوییم: خصومت با اهل بیت علیهم السلام در صدد تضعیف بدون دلیل تمام احادیث فضایل و مقامات اهل بیت علیهم السلام و در رأس آنان امام علی علیه السلام برآمده است.

۹ - تکذیب ذیل حدیث غدیر

اشاره

ابن تیمیه می گوید: «جمله (اللّهمّ وال من والاه، وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله) به اتفاق اهل معرفت به حدیث، دروغ است». (۱۴۱)

پاسخ

اولاً: چگونه ابن تیمیه ادّعی اتفاق اهل معرفت به حدیث بر کذب آن کرده؛ در حالی که بسیاری از بزرگان محدثین اهل سنت آن را نقل کرده اند؛ از قبیل:

- احمد بن حنبل. (۱۴۲)

- نسائی. (۱۴۳)

- ابن ابی شیبّه. (۱۴۴)

- ابن حبان. (۱۴۵)

- طبرانی. (۱۴۶)

- بزار. (۱۴۷)

- ضیاء مقدسی. (۱۴۸)

- حاکم نیشابوری. (۱۴۹)

- ابن ابی عاصم. (۱۵۰)

- ابن ماجه. (۱۵۱)

آیا این افراد از محدثین اهل سنت نیستند؟ آیا این افراد به پیامبر صلی الله علیه و آله دروغ نسبت داده اند؟

ثانیاً: افرادی همچون ابن حبان، حاکم نیشابوری و ضیاء مقدسی با سند صحیح این ذیل را نقل کرده یا تصریح به صحت سند آن نموده اند.

ثالثاً: ناصرالدین البانی حدیث غدیر را با ذیلش در کتاب «سلسله الأحادیث الصحیحه» آورده و آن را از طرق مختلف تصحیح نموده است. او در آخر می گوید: «وقتی این مطلب را دانستی پس این را نیز بدان که انگیزه من در آزاد گذاردن قلم درباره این حدیث و بیان صحت آن این بود که مشاهده کردم شیخ الاسلام ابن تیمیه ذیل حدیث غدیر را تضعیف کرده است. و

گمان کرده که دروغ است، و این به نظر من از مبالغات او است که در نتیجه تسریعش در تضعیف احادیث پدید آمده است، قبل از آن که طرق آن را جمع کرده و دقت نظر در آن ها بنماید». (۱۵۲)

بدین جهت است که ابن حجر در «لسان المیزان» در ترجمه ابن مطهر حلّی رحمه الله می گوید: «من ابن تیمیه را چنین یافتم که در ردّ احادیثی که ابن مطهر نقل کرده، بسیار و بی نهایت بر

آن‌ها حمله می‌کند، گرچه معظم آن‌ها از موضوعات و روایات واهی است!! ولی در ردیه خود بر احادیث، بسیاری از احادیث خوب را که در حال تصنیف کتابش به یاد نداشته، رد نموده است؛ زیرا به جهت گستردگی محفوظاتش تنها بر آنچه در سینه داشته اتکا کرده است، و حال آن‌که انسان نسیان کار است. و چه بسیار از مبالغه‌ای که در توهین کلام رافضی داشته او را احیاناً به تنقیص علی کشانده است. ولی این ترجمه گنجایش واضح کردن آن‌ها و ذکر نمونه‌هایی از آن را ندارد». (۱۵۳)

۱۰- تکذیب حدیث «مؤاخاه»

توضیح

ابن تیمیه می‌گوید: «احادیث مؤاخاه و عقد اخوت بین علی و پیامبر صلی الله علیه و آله تماماً موضوع و جعلی است و پیامبر با هیچ کس عقد اخوت نبسته است و نیز بین هیچ مهاجری و بین ابوبکر و عمر و بین انصاری با انصاری عقد اخوت نبسته است». (۱۵۴)

پاسخ

اولاً: با مراجعه به کتب اهل سنت پی به کذب بودن ادعای ابن تیمیه می‌بریم. اینک به برخی از روایات اشاره می‌کنیم:

۱- ترمذی به سند خود از عبدالله بن عمر نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله بین اصحابش عقد اخوت بست. علی علیه السلام گریان خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! بین اصحابت عقد اخوت بستی ولی بین من و کسی عقد اخوت نبستی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: تو برادر من در دنیا و آخرتی. (۱۵۵)

۲- نسائی به سندش از عباد بن عبدالله نقل کرده که علی رضی الله عنه فرمود: «أنا عبدالله وأخو رسول الله، وأنا الصديق الأكبر لا يقولها بعدي إلا كاذب...»؛ (۱۵۶) «من بنده خدا و برادر رسول خدایم، و من صدیق اکبرم، کسی این ادعا را پس از من جز دروغگو نمی‌کند...».

۳- ابن عساکر به سندش از انس بن مالک نقل کرده که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که خطاب به علی علیه السلام می‌فرمود: «أنت أخي في الدنيا والآخرة»؛ (۱۵۷) «تو برادر منی در دنیا و آخرت.»

۴- احمد بن حنبل به سندش از ابن عباس نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام فرمود: «أنت أخي وصاحبي»؛ (۱۵۸) «تو برادر و صاحب منی.»

حاکم نیشابوری به سندش از عبداللّه بن عمر نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله عقد اخوت بین اصحابش بست. بین ابوبکر و عمر، و بین طلحه و زبیر، و بین عثمان و عبدالرحمن بن عوف عقد اخوت بست. علی علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا! بین اصحابت عقد اخوت بستی، پس برادر من کیست؟ رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: آیا راضی نمی شوی ای علی! از این که من برادر تو باشم؟ علی علیه السلام عرض کرد: آری ای رسول خدا! آن گاه رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: تو برادر منی در دنیا و آخرت. (۱۵۹)

۶ - متقی هندی از امام علی علیه السلام نقل می کند که فرمود: «پیامبرصلی الله علیه وآله عقد اخوت بین عمر و ابوبکر، و بین حمزه بن عبدالمطلب و زید بن حارثه، و بین عبداللّه بن مسعود و سعد بن مالک، و بین من و خودش، بست». (۱۶۰)

ثانیاً: ابن تیمیه در تضعیف و نسبت جعل به این احادیث دادن تنها بوده و هیچ کس با او همراهی نکرده است. و این مطلبی است که علمای اهل سنت نیز بر آن تصریح کرده اند.

ثالثاً: این حدیث را ده ها نفر از علمای اهل سنت در کتب حدیثی و تاریخی و تفسیری خود نقل کرده اند. چگونه ممکن است آن را به جعل و کذب نسبت داد. اشخاصی همچون ترمذی، نسائی، ابن ماجه، حاکم نیشابوری، ابن عبد البر، ابن کثیر، احمد بن حنبل، و... آن را در کتب روایی خود ثبت کرده اند، چگونه می توان این گونه افراد را که نزد اهل سنت از جلالت فوق العاده ای برخوردارند متهم به نقل حدیث کذب و جعلی کرد؟

رابعاً: زرقانی مالکی

می گوید: «احادیث بسیاری درباره عقد اخوت بین پیامبر صلی الله علیه وآله و علی علیه السلام رسیده و ترمذی آن را نقل کرده و تحسین نموده و نیز حاکم نیشابوری آن را نقل کرده و تصحیح نموده است...» (۱۶۱)

خامساً: برخی از بزرگان اهل سنت در مقابل ابن تیمیه ایستاده و تضعیف و ردّ او را جواب داده اند؛ از آن جمله ابن حجر در «فتح الباری» است. او بعد از نقل اشکال ابن تیمیه که گفته است: «تشریح مؤاخاه به جهت ارفاق بر یکدیگر و تألیف قلوب مردم نسبت به یکدیگر است و این درباره پیامبر صلی الله علیه وآله با هیچ کس معنا ندارد» می گوید: «این توجیه در حقیقت ردّ یک نصّ است به قیاس». (۱۶۲)

۱۱ - تضعیف حدیث «عمار»

تضعیف حدیث «عمار»

در نقل متواتر از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود: «تقتل عماراً الفئه الباغیه»؛ «عمار را گروه ظالم خواهند کشت». ابن تیمیه می گوید: «فهنا للناس أقوال: منهم من قدح فی حدیث عمار»؛ (۱۶۳) «در اینجا برای مردم اقوالی است؛ از جمله آنان کسی است که در حدیث عمار اعتراض وارد کرده است».

او در جایی دیگر درباره این حدیث می گوید: «فبعضهم ضَعَفَه»؛ (۱۶۴) «برخی از افراد آن را تضعیف کرده اند». مقصود از حدیث عمار گفتار نبوی در حق اوست که فرمود: «ای عمار! تو را گروه ظالم خواهند کشت». که مقصود گروه معاویه است.

پاسخ

اولاً: ایشان ذکر نکرده که چه کسانی این حدیث را تضعیف کرده اند، چرا اسم این افراد را ذکر نمی کند؟

ثانیاً: حدیث عمار حدیثی است ثابت و متواتر که ۲۴ نفر از صحابه آن را نقل کرده اند. حافظ سیوطی نیز در کتاب «الخصائص الکبری» به تواتر آن تصریح نموده است. (۱۶۵)

و هم چنین حافظ لغوی مرتضی زبیدی در «لفظ اللالی» و مناوی در شرح جامع الصغیر سیوطی و دیگران این حدیث را متواتر می دانند. (۱۶۶)

ابن عبدالبرّ در «الاستیعاب» در ترجمه عمار می گوید: «وتواترت الآثار عن النبی صلی الله علیه وآله انه قال: "تقتل عماراً الفئه الباغیه" وهذا من إخباره بالغیب وإعلام نبوته صلی الله علیه وآله وهو من أصحّ الأحادیث»؛ (۱۶۷) «اخبار متواتر از پیامبر صلی الله علیه وآله رسیده که فرمود: "عمار را گروه ظالم خواهند کشت" و این از خبرهای غیبی و نشانه های نبوت آن حضرت است و از صحیح ترین احادیث به حساب می آید».

حافظ ابن حجر در شرح صحیح بخاری می گوید: «فائده: روی حدیث (تقتل عماراً الفئه الباغیه) جماعه من الصحابه منهم قتاده بن النعمان كما تقدم، وأم سلمه عند

مسلم و ابوهريه عند الترمذی، و عبدالله بن عمرو بن العاص عند النسائی و عثمان بن عفان و حذیفه و ابویوب و ابورافع و خزیمه بن ثابت و معاویه و عمرو بن العاص و ابوالیسر و عمار نفسه. و کلها عند الطبری و غیره. و غالب طرقها صحیحه أو حسنه. و فیه عن جماعه آخرین بطول عدّهم. و فی هذا الحدیث علم من إعلام النبوه و فضیله ظاهره لعلی و لعمّار، و ردّ علی النواصب الزاعمین أنّ علیاً لم یکن مصیباً فی حروبہ؛ (۱۶۸) «فائده: حدیث (تقتل عماراً الفئه الباغیه) عمار را گروه ظالم خواهند کشت، را جماعتی از صحابه از آن جمله قتاده بن نعمان نقل کرده اند آن گونه که گذشت. و نیز ام سلمه نزد مسلم، و ابوهريه نزد ترمذی و عبدالله بن عمرو بن عاص نزد نسائی، و عثمان بن عفان، و حذیفه و ابویوب و ابورافع و خزیمه بن ثابت و معاویه و عمرو بن عاص و ابوالیسر و خود عمار این حدیث را نقل کرده اند. و تمام این احادیث نزد طبری و دیگران موجود است. و غالب طرق آن صحیح یا حسن است. و در این حدیث نشانه ای از نشانه های نبوت و فضیلتی ظاهر برای علی و عمار است. و نیز ردی است بر افراد ناصبی که گمان کرده اند علی در جنگ هایش بر حق نبوده است.»

این عبارت ابن حجر تعریض به ابن تیمیه است که به حضرت علی علیه السلام در مورد جنگ هایش اعتراض کرده است.

ثالثاً: بخاری در صحیح خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «ویح عمّار تقتله الفئه الباغیه یدعوهم إلى الجّنه و یدعونه إلى النار»؛ (۱۶۹) «واه بر عمار! او را گروه ظالم خواهند کشت او آنان را به بهشت دعوت می کند ولی آن ها او را

به جهنم می خوانند.»

بخاری در بابی دیگر این حدیث را این گونه نقل می کند: «... یدعوهم إلى الله ويدعونه إلى النار»؛ (۱۷۰) «... او آنان را به سوی خدا دعوت می کند ولی آنان او را به سوی دوزخ می خوانند.»

ابن حبان در صحیح خود از ام سلمه نقل کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «تقتل عمّاراً الفئه الباغیه»؛ (۱۷۱) «عمار را گروه ظالم خواهند کشت.»

و نیز از ابوسعید خدری نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «ویح ابن سمیه تقتله الفئه الباغیه یدعوهم إلى الجنه یدعونه إلى النار»؛ (۱۷۲) «واه بر فرزند سمیه - عمار - گروه ظالم او را خواهند کشت، او آنان را به بهشت دعوت می کند ولی آنان او را به دوزخ می خوانند.»

ابن حجر در شرح صحیح بخاری می گوید: «ودلّ حدیث (تقتل عمّاراً الفئه الباغیه) علی أنّ علیاً کان المصیب فی تلک الحروب، لأنّ أصحاب معاویه قتلوه...»؛ (۱۷۳) «حدیث "می کشد عمار را گروه ظالم" دلالت دارد بر این که علی در آن جنگ ها بر حق بود؛ زیرا اصحاب معاویه عمار را به قتل رساندند.»

۱۲ - ردّ حدیث «ولایت»

ردّ حدیث «ولایت»

ابن تیمیه می گوید: «ومثل قوله: (أنت ولیّ کلّ مؤمن بعدی) فأنّ هذا موضوع باتفاق أهل المعرفه بالحدیث»؛ (۱۷۴) «و مثل گفتار پیامبر صلی الله علیه وآله که (خطاب به حضرت علی علیه السلام) فرمود: (تو سرپرست هر مؤمن بعد از من می باشی) این حدیث به اتفاق اهل معرفت به حدیث جعلی است.»

او در جایی دیگر می گوید: «وکذلک قوله: (هو ولیّ کلّ مؤمن بعدی) کذب علی رسول الله»؛ (۱۷۵) «و همچنین است گفتار پیامبر صلی الله علیه وآله (او - علی علیه السلام - سرپرست هر مؤمنی بعد از من است) این دروغ بر رسول خدا صلی الله علیه وآله

اولاً: این حدیث را ترمذی در سنن خود نقل کرده و می گوید: این حدیث حسن است. (۱۷۶) و نیز نسائی در «الخصائص» و احمد بن حنبل در «المسند» و در «فضائل الصحابه» آن را نقل کرده اند. (۱۷۷)

ابن حبان نیز این حدیث را در صحیح خود نقل کرده و آن را تصحیح نموده است. (۱۷۸)

حاکم نیشابوری بعد از نقل این حدیث می گوید: «هذا حدیث صحیح علی شرط مسلم ولم یخرجاه»؛ (۱۷۹) «این حدیث صحیحی است که مطابق با شرط مسلم است؛ گرچه بخاری و مسلم آن را نقل نکرده اند.» و ابن حجر در «الاصابه» بعد از نسبت دادن آن به ترمذی می گوید: «إسناده قوی»؛ (۱۸۰) «سند آن قوی است.»

ثانیاً: ناصرالدین البانی نیز این حدیث شریف را در کتاب «سلسله الاحادیث الصحیحه» حدیث شماره ۲۲۲۳ نقل کرده و سعی بلیغ در تصحیح سند آن نموده است.

او بعد از نقل برخی از سندها می گوید: «اگر کسی اشکال کند که اجلح که در برخی از سندها آمده شیعی است و نیز در سند دیگر جعفر بن سلیمان وجود دارد که او نیز شیعی است، آیا این باعث طعن در حدیث نیست؟»

در جواب می گوئیم: هرگز؛ زیرا اعتبار در روایت حدیث به صدق و حفظ است، و مذهب را خودش و خدای خودش می داند، او حسابگر است. و لذا مشاهده می کنیم که صاحب صحیح بخاری و مسلم و دیگران، حدیث بسیاری از مخالفین امثال خوارج و شیعه و دیگران را تخریح کرده اند....

و نیز این حدیث مورد تصحیح ابن حبان است، با آن که راوی آن در کتاب ابن حبان جعفر بن سلیمان است، کسی که تشیع داشته و در آن نیز غالی بوده است. و حتی بنا بر

تصریح او در کتاب «الثقات» او بغض شیخین را داشته است... (۱۸۱)

علاوه بر این که حدیث فوق به صورت متفرق از طرق دیگر نیز نقل شده که در سند آن شیعه وجود ندارد؛ همانند جمله «إنَّ عَلِيًّا مَنِّي وَأَنَا مِنْهُ» که در «صحیح بخاری» حدیث ۲۶۹۹ نقل شده است...

و امری که جای تعجب بسیار دارد این است که چگونه شیخ الاسلام ابن تیمیه جرأت بر انکار و تکذیب این حدیث در «منهاج السنه» (۱۸۲) داشته؛ همان گونه که نسبت به حدیث قبل داشته است... من وجهی در تکذیب او نسبت به این حدیث نمی بینم جز آن که بگویم او در ردّ بر شیعه سرعت به خرج می داده و مبالغه داشته است. خداوند از گناه ما و گناه او بگذرد». (۱۸۳)

۱۳ - تکذیب حدیث «ردّ الشمس»

تکذیب حدیث «ردّ الشمس»

ابن تیمیه می گوید: «وحدیث ردّ الشمس له قد ذكره طائفة كالتحاوي والقاضي عياض وغيرهما، وعدّوا ذلك من معجزات النبي صلى الله عليه وآله، ولكن المحققون من أهل العلم والمعرفة بالحديث يعلمون أنّ هذا الحديث كذب موضوع كما ذكره ابن الجوزي في كتابه الموضوعات»؛ (۱۸۴) «و حدیث ردّ شمس برای حضرت را طائفه ای همچون تحاوی و قاضی عیاض و دیگران ذکر کرده اند و آن را از معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته اند، ولی محققان از اهل علم و شناخت به حدیث می دانند که این حدیث دروغ و جعلی است، آن گونه که ابن جوزی در کتاب "الموضوعات" ذکر کرده است.»

پاسخ

این حدیث را برخی از افرادی که مورد اعتماد نزد اهل سنتند تصحیح کرده اند.

حافظ ابن حجر در شرح صحیح بخاری می گوید: «وروی الطحاوی والطبرانی فی الکبیر والحاکم والبیهقی فی الدلائل عن اسماء بنت عمیس أنّه دعا لِمَا نام علی ركبہ علیّ ففاتته صلاة العصر، فردت الشمس حتی صلیّ علیّ ثمّ غربت. وهذا ابلغ فی المعجزة، وقد اخطأ ابن الجوزي بايراده فی الموضوعات. وكذا ابن تیمیه فی کتاب الردّ علی الروافض فی زعم وضعه. واللّه العالم»؛ (۱۸۵) «طحاوی و طبرانی در "المعجم الکبیر" و حاکم و بیهقی در "الدلائل" از اسماء بنت عمیس نقل کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله چون بر زانوی علی علیه السلام خوابید و نماز عصر او فوت شد، حضرت صلی الله علیه و آله دعا کرد و خورشید برگشت تا این که علی علیه السلام نماز به جای آورد و خورشید دوباره غروب نمود. و این در معجزه رسا تر است. و به طور حتم ابن جوزی خطا کرده که این حدیث را در کتاب "الموضوعات" ذکر کرده است. و نیز ابن تیمیه هم

خطا کرده که در کتاب ردّ بر روافض گمان کرده که این حدیث جعلی است، و خدا داناتر است.»

ابن جوزی در وجه تضعیف این حدیث می گوید: «راویان در این حدیث اضطراب کرده اند و در حدیث اسماء دختر عمیس فضیل بن مرزوق وجود دارد که ضعیف است. و برای آن طری دومی است که در آن عبدالرحمن بن شریک وجود دارد. ابوحاتم گفته: او در حدیث سست است و نیز در سند آن ابوالعباس ابن عقده وجود دارد که رافضی است و به دروغ نسبت داده شده است. و در حدیث ابوهریره نیز داوود بن فراهیج است که ضعیف می باشد.» (۱۸۶)

جواب این تضعیف را سیوطی در کتاب «النکت البدیعات» داده است. او می گوید: «فضیل ثقه و صدوق است، و مسلم و چهار نفر دیگر از صاحبان کتب سته به جز بخاری به حدیث او احتجاج کرده اند و ابن شریک را غیر از ابی حاتم دیگران توثیق کرده اند. و بخاری نیز در کتاب «الأدب المفرد» از او روایت نقل کرده است. و ابن عقده از بزرگان حفاظ است که مردم او را توثیق نموده اند. و او را به جز عصری متعصب کسی دیگر تضعیف نکرده است. و جماعتی از علما از آن جمله قاضی عیاض تصریح به تصحیح آن کرده اند.» (۱۸۷)

جالب توجه آن که حافظ ابن الصلاح و بعد از او دیگر حفاظ تصریح به تساهل ابن جوزی در کتاب «الموضوعات» کرده اند، به حیثی که بسیاری از احادیث صحیح و ثابت را در آن کتاب آورده و بر روی آن رمز ضعف را گذاشته است.

۱۴ - جعلی دانستن حدیث «سدّ ابواب»

جعلی دانستن حدیث «سدّ ابواب»

ابن تیمیه می گوید: «و کذلک قوله: (وسدّ الأبواب کلّها إلّا باب علی)، فإنّ هذا ممّا وضعته الشیعه علی

طریق المقابله»؛ (۱۸۸) «و همچنین است گفتار رسول خدا صلی الله علیه وآله (و ببندید تمام درها را به جز درب خانه علی) این حدیث از جمله احادیثی است که شیعه به جهت مقابله با عامه وضع کرده است.»

پاسخ

در پاسخ ابن تیمیه کلامی از ابن حجر نقل می کنیم که در ردّ ابن جوزی در مورد این حدیث است. او می گوید: «وفی هذا اقدام علی ردّ الاحادیث الصحیحه بمجرد التوهم»؛ (۱۸۹) «و در این کار اقدامی بر ردّ احادیث صحیح السند به مجرد توهم است.»

او بعد از آن که طرق این حدیث را برمی شمارد، می گوید: «فهذه الطرق المتظافره من روایات الثقات تدلّ أنّ الحدیث صحیح دلاله قویّه...»؛ (۱۹۰) «پس این طرق آشکار از روایات افراد ثقه دلالت دارد بر این که این حدیث دلالت قوی داشته و صحیح است.»

حافظ سیوطی می گوید: «قول ابن جوزی فی هذا الحدیث أنّه باطل وأنّه موضوع، دعوی لم يستدل علیها إلّا بمخالفه الحدیث المذی فی الصحیحین، ولا ینبغی الاقدام علی الحکم بالوضع إلّا عند عدم امکان الجمع. ولا یلزم من تعدّد الجمع فی الحال أنّه لا یمکن بعد ذلك؛ لأنّ فوق کلّ ذی علم علیم وطریق الورع فی مثل هذا ان لا یحکم علی الحدیث بالبطلان، بل یتوقّف فیہ إلی ان یتّضح لغيره ما لم یتّضح له. وهذا الحدیث من هذا الباب، هو حدیث صحیح مشهور له طرق متعدده کل طریق منها علی انفراد لا تقصر عن رتبه الحسن، ومجموعها مما یقطع بصحته علی طریقہ کثیر من أهل الحدیث. واما کونه معارضاً لما فی الصحیحین فغير مسلمّ لیس بینهما معارضه»؛ (۱۹۱) «گفتار ابن جوزی درباره این حدیث که می گوید: حدیث باطل و جعلی است. ادّعایی است که بر آن دلیلی اقامه نکرده،

جز آن که می گوید: این حدیث مخالف با حدیثی است که در صحیحین آمده است. ولی سزاوار نیست که انسان اقدام بر حکم به جعلی بودن حدیثی کند مگر در صورتی که جمع آن امکان پذیر نباشد. و لازم نیست که اگر الآن جمع کردن امکان ندارد بگوییم بعداً هم ممکن نیست؛ زیرا فوق هر صاحب علمی عالمی دیگر است. و طریق ورع در مثل این موارد این است که انسان بر آن حدیث حکم به بطلان نکند بلکه در آن توقف نماید تا برای دیگری ظاهر شود آنچه که برای او ظاهر نشده است. و این حدیث از این قبیل است. حدیثی است صحیح و مشهور دارای طرق متعددی است و هر طریق آن به طور جداگانه کمتر از مرتبه حسن نیست. و مجموع طرق آن می تواند انسان را به قطع به صحتش بر طریق بسیاری از اهل حدیث برساند. و اما این که این حدیث معارض با حدیثی است که در صحیحین آمده، قبول نداریم؛ زیرا بین این دو معارضه وجود ندارد.»

۱۵ - تکذیب حدیث «مدینه علم»

تکذیب حدیث «مدینه علم»

ابن تیمیه می گوید: «وحدیث (أنا مدینه العلم وعلیّ بابها) اضعف واوهی، ولهذا أئما یعدّ فی الموضوعات وان رواه الترمذی و ذکره ابن الجوزی، و بین ان سائر طرقه موضوعه، والکذب یعرف من نفس المتن»؛ (۱۹۲) «و حدیث (من مدینه علم و علی دروازه آن است)، ضعیف تر و سست تر است، و لذا در زمره احادیث جعلی شمرده شده است، گرچه آن را ترمذی روایت کرده ولی ابن جوزی آن را ذکر کرده و بیان نموده که تمام طرقش جعلی است و دروغ بودن آن از خود متن نیز شناخته می شود.»

پاسخ

حافظ سیوطی درباره این حدیث می گوید: «قلت: حدیث علیّ اخرجہ الترمذی و الحاکم، و حدیث ابن عباس اخرجہ الحاکم والطبرانی، و حدیث جابر اخرجہ الحاکم... والحاصل أنّه ینتهی بطرقه إلی درجه الحسن المحتج به، ولا یكون ضعیفاً فضلاً عن ان یكون موضوعاً...»؛ (۱۹۳) «من می گویم: حدیث علی علیه السلام را ترمذی و حاکم نقل کرده، و حدیث ابن عباس را حاکم و طبرانی، و حدیث جابر را حاکم نقل نموده است... حاصل این که این حدیث به تمام طرقش منتهی به درجه حسن می شود که قابل احتجاج به آن است. و لذا ضعیف نمی باشد تا چه رسد به این که جعلی باشد...».

ابن حجر درباره این حدیث می گوید: «وهذا الحدیث له طرق کثیره فی مستدرک الحاکم اقلّ احوالها ان یكون للحدیث اصل، فلا ینبغی ان یطلق القول علیه بالوضع»؛ (۱۹۴) «برای این حدیث در مستدرک حاکم طرق بسیاری است که کمترین احوال آن این است که برای این حدیث اصلی است، و لذا سزاوار نیست که بر آن اسم وضع و جعل اطلاق شود.»

۱۶ - تضعیف حدیث «اقضاکم علی علیه السلام»

تضعیف حدیث «اقضاکم علی علیه السلام»

ابن تیمیه می گوید: «وأمّا قوله: قال رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله: (اقضاکم علیّ) والقضآء یستلزم العلم والدین، فهذا الحدیث لم یثبت ولیس له اسناد تقوم به الحجّه»؛ (۱۹۵) «و أمّا گفتار حلیّ که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: (علی در قضاوت از

تمام شما برتر است) و قضاوت مستلزم علم و دیانت می باشد، این حدیث ثابت نمی باشد و دارای سندی نیست که به واسطه آن حجّت تمام گردد.»

پاسخ

اولاً: صحابه و در رأس آن ها عمر بن خطاب به علم و قضاوت حضرت علی اعتراف داشته اند. بخاری در صحیح خود از ابن عباس نقل کرده که عمر گفت: «اقرؤنا أبی و اقضانا علی»؛ (۱۹۶) «بهترین قرائت برای ابی است، و علی از دیگران در قضاوت برتر می باشد.»

حافظ ابن حجر در شرح صحیح بخاری می گوید: «حدیث (اقضانا علی) در حدیث مرفوع از انس نیز نقل شده که گفت: «اقضی أمتی علی بن أبی طالب»؛ ماهرترین فرد امت من در قضاوت، علی بن ابی طالب است. بغوی آن را نقل کرده است... و بزار از حدیث ابن مسعود نقل کرده که گفت: ما چنین حدیث می کردیم که علی بن ابی طالب از تمام اهل مدینه در قضاوت مهارت بیشتری دارد.» (۱۹۷)

ثانیاً: احمد بن حنبل و طبرانی به سندش از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند در خطاب به حضرت زهرا علیها السلام که فرمود: «أما ترضین إنی زوّجتک اقدم أمتی سلماً و اکثرهم علماً و اعظمهم حِلماً»؛ (۱۹۸) «آیا راضی نمی شوی من تو را به ازدواج کسی در آوردم که اولین فرد مسلمان بوده و از همه بیشتر علم دارد و حلمش از دیگران عظیم تر است.»

حافظ عراقی بعد از نسبت دادن این حدیث به احمد و طبرانی می گوید: «وإسناده

صحیح»؛ (۱۹۹) «و سندش صحیح است.»

۱۷ - تضعیف حدیث «قتال ناکثین و...»

تضعیف حدیث «قتال ناکثین و...»

ابن تیمیه می گوید: «وهو یروی فی الأربعین أحادیث ضعیفه بل موضوعه عن أئمة الحدیث كقوله بقتال الناکثین والقاسطین والمارقین»؛ (۲۰۰) «و او در کتاب "أربعین" احادیث ضعیف بلکه جعلی از امامان حدیث آورده است؛ همانند گفتار پیامبر صلی الله علیه وآله به قتال با ناکثین و قاسطین و مارقین.»

پاسخ

این حدیث کمتر از مرتبه حسن نیست؛ زیرا آن را حافظ ابن حجر در شرح صحیح بخاری آورده و خودش در مقدمه شرحش التزام داده که آنچه را در شرح حدیثی یا تتمه یا زیادتی برای حدیثی می آورد صحیح یا حسن است. و نیز در «المطالب العالیه» (۲۰۱) این حدیث را آورده و بر آن سکوت کرده و به ابی یعلی نسبت داده است. (۲۰۲)

ابن حجر درباره تضعیفات ابن تیمیه می گوید: «إنه ردّ فی ردّه كثيراً من الأحادیث الجیاد؛ یعنی الصحیح والحسن»؛ (۲۰۳) «او در ردّ احادیث، بسیاری از احادیث خوب؛ یعنی صحیح و حسن را رد کرده است.»

۱۸ - تکذیب حدیث «محبّت حضرت علی علیه السلام»

تکذیب حدیث «محبّت حضرت علی علیه السلام»

ابن تیمیه بعد از نقل چند حدیث؛ از جمله «من أحبّ علیاً فقد أحبّنی ومن أبغض علیاً فقد أبغضنی»؛ «هر کس علی را دوست بدارد به طور حتم مرا دوست داشته و هر کس علی را دشمن بدارد به طور حتم مرا دشمن داشته است.» می گوید: «فالعشره الاولی کلّها کذب»؛ «ده حدیث اوّل همگی دروغ است.»

پاسخ

این حدیث حسن است، طبرانی در «المعجم الکبیر» از امّ سلمه نقل کرده که گفت: «أشهد أنّی سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: من أحبّ علیاً فقد أحبّنی ومن أبغض علیاً فقد أبغضنی ومن أبغضنی فقد أبغض الله»؛ (۲۰۴) «گواهی می دهم که من از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود: هر کس علی را دوست بدارد به طور حتم مرا دوست داشته و هر کس مرا دوست بدارد به طور حتم خدا را دوست داشته است و هر کس علی را دشمن بدارد به طور حتم مرا دشمن داشته و هر کس مرا دشمن بدارد به طور قطع خدا را دشمن داشته است.»

حافظ هیشمی بعد از نقل این حدیث می گوید: «وإسناده حسن»؛ (۲۰۵) «سند این حدیث حسن است.»

حاکم نیشابوری از سلمان نقل کرده که فرمود: «سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: من أحبّ علیاً فقد أحبّنی ومن

أبغض علياً فقد أبغضني»؛ (۲۰۶) «هر کس علی علیه السلام را دوست داشته باشد مرا دوست داشته و هر کس علی را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است.»

او بعد از نقل این حدیث آن را تصحیح کرده است.

زرقانی مالکی نیز ابن تیمیه را به جهت ردّ حدیث «مؤاخاه» مذمّت کرده است. (۲۰۷)

۱۹ – تهمت ابن تیمیه به امام علی علیه السلام

تهمت ابن تیمیه به امام علی علیه السلام

ابن تیمیه می گوید: «بر فرض تقدیر که ابوبکر فاطمه را اذیت کرده باشد، ولی این کار را به جهت غرض شخصی انجام نداده است، بلکه تا خدا و رسولش را اطاعت کند و حق را به مستحق آن برساند، ولی علی - رضی الله عنه - قصدش این بود تا هجو بر سر فاطمه آورد، و لذا او در اذیت فاطمه غرض

پاسخ

اولاً: به چه دلیل که ابوبکر با گرفتن فدک از فاطمه علیها السلام قصدش اطاعت خدا و رسولش بوده و هدفش رساندن حق به مستحق آن بوده است؟ ملکی که به جهت نحلہ رسول خدا صلی الله علیه وآله برای حضرت زهرا علیها السلام بوده، چه کسی به او اجازه داده که به زور از حضرت گرفته و به مردم بدهد؟ چه کسی گفته که ابوبکر حاکم و خلیفه مشروع مسلمین است که حق داشته باشد چنین عملی را انجام دهد؟ بر فرض که او حاکم اسلامی باشد، مگر می تواند بر خلاف دستورات خداوند حکم کند، مگر در قرآن نیامده که خداوند فرموده است: «وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»؛ (۲۰۹) «و آن ها که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی کنند، کافرنند.» (۲۱۰)

ثانیاً: موضوع ازدواج حضرت علی علیه السلام با دختر ابوجهل، گرچه در کتب حدیثی وارد شده ولی از حیث سند و دلالت مورد مناقشه شدید واقع شده است. کسی که قصد بحث و تحقیق در این زمینه را دارد به کتاب «شیعه شناسی و پاسخ به شبهات» مراجعه نماید.

ثالثاً: این گونه تعبیر از ابن تیمیه در شأن امام علی علیه السلام دلالت بر نفاق او دارد؛ زیرا مطابق حدیث مسلم در صحیح خود در باب فضایل حضرت علی علیه السلام، پیامبر صلی الله علیه وآله در حق او فرمود: «یا علی! لا یحبک إلا مؤمن ولا یبغضک إلا منافق»؛ (۲۱۱) «ای علی! دوست ندارد تو را مگر مؤمن و دشمن ندارد تو را مگر منافق.»

می دانیم که این گونه تعبیرات از ابن تیمیه دلالت بر دشمنی او با حضرت علی علیه السلام و در نتیجه نفاق او دارد.

۲۰- ادعای بغض صحابه نسبت به حضرت علی علیه السلام

ادعای بغض صحابه نسبت به حضرت علی علیه السلام

او می گوید: «بسیاری از صحابه و

تابعین، بغض علی را داشته، او را سب کرده و با او جنگ نموده اند.» (۲۱۲)

پاسخ

اولاً دشمنی ابن تیمیه با حضرت علی علیه السلام باعث شده تا ادعا کند که بسیاری از صحابه و تابعین او را دشمن داشته و سب نموده اند. چرا او اسم این افراد را نمی برد؟ آیا غیر از خوارج که ابن تیمیه از اسلاف آنان است، کسی دیگر از تابعین بوده اند که نسبت به حضرت امیر مؤمنان علیه السلام بغض و عداوت داشته باشند؟

ثانیاً: اگر همه صحابه - بر فرض - بغض حضرت علی علیه السلام را داشته باشند، این نقص آنان است نه نقصی بر حضرت علی علیه السلام؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله در شأن او فرمود: «لَا يَحِبُّكَ إِلَّا مَوْمِنٌ وَلَا يَبْغُضُكَ إِلَّا مَنَافِقٌ»؛ (۲۱۳) «تو را به جز مؤمن دوست ندارد و نیز به جز منافق تو را دشمن نمی دارد.»

مگر پیامبر صلی الله علیه و آله در شأن او نفرمود: «مَنْ آذَى عَلِيًّا فَقَدْ آذَانِي»؛ (۲۱۴) «هر کس علی را اذیت کند مرا اذیت کرده است.»

و مگر پیامبر صلی الله علیه و آله نفرمود: «مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّنِي»؛ (۲۱۵) «هر کس علی را دشنام دهد مرا دشنام داده است.»

مگر پیامبر صلی الله علیه و آله نفرمود: «مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَمَنْ أَبْغَضَ عَلِيًّا فَقَدْ أَبْغَضَنِي»؛ (۲۱۶) «هر کس علی را دوست بدارد به طور حتم مرا دوست داشته و هر کس علی را دشمن بدارد به طور حتم مرا دشمن داشته است.»

چگونه کسی جرأت دارد که علی علیه السلام را دشمن بدارد؛ در حالی که بخاری به سندش از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «أَنْتَ مَنِّي وَأَنَا مِنْكَ»؛ (۲۱۷) «تو از من و من از تو هستم.»

و نیز بخاری در شأن او

از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: «أما ترضى أن تكون منى بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لانبئ بعدى»؛ (۲۱۸) «آیا راضی نمی شوی که تو نزد من به منزله هارون نزد موسی باشی، جز آن که بعد از من نبی نیست.»

و نیز در شأن او فرمود: «إني دافع الرايه غداً إلى رجل يحب الله ورسوله ويحب الله ورسوله...»؛ (۲۱۹) «هرآینه من فردا پرچم را به دست کسی می دهم، که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند...»

۲۱- ادعای بیعت نکردن اکثر امت با امام علی علیه السلام

ادعای بیعت نکردن اکثر امت با امام علی علیه السلام

ابن تیمیه می گوید: «احدی از امت به جز علی بن ابی طالب بهره مند از امامت نشد، با این که امور براو سخت گشت، و نصف امت و یا کمتر و یا بیشتر با او بیعت نکردند.» (۲۲۰)

پاسخ

اولاً: مستفاد از حکم عقل و نصوصات و ظواهر آیات قرآن کریم و سنت نبوی آن است که امامت منصبی الهی است و هر امامی باید از جانب خداوند منصوب و منصوص باشد، و خلیفه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله که از جانب خدا منصوب به امامت شد امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بود. با وجود این نص، خلافت و امامت الهی او تمام شد، و در مشروعیت پیدا کردن آن احتیاج به بیعت مردمی نیست؛ گرچه بیعت مردم در حقیقت التزام عملی از ناحیه آنان در عمل به دستورات خلیفه به حق است. و نفع این عمل به خود مردم باز می گردد که از امام به حق اطاعت کرده و سلطه او را پذیرفته اند.

ثانیاً: آیا عموم مردم با ابوبکر از روی طوع و رغبت بیعت کردند یا این که جماعت بسیاری از عموم مسلمانان از روی اکراه و تهدید سلطه او را پذیرفتند؟

مگر در سقیفه بر سر خلافت و تعیین جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله غوغا و کشمکش عظیمی پدید نیامد؟ مگر گروهی از صحابه از بیعت با ابوبکر سرباز نزدند و به خانه حضرت زهرا علیها السلام پناه نبردند؟ (۲۲۱)

مگر عمر بن خطاب به جهت بیعت گرفتن اکراهی با گروهی، به خانه حضرت علی علیه السلام هجرت نکردند؟ (۲۲۲)

ثالثاً: چه کسی غیر از ابن تیمیه ادعا کرده که بیشتر مردم با حضرت علی علیه السلام بیعت نکردند؟ این ادعا تنها از ابن تیمیه

است.

حسن بن فرحان مالکی می گوید: «امامت علی و خلافت او به نص و واقع و اجماع به اثبات رسید، و بزرگان صحابه و مهاجرین و انصار بر بیعت با او اجماع کرده اند، و بر خلافت او تمام بلاد اسلام؛ همچون حجاز، یمن، فارس، خراسان، مصر، آفریقا، جزیره، آذربایجان، هند، سند و نوبه، خاضع شدند. و به جز اهل شام کسی با بیعت او معارضه نکردند، و آنان نصف امت و حتی ربع امت بلکه به یک دهم امت هم نمی رسیدند. بلکه در شام برخی از صحابه و تابعین نیز وجود داشتند که بر خلافت علی علیه السلام اقرار داشتند و از معاویه کناره گیری می کردند؛ مثل شداد بن اوس و عبدالرحمن بن غنم اشعری بزرگ تابعین اهل شام. و با معاویه جز تعداد کمی از صحابه آن هم از مسلمانان فتح مکه و مسلمانان حنین و برخی که در صحابی بودن آن ها اختلاف است وجود نداشتند...» (۲۲۳)

در رابطه با تعداد کسانی که از بدری ها همراه با حضرت علی علیه السلام بودند اختلاف است، برخی می گویند: ۱۳۰ نفر از بدری ها همراه با حضرت علی علیه السلام بودند. (۲۲۴)

تمام اصحاب بیعت رضوان که تا آن زمان زنده بودند همراه با علی علیه السلام بودند. خلیفه بن خیاط (شیخ بخاری) به سند خود از عبدالرحمن ابزی نقل کرده که گفت: از کسانی که در بیعت رضوان با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت نمودیم هشتصد نفر با علی علیه السلام بودیم که شصت و سه نفر از آنان از جمله عمار بن یاسر کشته شدند. (۲۲۵)

این حدیث بنا بر تصریح بزرگان اهل سنت صحیح است و رجال آن بین ثقه و صدوق نزد آنان می باشند. (۲۲۶)

اعمش می گوید: «به خدا

سوگند! من به جهت علی و اصحابش تعجب نمودم؛ زیرا همراه با او اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بودند...» (۲۲۷)

و نیز اجماع تابعین بر بیعت با علی علیه السلام بود. حسن بن فرحان مالکی در این باره می گوید: «اگر صحابه اجماع بر بیعت با علی داشتند تابعین نیز به تبع آنان بوده اند. تابعین حجاز و عراق و مصر و یمن و خراسان و دیگر بلاد اسلامی تابع صحابه بوده اند، و بدین جهت همراه با علی علیه السلام در صفین بزرگان تابعین از اهل عراق بوده اند و در رأس آنان بهترین تابعین او ایس قرنی و علقمه بن قیس و ابو عبدالرحمن سلمی و ابوالأسود دوئلی و احنف بن قیس و دیگران از بزرگان تابعین قرار داشتند...» (۲۲۸)

رابعاً: علما و محدثان اهل سنت، اجماع بر بیعت عمومی با حضرت دارند، اینک به عبارات برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - سلیمان بن طرخان تیمی (۱۴۳ ه. ق) می گوید: «اهل حرمین با علی علیه السلام بیعت نموده و بیعت برای اهل حرمین است.» (۲۲۹)

۲ - ابن اسحاق (متوفای ۱۵۱ ه. ق) می گوید: «چون عثمان کشته شد، با علی بن ابی طالب به طور عمومی در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت شد. و اهل بصره با او بیعت کردند و در مدینه طلحه و زبیر نیز بیعت نمودند.» (۲۳۰)

عبارت ابن اسحاق قصور دارد و معلوم است که استقصا نکرده است؛ زیرا تنها به بیعت اهالی مدینه و بصره اشاره کرده و سخنی از بیعت کوفه و حجاز و یمن و مصر و خراسان و یمامه به میان نیاورده است؛ درحالی که همه اهالی آن دیار نیز بیعت کردند. (۲۳۱)

۳ - محمد بن ادريس شافعی (۲۰۴ ه. ق) می گوید:

«بدانید که امام به حق بعد از عثمان، علی بن ابی طالب است و امامت او با بیعت بزرگان صحابه و رضایت بقیه ثابت شد.» (۲۳۲)

۴ - ابن سعد (۲۳۱ ه. ق) می گوید: «چون عثمان در روز جمعه، شب ۲۸ ذی الحجه، سال ۳۵ به قتل رسید با علی بن ابی طالب رحمه الله فردای آن روز به عنوان خلافت بیعت شد. طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و سعید بن زید بن عمرو بن نفیل و عمار بن یاسر و اسامه بن زید و سهیل بن حنیف و ابویوب انصاری و محمد بن سلمه و زید بن ثابت و خزیمه بن ثابت و تمام کسانی که از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و دیگران که در مدینه بودند با حضرت بیعت کردند.» (۲۳۳)

۵ - ابن قتیبه دینوری (۲۷۶ ه. ق) می گوید: «... من نواصب را مشاهده کردم، هنگامی که غلو رافضه در محبت علی و مقدم داشتن او را دیدند، با این عمل مقابله کرده و در تأخیر علی - کرم الله وجهه - و کوتاهی در حق او و ناسزاگویی به او غلو نمودند، گرچه به ظلم بر او تصریح نکرده اند... و به جهت جهلشان آن حضرت را از امامان هدایت خارج کرده و در زمره امامان فتنه گر داخل کردند، و او را مستوجب اسم خلافت ندانستند؛ زیرا مردم بر او اختلاف کرده اند ولی برای یزید بن معاویه به بهانه اجماع مردم بر او، اسم خلیفه را مستحق وی دانستند...» (۲۳۴)

۶ - حافظ ابوبکر اسماعیلی (متوفای ۳۷۱ ه. ق) در حکایت مذهب اهل سنت می گوید: «سپس خلافت علی بن ابی طالب به بیعت بیعت

کنندگان از بدری ها همچون عمار بن یاسر و سهل بن حنیف و تابعین آنان از سایر صحابه به جهت سابقه حضرت و فضل او ثابت شد». (۲۳۵)

۷- ابو عبد الله بن بطة (۳۸۷ ه. ق) می گوید: «بیعت علی - رضی الله عنه - بیعت اجتماع و رحمت بود، و هرگز مردم را به خود دعوت نکرد و نیز بر بیعت خود با شمشیر، مردم را مجبور نساخت و با عشیره خود بر مردم غالب نشد. او با این عمل خود به خلافت شرف و بها داد و با عدالت خود به قامت خلافت، زیور بها و عظمت و ارزش آویخت...». (۲۳۶)

۸- ابو عثمان علی بن عبدالرحمن صابونی (متوفای ۴۴۹ ه. ق) می گوید: «... خلافت علی به بیعت صحابه با او بود؛ زیرا تمام آنان او را سزاوارترین و برترین خلق در آن وقت به خلافت می شناختند، و هرگز عصیان و نافرمانی او را به خود اجازه نمی دادند...». (۲۳۷)

۹- ابن عبدالبرّ (متوفای ۴۶۳ ه. ق) می گوید: «مهاجرین و انصار بر بیعت با او اجتماع کردند و تنها چند نفر از آن ها بودند که بیعت نکردند...». (۲۳۸)

۱۰- آمدی (۶۳۱ ه. ق) می گوید: «و اما وجه دوم در اثبات امامت علی علیه السلام اجماع امت بعد از قتل عثمان و اتفاق آن ها بر استخلاف و امامت او است... و این دلیل بر امامت وی می باشد». (۲۳۹)

۱۱- ابن عماد حنبلی (۱۰۸۹ ه. ق) می گوید: «همراه و مؤید علی علیه السلام جماعتی از بدری ها و اهل بیعت رضوان و روایات پیامبر صلی الله علیه و آله و اجماع بر امامت او بودند». (۲۴۰)

۱۲- ابن ابی العزّ حنفی شارح (۷۹۲) می گوید: «خلافت برای امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب

بعد از عثمان، با بیعت صحابه، به جز معاویه از اهل شام ثابت شد». (۲۴۱)

۱۳ - ابن حجر عسقلانی (۸۵۲ ه. ق) می نویسد: «بیعت علی بر خلافت، بعد از قتل عثمان در اوائل ذی الحجه سال ۳۵ بود. مهاجرین و انصار و تمام کسانی که حاضر بودند، با او بیعت کردند. بیعت او را به تمام مناطق اسلامی مکتوب نمودند، تمام اهالی آن ممالک به بیعت با او اذعان پیدا کردند به جز معاویه و اهل شام که بین آن ها بعداً اتفاقاتی افتاد». (۲۴۲)

۲۲ - اعتراض به حزن حضرت زهرا علیها السلام

اعتراض به حزن حضرت زهرا علیها السلام

ابن تیمیه در اعتراض به حزن حضرت زهرا علیها السلام در سوگ پدرش و مقایسه آن با حزن ابوبکر در غار می گوید: «شیعه و دیگران از فاطمه حکایت می کنند که به حدی در سوگ پیامبر صلی الله علیه و آله حزن داشته که قابل توصیف نیست، و این که او بیت الاحزان ساخته است، و این کار را مذمت برای او به حساب نمی آورند، با این که او بر امری حزن داشته که فوت شده و باز نمی گردد، ولی ابوبکر در زمان حیات پیامبر از ترس این که حضرت کشته شود خوف داشته است و آن حزنی است که متضمن حراست است، و لذا چون حضرت فوت کرد هرگز چنین حزنی را ابوبکر نداشت؛ زیرا بی فایده است، نتیجه این که حزن ابوبکر بدون شک کامل تر از حزن فاطمه است». (۲۴۳)

پاسخ

اولاً: حزن ابوبکر ناشی از ضعف ایمان او به نصرت الهی بوده است و لذا پیامبر صلی الله علیه و آله در غار به او فرمود: «لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا»؛ (۲۴۴) «غم مخور، خدا با ماست».

و نیز خداوند متعال می فرماید: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»؛ (۲۴۵) «آگاه باشید [دوستان و] اولیای خدا، نه ترسی دارند و نه غمگین می شوند».

ثانیاً: حزن در فراق محبوب و گریه کردن بر او نه تنها امری جایز و راجح است بلکه خود پیامبر صلی الله علیه و آله نیز چنین می کرده است.

انس بن مالک از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «إِنَّ الْعَيْنَ تَدْمَعُ وَالْقَلْبَ يَحْزَنُ وَلَا نَقُولُ إِلَّا مَا يَرْضَى رَبُّنَا، وَإِنَّا لَفِرَاقِكُ يَا إِبْرَاهِيمَ لَمَحْزُونُونَ»؛ (۲۴۶) «همانا چشم می گرید، و قلب محزون می شود ولی غیر از آنچه رضایت پروردگار ماست نمی گوییم، و به طور حتم ای ابراهیم

در فراق تو محزونیم.»

چرا ابن تیمیه به پیامبر صلی الله علیه وآله اعتراض نمی کرد که چرا به امری که گذشته و فوت شده محزونی؟!

بخاری و مسلم نقل کرده اند: هنگامی که خبر شهادت زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب و عبدالله بن رواحه در غزوه موته به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله رسید؛ در حالی که آثار حزن بر ایشان هویدا بود، جلوس نمود. (۲۴۷)

بخاری از انس بن مالک نقل کرده که گفت: «قنت رسول الله صلی الله علیه وآله شهراً حین قتل القرآء، فما رأیت رسول الله حزن حزناً قط أشد منه»؛ (۲۴۸) «هنگامی که قاریان قرآن در کنار بئر معونه به شهادت رسیدند، یک ماه حضرت با مردم سخن نمی گفت. و هرگز دیده نشد که پیامبر صلی الله علیه وآله به این شدت ناراحت شده باشد.»

ثالثاً: حزن و اندوه حضرت زهرا علیها السلام بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه وآله تنها در فراغ پدرش نبوده، بلکه حزن و اندوه و گریه او بر ارتداد امت و به فراموشی سپردن تمام زحمات و سفارشات پدرش و خانه نشین کردن خلیفه به حق رسول خدا صلی الله علیه وآله؛ یعنی حضرت علی علیه السلام و دیگر امور نیز بوده است.

حضرت زهرا علیها السلام چنان از این امور محزون و ناراحت بود که عبدالله بن حارث می گوید: «مکتت فاطمه بعد النبئی صلی الله علیه وآله سته أشهر وهي تذوب»؛ (۲۴۹) «فاطمه علیها السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله شش ماه زنده بود و این در حالی بود که بدنش در این مدت آب می شد.»

رابعاً: چه کسی گفته که ابوبکر در سوگ پیامبر صلی الله علیه وآله محزون نشده و نگریسته است؟! بلکه مطابق نصّ طیالسی، بر پیامبر صلی الله علیه وآله

نوحه سرایی نیز کرده است.

او می گوید: «بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله چون بر حضرت وارد شد لبانش را بین دو چشمان حضرت گذاشت و دو دستش را به دو گیجگاه او، آن گاه فریاد برآورد: «وا نبیاه، وا خلیلاه، وا صفیاه»؛ «آه ای نبی خدا، وای ای دوست خدا، وای انتخاب شده خدا». (۲۵۰)

خامساً: چگونه انسان در فراق رسول خدا صلی الله علیه و آله محزون نگردد؛ در حالی که حضرت فرمود: «من أصیب بمصیبه فلیذکر مصیبتیه بی فائها من أعظم المصائب»؛ (۲۵۱) «هر کس به مصیبتی گرفتار آمد باید مصیبت مرا به یاد آورد؛ زیرا که مصیبت من از بزرگ ترین مصیبت ها است.»

سلمان و ابوالدرداء دائماً در فراق رسول خدا صلی الله علیه و آله محزون بودند و لذا از آن دو رسیده که می گفتند: «ثلاثه أحزننتی حتی أبکتنی: فراق محمد صلی الله علیه و آله...»؛ (۲۵۲) «سه چیز مرا به حدی محزون کرده که به گریه واداشته است: یکی فراق محمد صلی الله علیه و آله...».

حزن در فراق و دوری پیامبر صلی الله علیه و آله به حدی تأثیر گذار بود که حتی تنه درخت خرمایی که در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود نیز متأثر شد.

دارمی در سنن خود از انس بن مالک نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز جمعه می ایستاد و پشت خود را بر تنه درخت خرمایی در مسجد تکیه می داد. شخصی رومی آمد و گفت: آیا اجازه می دهید برای شما چیزی بسازم تا بر روی آن بنشینید؟ زیرا گویا شما ایستاده اید. او برای حضرت، منبر سه پله ای ساخت که حضرت بر پله سوم آن می نشست. چون پیامبر صلی الله علیه و آله بر روی منبر قرار گرفت، آن تنه درخت در حزن حضرت

صدایی همچون صدای گاو درآورد، به حدی که مسجد به لرزه درآمد. حضرت در آن هنگام از منبر پایین آمد و آن تنه درخت را در بر گرفت. در این هنگام بود که آرام گرفت. سپس حضرت فرمود: «واللهی نفسی بیده لو لم التزمه مازال هكذا حتی تقوم الساعه حزناً علی رسول الله صلی الله علیه وآله»؛ «قسم به کسی که جانم به دست اوست اگر او را در بر نگرفته بودم تا روز قیامت در حزن رسول خدا این چنین بود.» آن گاه پیامبر دستور داد تا آن چوب را دفن نمایند.

۲۳- اعتراض به شکوه حضرت زهرا علیها السلام

اعتراض به شکوه حضرت زهرا علیها السلام

ابن تیمیه در اعتراض به علامه حلّی رحمه الله می گوید: «و همچنین آنچه را ذکر کرده که زهرا علیها السلام - با ابوبکر و صاحب او (عمر) سخن نگفت تا آن که به ملاقات پدرش رفت و به او شکایت کرد، این مطلب امری است که لایق شأن فاطمه علیها السلام نیست که درباره او گفته شود؛ زیرا شکایت و شکوه را نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله بردن امری لایق بر او نیست، بلکه شکوه را باید نزد خدا برد...» (۲۵۳)

پاسخ

اولاً: این موضوع که حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر قهر کرده و از او کناره گرفته، امری ثابت و معروف است.

بخاری و مسلم و ابن حبان از عایشه نقل کرده که فاطمه علیها السلام در موضوع اختلاف در ارث رسول خدا صلی الله علیه وآله بر ابوبکر غضب کرد و از او کناره گرفت و تا هنگام وفاتش با او سخن نگفت. و بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله شش ماه زندگی کرد. و چون وفات یافت شوهرش شبانه او را دفن نمود. و هرگز ابوبکر را خبر نکرد و خود بر جنازه حضرت نماز گزارد. (۲۵۴)

ثانیاً: شکایت بردن نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله حقیقتاً شکایت بردن نزد خداوند است. لذا مشاهده می کنیم که صحابه در شداید و مصایب و ظلم هایی که به آنان روا می شد به رسول خدا صلی الله علیه وآله پناه برده و به او شکوه می کردند.

ابوداود از خوله بن مالک بن ثعلبه نقل کرده که گفت: همسرم اوس بن صامت مرا طلاق ظهار داد. به نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آمدم و از این بابت نزد او شکایت کردم. حضرت در این امر با من مجادله می نمود

و می فرمود: از خدا بترس؛ زیرا او پسر عموی تو است. من نگذشتم تا این که قرآن نازل شد، خداوند سبحان فرمود: «قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا»؛ (۲۵۵) «خداوند سخن زنی را که درباره شوهرش به تو مراجعه کرده بود شنید». (۲۵۶)

ثالثاً: مطابق روایات بسیاری، صحابه نزد رسول خداصلی الله علیه وآله شکایت می آوردند. اینک به نمونه هایی از آن ها اشاره می کنیم:

- ۱ - شکوه حضرت زهراعلیها السلام از خدمت در منزل. (۲۵۷)
- ۲ - شکوه یکی از صحابه درباره قحطی. (۲۵۸)
- ۳ - شکوه صحابه از گرانی قیمت ها. (۲۵۹)
- ۴ - شکوه صحابه از فقر و تنگدستی. (۲۶۰)
- ۵ - شکوه صحابه از عطش در یکی از غزوات. (۲۶۱)
- ۶ - شکوه جریر از این که نمی تواند بر اسب بنشیند. (۲۶۲)
- ۷ - شکوه حذیفه. (۲۶۳)
- ۸ - شکوه عبدالرحمن بن عوف از خالد بن ولید. (۲۶۴)
- ۹ - شکوه یکی از صحابه از قساوت قلب. (۲۶۵)
- ۱۰ - شکوه عثمان بن ابی العاص از دردی که در بدنش احساس کرده بود. (۲۶۶)
- ۱۱ - شکوه صحابه از ظلم مشرکین. (۲۶۷)
- ۱۲ - شکوه یکی از صحابه در مورد تخیلات در نماز. (۲۶۸)
- ۱۳ - شکوه زنان به جهت کتک خوردنشان. (۲۶۹)
- ۱۴ - شکوه تابعین از حجاج بن یوسف ثقفی. (۲۷۰)
- ۱۵ - شکوه امیرالمومنین علیه السلام در عالم رؤیا از امت پیامبرصلی الله علیه وآله. (۲۷۱)
- ۱۶ - شکوه بهائم نزد رسول خداصلی الله علیه وآله. (۲۷۲)

اعتراض به قهر کردن حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر

ابن تیمیه می گوید: «قهر کردن و کنار کشیدن فاطمه با صدیق، کاری پسندیده نبود و از کارهایی نیست که بتوان به خاطر آن حاکم را مذمت نمود، بلکه این عمل به جرح و طعن نزدیک تر است تا این که مدح باشد.» (۲۷۳)

او در جایی دیگر می گوید: «و اما قول ابن مطهر حلّی که تمام محدثین روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه وآله

فرمود: «یا فاطمه! إِنَّ اللَّهَ يَغْضِبُ لَغَضْبِكَ وَيَرْضَى لِرِضَاكَ»، این نسبت دروغ به پیامبر است؛ زیرا این حدیث از پیامبر نقل نشده، و در کتب معروف حدیثی شناخته نشده و سند معروف یا صحیح و یا حسنی از پیامبر ندارد. و هر کس که خدا و رسول از او راضی است ضرری ندارد که یکی از خلق نسبت به او غضبناک شود، هر کس که می خواهد باشد». (۲۷۴)

پاسخ

اولاً: موضوع قهر کردن و کنار کشیدن حضرت زهرا علیها السلام از آن جهت که آن حضرت به نصّ قرآن و حدیث معتبر نبوی صلی الله علیه و آله معصومه است و به غضب او خدا و رسول به غضب درآمده، لذا دلالت بر منقصت بزرگی بر ابوبکر و عمر دارد؛ زیرا تا کسی کار خلافی انجام ندهد مورد غضب خدا و رسولش واقع نمی شود. مگر فاطمه علیها السلام مشمول آیه تطهیر نیست؟ آیه ای که دلالت بر عصمت پنج تن آل عبا از جمله حضرت زهرا علیها السلام دارد.

ثانیاً: حدیث: «یا فاطمه! إِنَّ اللَّهَ يَغْضِبُ لَغَضْبِكَ وَيَرْضَى لِرِضَاكَ» را بسیاری از علمای عامه در کتب حدیثی خود نقل کرده اند؛ از قبیل:

۱ - ابن ابی عاصم. (۲۷۵)

۲ - حاکم نیشابوری. (۲۷۶)

۳ - ابوالقاسم طبرانی. (۲۷۷)

۴ - دولابی. (۲۷۸)

۵ - ابن عساکر دمشقی. (۲۷۹)

۶ - محبّ الدین طبری. (۲۸۰)

۷ - ابن حجر هیثمی. (۲۸۱)

ثالثاً: حاکم نیشابوری بعد از نقل این حدیث تصریح به صحت سند آن کرده است. و نیز حافظ هیثمی تصریح به حسن بودن آن نموده است.

گرچه ذهبی به دفاع از استادش ابن تیمیه برآمده و این حدیث را با سند حاکم تضعیف کرده و گفته: حسین بن زید منکر الحدیث است و حلال نیست که به او احتجاج شود، ولی

این تعلیق از ذهبی غریب به نظر می‌رسد؛ زیرا او سبب جرح و نقد خود را ذکر نکرده و نیز علت این که نمی‌توان به حدیث او احتجاج کرد را بیان ننموده است. نهایت مطلبی که می‌توان درباره حسین بن زید ذکر کرد این است که او مشکلی ندارد. ابن عدی در «الکامل» می‌گوید: عموم حدیث او از اهل بیت است و امید است که در او باکی نباشد...» (۲۸۲) و ابن حجر می‌گوید: «او صدوق است و چه بسا در برخی موارد به خطا رفته است» (۲۸۳)

بس است در توثیق او که حافظ دارقطنی در سندی که حسین بن زید وجود دارد می‌گوید: «تمام این افراد ثقه هستند» (۲۸۴)

و نیز ضیاء مقدسی این حدیث را در کتاب «الاحادیث المختاره» نقل کرده است، با التزام به این که احادیثی که نقل می‌کند همگی موثّقند.

وانگهی ذهبی متهّم به تشدّد و سخت‌گیری در احادیثی است که در باب فضایل اهل بیت علیهم السلام وارد شده است، و گاهی بدین جهت افراد بسیار جلیل‌القدر را تضعیف می‌کند. ابن حجر عسقلانی در ترجمه علی بن صالح انماطی، بعد از آن که مشاهده کرده که ذهبی او را متهّم به گفتاری کرده که او از آن مبرا است، می‌گوید: «سزاوار است کسانی که از ناحیه ذهبی تضعیف می‌شوند را خوب بررسی کنیم» (۲۸۵)

ذهبی چگونه این حدیث را تضعیف کرده؛ در حالی که شیخ و استاد او حافظ مزّی در «تهذیب الکمال» و نیز ابن حجر در «الاصابه» از باب احتجاج این حدیث را نقل کرده و آن را تضعیف نکرده‌اند.

رابعاً: چه کسی گفته که خداوند سبحان اگر از کسانی به جهت یک عمل خاصی راضی شده تا

ابد از آنان راضی است؛ گرچه بعد از آن عمل کارهای خلاف بسیاری انجام داده باشند. بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله گرچه به جهت بیعت رضوان از عده ای از صحابه راضی شد ولی این رضایت در مورد خاص و مربوط به آن عمل است و شامل اعمال خلاف او نمی شود. و نیز دلالت بر راضی بودن خداوند از آنان تا آخر عمر ندارد.

خامساً: معنای جمله «كائناً من كان» هر کس می خواهد باشد، چیست؟ آیا این اهانت به حضرت زهرا علیها السلام و اظهار عداوت به او نیست.

سادساً: اگر جمله: «یا فاطمه! إِنَّ اللَّهَ يَغْضِبُ لَغَضْبِكَ وَيَرْضَى لِرِضَاكَ» در صحاح سته نیامده ولی شبیه این مضمون در صحیح بخاری وارد شده است.

بخاری به سند خود از مسور بن مخرمه نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «فاطمه بضعه منی فمن أغضبها فقد اغضبنی»؛ (۲۸۶) «فاطمه پاره ای از تن من است پس هر کس او را به غضب درآورد به طور حتم مرا به غضب درآورده است.»

می دانیم که هر کس شخصی را به غضب درآورد او را اذیت و آزار داده است. در نتیجه پیامبر صلی الله علیه و آله به جهت غضب دخترش فاطمه علیها السلام اذیت و آزار شده است. در قرآن کریم آمده است: «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً مُهِيناً»؛ (۲۸۷) «آن ها که خدا و پیامبرش را آزار می دهند، خداوند آنان را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور ساخته، و برای آن ها عذاب خوارکننده ای آماده کرده است.»

۲۵- اعتراض بر حضرت زهرا علیها السلام به جهت وصیت به دفن شبانه!!

اعتراض بر حضرت زهرا علیها السلام به جهت وصیت به دفن شبانه!!

ابن تیمیه می گوید: «و همچنین آنچه را که حلی نقل کرده که فاطمه وصیت کرد تا او را شبانه دفن کنند

و هیچ کس بر او نماز نگذارد، این مطلب را کسی از فاطمه حکایت نمی کند و به آن جز فرد جاهل احتجاج نمی نماید، او به فاطمه مطلبی را نسبت می دهد که لایق آن نیست، و این مطلب اگر صحیح باشد، به گناه بخشیده شده سزاوارتر است تا سعی مشکور؛ زیرا نماز مسلمان بر دیگری خیر زایدی است که به او می رسد...» (۲۸۸)

پاسخ

حضرت زهرا علیها السلام بی جهت چنین وصیتی نکرده است، او به جهت مبارزه سیاسی با دستگاه حاکم و مطلع کردن مردم از بی عدالتی آنان، دست به چنین وصیتی زده است. او با این عملش می خواست مردم سؤال کنند چرا دختر پیامبر صلی الله علیه و آله باید شبانه دفن شود؟ و اگر مردم از سر این وصیت آگاه شوند پی به عدم مشروعیت خلافت و بی عدالتی آنان خواهند برد. و نیز حضرت با این وصیت نخواست تا آنان با حضور خودشان به مردم چنین وانمود کنند که ما خلیفه به حق مسلمین هستیم و با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله مشکلی نداریم. هر سیاستمداری می فهمد که این وصیت چه تأثیر سوئی بر دستگاه خلافت تا روز قیامت داشته است.

ثانیاً: نماز هر کس بر جنازه شخصی منشأ خیر زاید نخواهد بود.

ثالثاً: حضرت زهرا علیها السلام مطابق آیه تطهیر و برخی از احادیث، معصومه بوده و از هر نوع اشتباه و خطا مصون است.

پیامبر صلی الله علیه و آله در شأن او فرمود: «فاطمه بضعه منی من أغضبها فقد أغضبنی»؛ (۲۸۹) «فاطمه پاره تن من است، هر کس او را به غضب در آورد به طور حتم مرا به غضب در آورده است.»

کسی که این گونه وصیت کرده به طور حتم از دستگاه خلافت و

سردمداران آن غضبناک بوده است، در نتیجه آنان مورد غضب پیامبر صلی الله علیه و آله نیز قرار گرفته اند. این حدیث دلالت بر عصمت حضرت زهرا علیها السلام دارد؛ زیرا اگر حضرت در تمام امورش از آن جمله غضب کردن، معصوم نبود خداوند به طور مطلق در تمام موارد غضب کردن حضرت، غضب نمی نمود.

نتیجه این که: حضرت زهرا علیها السلام با این وصیتش تا روز قیامت حجت را برای کسانی که برای حکومت خلیفه اول ارزشی قائلند، تمام کرد....

رابعاً: ابن تیمیه در اصل وصیت و این که حضرت زهرا علیها السلام به توسط حضرت علی علیه السلام شبانه دفن شد شک دارد و بر فرض ثبوت این قضیه بر حضرت زهرا علیها السلام اشکال و ایراد می کنند؛ در حالی که مطابق نصوص معتبر نزد فریقین، هم وصیت به دفن شبانه و هم دفن حضرت شب هنگام از مسلمات است.

بخاری به سندش از عایشه نقل کرده که گفت: فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را به نزد ابوبکر فرستاد تا میراث خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله از فیء مدینه و فدک و آنچه از خمس خیر باقی مانده، بازخواهد... ابوبکر از دادن این اموال امتناع کرد. فاطمه بر ابوبکر بدین جهت غضب نموده و او را رها کرد. و تا هنگام وفاتش با او سخن نگفت. بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله شش ماه زنده بود. هنگامی که وفات نمود شوهرش علی او را شبانه دفن کرد و ابوبکر را بر آن امر اعلان ننمود. (۲۹۰)

مسلم نیز در ضمن قضیه غضب حضرت زهرا علیها السلام بر ابوبکر و وفات او می گوید: «... علی علیه السلام خبر وفات حضرت فاطمه علیها السلام را به ابوبکر نرسانید

و خودش بر او نماز گزارد». (۲۹۱)

یعقوبی نقل می کند: «... فاطمه بر شوهرش علی وصیت کرد تا او را غسل دهد... و شبانه به خاک بسپارد، و کسی به جز سلمان و ابوذر و بنابر نقلی عمار در تشییع جنازه او حاضر نشد». (۲۹۲)

ابن ابی الحدید می گوید: «خبر صحیح نزد ما این است که فاطمه علیها السلام از دنیا رحلت نمود؛ در حالی که بر ابوبکر و عمر غضبناک بود و لذا وصیت کرد تا این دو نفر - ابوبکر و عمر - بر جنازه او نماز نگزارند». (۲۹۳)

استاد توفیق ابوعلم نقل می کند: «فاطمه زهرا علیها السلام سه وصیت کرد، یکی آن که کسانی که بر آنان غضبناک بوده، در تشییع جنازه اش حاضر نشوند و جنازه اش شبانه به خاک سپرده شود...». (۲۹۴)

۲۶ - نفی اعلیّت امام حسن و امام حسین علیهما السلام

نفی اعلیّت امام حسن و امام حسین علیهما السلام

ابن تیمیه می گوید: «و اما این که این دو زاهدترین و عالم ترین افراد در زمان خود بوده اند، قولی بدون دلیل است». (۲۹۵)

پاسخ

با مراجعه به کتب اهل سنت پی به دروغ بودن کلام ابن تیمیه در حقّ این دو امام خواهیم برد. اینک به برخی از فضایل این دو بزرگوار اشاره می کنیم:

الف) فضایل امام حسن علیه السلام

امام حسن علیه السلام از دیدگاه رسول خداصلی الله علیه وآله

۱ - ترمذی به سندش از ابن عباس نقل کرده که روزی رسول خداصلی الله علیه وآله حسن بن علی را بر دوش خود سوار کرده بود. شخصی عرض کرد: ای غلام! خوب مرکبی را سوار شده ای. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: او نیز خوب راکیبی است. (۲۹۶)

۲ - ابن کثیر به سندش از جابر بن عبدالله نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «من سرّه أن ینظر إلی سید شباب أهل الجنّه فلینظر إلی الحسن بن علی»؛ (۲۹۷) «هر کس دوست دارد تا به آقای جوانان اهل بهشت نظر کند باید به حسن بن علی نظر نماید.»

۳ - متقی هندی به سندش از عایشه نقل کرده که گفت: «پیامبرصلی الله علیه وآله همیشه حسن علیه السلام را می گرفت و او را به خود می چسبانید، آن گاه می فرمود: «اللّهم إنّ هذا إبنی وأنا أحبّه وأحبّ من یحبّه»؛ (۲۹۸) «بار خدایا! همانا این فرزند من است و او را دوست دارم و دوست می دارم هر کسی که او را دوست دارد.»

۴ - مسلم در صحیح خود از ابوهریره نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله درباره حسن علیه السلام فرمود: «اللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَحْبِبُّهُ فَاَحْبِبْهُ وَاَحْبِبْ مَنْ یَّحِبُّهُ»؛ (۲۹۹) «بار خدایا! همانا من او را دوست دارم، پس تو نیز او را دوست بدار، و هر کس که او را دوست دارد، دوست بدار.»

۵ - و نیز همو از براء بن عازب نقل کرده که گفت: حسن بن علی را

بر دوش پیامبر صلی الله علیه وآله مشاهده کردم؛ در حالی که حضرت می فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّهُ فَأَحِبَّهُ»؛ (۳۰۰) «بار خدایا! همانا من او را دوست دارم، تو نیز او را دوست بدار.»

این در حالی است که بخاری از انس بن مالک نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «لا يجد أحد حلاوه الإيمان حتى يحبَّ المرء، لا يحبُّه إلا الله»؛ (۳۰۱) «هیچ کس طعم شیرینی ایمان را نمی چشد تا این که کسی را دوست بدارد. و او را جز به خاطر خدا دوست ندارد.»

۶ - از پیامبر صلی الله علیه وآله در حدیثی روایت شده که فرمود: «لو كان العقل رجلاً لكان الحسن»؛ (۳۰۲) «اگر قرار بود عقل در شخصی مجسم گردد، آن شخص حسن بن علی می شد.»

۷ - براء بن عازب از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده که درباره امام حسن علیه السلام فرمود: «هذا مني وأنا منه وهو يحرم عليه ما يحرم علي»؛ (۳۰۳) «این از من و من از اویم و آنچه بر من حرام است بر او نیز حرام می باشد.»

امام حسن علیه السلام از دیدگاه صحابه و تابعین ۱ - انس بن مالک می گوید: «حسن بن علی شبیه ترین مردم از حیث صورت به رسول خدا صلی الله علیه وآله بود.» (۳۰۴)

۲ - بخاری به سندش از عقبه بن حارث نقل کرده که گفت: ابوبکر را دیدم که حسن علیه السلام را به دوش گرفته و می گوید: پدرم به فدایش، چقدر به پیامبر صلی الله علیه وآله شبیه است و شباهتی به علی علیه السلام ندارد. این در حالی بود که علی می خندید. (۳۰۵)

۳ - ابوهریره می گوید: «... کسی نزد من محبوب تر از حسن بن علی نبود بعد از آن که رسول خدا صلی الله علیه وآله

در حقّ او فرمود: «اللّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّهُ فَأَحِبَّهُ وَأَحِبَّ مِنْ يَحِبُّهُ». (۳۰۶)

۴ - مساور مولا - بنی سعد بن بکر می گوید: ابوهریره را هنگام وفات حسن علیه السلام بر در مسجد مشاهده کردم که می گریید و با صدای بلند می گفت: «ای مردم! امروز محبوب رسول خدا از دنیا رحلت نمود». (۳۰۷)

۵ - خالد بن معدان می گوید: «مقدم بن معدی کرب و عمرو بن اسود بر معاویه وارد شدند. معاویه به مقدم گفت: آیا می دانی که حسن بن علی از دنیا رحلت نمود؟ او گفت: چگونه این مصیبت را ندانم؛ در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را در دامن خود گذارد و فرمود: «هذا منّي وحسین من علی»؛ (۳۰۸) «این از من و حسین از علی است.»

۶ - ابن عباس می گوید: «من بر هیچ چیز که در جوانی از من فوت شده پشیمان نشدم جز آن که در آن ایام پیاده حج به جای نیاوردم. حسن بن علی ۲۵ بار پیاده حج به جای آورد؛ در حالی که اسبان نجیب او را همراهی می کردند. اموالش را با خداوند سه مرتبه تقسیم کرد تا این که کفش را می داد و نعل را برای خود نگاه می داشت». (۳۰۹)

۷ - جویریّه می گوید: «هنگامی که حسن علیه السلام از دنیا رحلت نمود مروان بر جنازه او گریست. حسین علیه السلام به او فرمود: آیا بر او می گریی؛ در حالی که چه غصّه هایی را به او خوراندی؟ او گفت: من این کارها را با کسی می کردم که از این بردبارتر بود. در آن هنگام با دستش به کوه اشاره کرد». (۳۱۰)

۸ - حاکم به سندش از سعید بن ابی سعید مقبری نقل می کند: «ما با ابوهریره بودیم، حسن بن علی

بن ابی طالب بر ما وارد شد و سلام کرد. ما جواب سلام او را دادیم ولی ابوهریره از آمدن حضرت اطلاع پیدا نکرد. ما گفتیم: ای ابوهریره! این حسن بن علی است که بر ما سلام نمود. ابوهریره خدمت او رسیده و عرض کرد: و علیک السلام یا سیدی! آن گاه گفت: از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: او سید و آقا است. (۳۱۱)

۹- و نیز به سندش درباره ابوهریره نقل کرده که راوی گفت: ابوهریره را ملاقات کردم؛ در حالی که به حسن علیه السلام می گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله شکم تو را بوسید، آن موضعی را که حضرت بوسید بالا- بزن تا من نیز ببوسم. او می گوید: حسن علیه السلام آن موضع را بالا زد و ابوهریره آن جا را بوسید. (۳۱۲)

حاکم بعد از نقل این حدیث می گوید: «این حدیث صحیح و دارای شرط شیخین است و ذهبی نیز آن را قبول کرده است.» (۳۱۳)

هیثمی نیز رجال این حدیث را صحیح دانسته، به جز عمیر بن اسحاق که او ثقه است. (۳۱۴)

احمد بن حنبل نیز آن را با سند صحیح نقل کرده است. (۳۱۵)

امام حسن علیه السلام از دیدگاه علمای اهل سنت

۱- ابن حجر هیتمی می نویسد: «حسن علیه السلام آقای کریم، بردبار، زاهد، دارای سکینه و وقار و حشمت، اهل جود و مورد مدح و ستایش بود.» (۳۱۶)

۲- ذهبی می نویسد: «حسن بن علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف، امام، سید، دسته گل رسول خداصلی الله علیه وآله و سبط او، و بزرگ جوانان بهشت، ابو محمد، قرشی، هاشمی، مدنی، شهید. این امام بزرگواری بود تنومند، اهل خیر، بسیار دیندار، باورع، دارای حشمت و جاه، و شأنی بزرگ.» (۳۱۷)

۳- ابن

عبدالبرّ می گوید: «او مردی باورع و فاضل بود». (۳۱۸)

۴ - ابن صَبَّاح مالکی می نویسد: «او در مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله می نشست و مردم به دور او جمع می شدند، چنان سخن می گفت که عطش سؤال کننده را سیراب کرده، و حجت های مجادله کنندگان را قطع می نمود». (۳۱۹)

۵ - شبلینجی می گوید: «حسن در مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله می نشست و مردم به دور او گرد می آمدند. مردی آمد و شخصی را مشاهده کرد که از رسول خداصلی الله علیه وآله حدیث می گوید و مردم به دور او جمعند. کسی به سوی او آمد و گفت: مرا خبر بده از معنای «وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ» او فرمود: شاهد، رسول خداصلی الله علیه وآله و مشهود، روز قیامت است. آیا گفتار خداوند عزوجل را نشنیده ای که می فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا»؛ (۳۲۰) «ای پیامبر! ما تو را گواه فرستادیم و بشارت دهنده و انذار کننده». و در جای دیگر فرمود: «ذَلِكَ يَوْمَ مَجْمُوعٍ لَهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمَ مَشْهُودٍ»؛ (۳۲۱) «آن روز، روزی است که مردم در آن جمع می شوند، و آن روزی که همه آن را مشاهده می کنند».

از مردم سؤال کرد او کیست؟ به وی گفتند: او حسن بن علی بن ابی طالب است». (۳۲۲)

۶ - دکتر محمّد عبده یمانی می نویسد: «... حسن و برادرش در دامان پیامبرصلی الله علیه وآله تربیت و بزرگ شدند. لذا آن دو بر اخلاق خیر و اخلاق نبوت پایه گذاری شده تا آن که بر آن بالا آمدند. در وجود او اوصاف جدش و نشانه های حیات معنوی رسول خداصلی الله علیه وآله و اخلاق عظیم و علم واسع او است. او با حشمت و جاه و وقار

بزرگ شد. مردم او را دوست داشتند. زبانش عقیف بود. هرگز فحشی از او شنیده نشد. فصیح، بلیغ، و زبانی روان داشت. بلاغت و فصاحت را از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و از پدر و مادرش به ارث برده بود...» (۳۲۳)

کرم امام حسن علیه السلام

۱ - ابن صباغ مالکی در این باره می نویسد: «کرم و جود غریزه ای بود که در آن حضرت کاشته شده بود». (۳۲۴)

۲ - ابن عساکر به سندش از عامر نقل کرده که گفت: «حسن بن علی اموالش را دو بار با خدا تقسیم نمود، حتی این که به یک عدد از نعلینش صدقه داد». (۳۲۵)

۳ - روایت شده که حسن بن علی علیه السلام از برخی از کوچه های مدینه عبور می کرد. گذرش به شخصی سیاه پوست افتاد که در دستش لقمه ای بود و آن را به سگ خود می خوراند تا این که قرص نان خود را با آن سگ دو قسمت نمود. حضرت به او فرمود: چه باعث شد که با آن سگ نان خود را دو قسمت نمودی و او را در این امر هیچ گونه مغبون نساختی؟ او گفت: چشمانم از چشمانش حیا کرد که بر او خدعه کنم. حضرت به او فرمود: برده چه کسی هستی؟ عرض کرد: برده ابان بن عثمان. حضرت فرمود: تو را قسم می دهم که از جای حرکت نکنی تا به سوی تو بازگردم. حضرت رفت و آن برده و باغ را خرید و به سوی آن غلام بازگشت و فرمود: ای غلام! من تو را خریدم. او بلند شد و عرض کرد: من سرتاپا گوش و اطاعت هستم برای خدا و رسولش و برای تو ای مولای من. حضرت فرمود: من

این باغ را نیز خریدم، و تو در راه خدا آزادی و این باغ نیز هدیه ای از جانب من به تو است...» (۳۲۶)

عبادت امام حسن علیه السلام

۱ - ابن عساکر به سندش از محمد بن علی نقل می کند که حسن بن علی علیهما السلام فرمود: «اِنِّی اُسْتَحِبُّ مِنْ رَبِّی عَزَّوَجَلَّ اَنْ اَلْقَاهُ وَلَمْ اُمَشْ اِلَیْهِ»؛ (۳۲۷) «همانا من از پروردگارم حیا می کنم که به ملاقات او روم؛ در حالی که با پای پیاده به سوی خانه اش نرفته ام.»

۲ - ابن کثیر می گوید: «حسن علیه السلام هر گاه که نماز صبح را در مسجد رسول خدا صلی الله علیه وآله به جای می آورد در مصلائی خود می نشست و ذکر خدا را می گفت تا خورشید بالا آید.» (۳۲۸)

حلم امام حسن علیه السلام

ابن خلکان از ابن عایشه نقل کرده که مردی از اهل شام می گوید: من وارد بر مدینه - بر ساکن آن برترین سلام و درود باد - شدم، مردی را دیدم که بر استر خود سوار است، و همانند او در زیبایی صورت و لباس و چهارپا ندیدم. قلبم به او متمایل شد. سؤال کردم که او کیست؟ گفتند: این شخص حسن بن علی بن ابی طالب است. دلم تبدیل به بغض و حسد نسبت به علی علیه السلام شد که چگونه فرزندى مثل این آقا دارد. نزد او رفتم و به او گفتم: آیا تو فرزند علی بن ابی طالب هستی؟ حضرت فرمود: من فرزند اویم. او گفت: به جهت فلان کاری که تو و پدرت کرده ای شما دو نفر را سبّ می کنم. سخنانم که تمام شد، حضرت فرمود: گمان می کنم که تو غریبی؟ گفتم: آری. حضرت فرمود: نزد ما بیا، اگر به منزلی احتیاج داری تو را در آنجا ساکن می کنیم، یا به مالی نیازمندی به تو عطا می نمایم، یا حاجتی داری تو را کمک خواهیم کرد. او می گوید:

من از نزد او رفتم؛ در حالی که کسی محبوب تر از او نزد من نبود. و هر گاه طریقه مقابله او را با خودم یاد می‌کنم و آنچه که من با او انجام دادم، او را سپاس گفته و خودم را سرزنش می‌نمایم. (۳۲۹)

ب) فضایل امام حسین علیه السلام

عبادت امام حسین علیه السلام

۱ - ابن عبدربه روایت کرده که به علی بن الحسین علیه السلام گفته شد: چرا اولاد پدرت اندک است؟ حضرت فرمود: تعجب من آن است که چگونه او بچه دار شده است؛ در حالی که در هر شبانه روز هزار رکعت نماز به جا می‌آورد، پس چگونه می‌توانست که فارغ برای زنان شود؟ (۳۳۰)

۲ - ابن صباغ مالکی روایت کرده: هنگامی که امام حسین علیه السلام به نماز می‌ایستاد رنگش زرد می‌شد. به او گفته شد: این چه حالتی است که شما را هنگام نماز عارض می‌شود؟ حضرت می‌فرمود: شما نمی‌دانید که من در مقابل چه کسی می‌خواهم بایستم. (۳۳۱)

۳ - زمخشری روایت کرده که حسین بن علی علیه السلام را مشاهده کردند؛ در حالی که مشغول طواف گرد خانه خدا بود. آن گاه به طرف مقام اسماعیل آمد و نماز به جا آورد. سپس صورتش را بر مقام گذارده و شروع به گریه کرد و عرض نمود: بنده کوچکت به در خانه توست، خادم کوچکت به در خانه توست، سائلی به در خانه توست. این جملات را مکرر تکرار می‌نمود. آن گاه از آن جا بیرون آمد و گذرش به مساکینی افتاد که با آنان تکه‌های نان بود که می‌خوردند. حضرت بر آنان سلام کرد. آنان حضرت را به طعامشان دعوت نمودند. حضرت نزد آنان نشست و فرمود: اگر این‌ها صدقه نبود من با شما تناول

می کردم. آن گاه فرمود: برخیزید و به سوی منزل من آیید. حضرت آنان را غذا و لباس داد. (۳۳۲)

۴ - از عبدالله بن عبید بن عمیر روایت شده که گفت: حسین بن علی علیه السلام بیست و پنج مرتبه حج را پیاده انجام داد؛ در حالی که اسبان نجیبش به همراهش بودند. (۳۳۳)

۵ - ابن عبدالبر می گوید: «حسین علیه السلام مردی فاضل و دین دار بود. نماز و روزه و حج بسیار انجام می داد». (۳۳۴)

۶ - طبری به سندش از ضحاک بن عبدالله مشرقی نقل کرده که گفت: «چون شب - در کربلا - بر حسین علیه السلام و اصحابش رسید، تمام آن شب را به نماز و استغفار و دعا و تضرع به سر بردند...». (۳۳۵)

حلم امام حسین علیه السلام

۱ - از امام علی بن الحسین علیهما السلام روایت شده که فرمود: از حسین علیه السلام شنیدم که فرمود: «اگر کسی مرا در گوش راستم دشنام دهد و در گوش دیگرم عذرخواهی کند از او قبول خواهم کرد؛ زیرا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام مرا حدیث کرد که از جدم رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیده که فرمود: «لا یرد الحوض من لم یقبل العذر من محقّ أو مبطل»؛ (۳۳۶) «وارد حوض [کوثر] نمی شود کسی که عذرپذیر نباشد؛ چه صاحب حقّ باشد یا باطل.»

۲ - یکی از غلامانش خلافتی انجام داد که مستحقّ تأدیب بود، حضرت دستور داد تا او را تنبیه کنند. غلام عرض کرد: ای مولای من خداوند متعال فرمود: «وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ». حضرت فرمود: او را رها کنید من خشمم را فرو بردم. باز گفت: «وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ». حضرت فرمود: از تو گذشتم. او ادامه داد: «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ». حضرت فرمود: تو در راه

خداوند متعال آزادی. آن گاه دستور داد تا به او جایزه ای نیکو دهند. (۳۳۷)

فضایل امام حسین علیه السلام از زبان رسول خداصلی الله علیه وآله

۱ - بخاری به سندش از نعیم نقل کرده که از ابن عمر سؤال شد: شخص مُحرم مگسی را به قتل می رساند، حکمش چیست؟ او در جواب گفت: اهل عراق از مگسی سؤال می کنند؛ در حالی که فرزند دختر رسول خداصلی الله علیه وآله را به قتل رسانده اند. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «حسن و حسین دو ریحانه من از این دنیایند». (۳۳۸)

۲ - حاکم نیشابوری به سندش از سلمان نقل کرده که از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: «الحسن والحسین إبنای، من أحبهما أحبني، ومن أحبني أحب الله، ومن أحب الله أدخله الجنة، ومن أبغضهما أبغضني، ومن أبغضني أبغضه الله، ومن أبغضه الله أدخله النار»؛ (۳۳۹) «حسن و حسین دو فرزندان من هستند، هرکس آن دو را دوست بدارد مرا دوست داشته و هرکس مرا دوست بدارد خدا او را دوست بدارد، او را داخل بهشت خواهد کرد. و هرکس این دو را دشمن بدارد مرا دشمن داشته، و هرکس مرا دشمن بدارد خدا او را دشمن داشته و هرکس خدا او را دشمن بدارد، او را داخل در جهنم خواهد نمود.»

۳ - و نیز او به سندش از ابن عمر نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «الحسن والحسین سیدا شباب أهل الجنة وأبوهما خير منهما»؛ (۳۴۰) «حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشتند و پدرشان از آن دو بهتر است.»

۴ - ترمذی به سندش از یوسف بن ابراهیم نقل کرده که از انس بن مالک شنید که

می گوید: «از رسول خداصلی الله علیه وآله سؤال شد: کدامین شخص از اهل بیت شما نزدتان محبوب تر است؟ حضرت فرمود: حسن و حسین. و همیشه به فاطمه می فرمود: دو فرزندم را به نزد من آور. آن گاه آن دو را می بویید و به سینه می چسبانید». (۳۴۱)

۵ - یعلی بن مره می گوید: با پیامبرصلی الله علیه وآله از منزل خارج شدیم و به میهمانی دعوت بودیم. ناگهان پیامبرصلی الله علیه وآله مشاهده کرد که حسین علیه السلام در راه مشغول بازی است. حضرت با سرعت به جلوی جمعیت آمد و دو دست خود را باز کرد تا حسین علیه السلام را بگیرد ولی او به این طرف و آن طرف می دوید، هر دو می خندیدند تا آن که حضرت او را گرفت. یکی از دو دستش را زیر چانه او و دست دیگرش را بین سر و دو گوشش قرار داد و با او معانقه کرد و او را بوسید. آن گاه فرمود: «حسین مَنّی و أنا منه، أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّهُ، الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سِبْطَانِ مِنَ الْأَسْبَاطِ»؛ (۳۴۲) «حسین از من و من از اویم، خدا دوست بدارد هر کسی را که حسین را دوست دارد. حسن و حسین دو سبط از اسباطند.»

در تفسیر جمله «حسین منی و انا منه» می گوئیم: جمله اول اشاره به این مطلب دارد که حسین از رسول خداست؛ زیرا اگر چه پدرش حضرت علی علیه السلام است ولی از آنجا که آن حضرت به نصّ آیه مباحله نفس رسول خداست، لذا امام حسین علیه السلام فرزند پیامبرصلی الله علیه وآله به حساب می آید.

در مورد جمله دوم می گوئیم: پیامبرصلی الله علیه وآله بعد از تبلیغ رسالتش دیگر به عنوان یک شخص

مطرح نیست بلکه یک شخصیت رسالی به حساب می آید. وی رمز و نمونه ای است که رسالتش به تمام ابعاد در او تحقق یافته است. پس حیاتش همان رسالتش و رسالتش همان حیاتش می باشد. از طرف دیگر می دانیم که سعی هر پدری آن است که فرزندی داشته باشد تا جانشین شخصیت او بوده و حافظ رسالت او و ادامه دهنده راهش باشد. در مورد امام حسین علیه السلام از آن جا که او با قیام و شهادتش رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله را زنده کرده است، لذا پیامبر صلی الله علیه و آله در شأن او می فرماید: من از حسینم؛ یعنی شخصیت رسالی من و ادامه و استمرار آن به وجود حسین علیه السلام وابستگی دارد. و لذا گفته شده: «الاسلام محمّدی الحدوث و حسینی البقاء است».

۶ - یزید بن ابی یزید می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله از حجره عایشه بیرون آمد و گذرش بر خانه فاطمه علیها السلام افتاد. صدای گریه حسین را شنید. فرمود: (ای فاطمه!) آیا نمی دانی که گریه او مرا اذیت می کند؟ (۳۴۳)

۷ - حاکم نیشابوری به سندش از ابوهریره نقل کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله را مشاهده کردم؛ در حالی که حسین بن علی را در بغل گرفته و می فرمود: «اللّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّهُ فَأَحِبَّهُ»؛ (۳۴۴) «بار خدایا! من او را دوست دارم، تو نیز او را دوست بدار.»

گفتار صحابه درباره امام حسین علیه السلام

۱ - انس بن مالک می گوید: «بعد از شهادت حسین بن علی علیه السلام سر او را نزد ابن زیاد آوردند. او شروع به زدن با چوب به دندان های حضرت کرد... من در دلم گفتم: چه کار زشتی می کنی، من مشاهده کردم رسول خدا صلی الله علیه و آله را

که همین موضعی را که چوب می زنی می بوسید». (۳۴۵)

۲ - زید بن ارقم می گوید: «من نزد عبیدالله بن زیاد نشسته بودم که سر حسین را به نزد او آوردند، ابن زیاد چوب دستی خود را برداشت و بین لبان حضرت کوبید. به او گفتم: تو چوبت را به جایی می زنی که رسول خدا مکرر آن جا را می بوسید. ابن زیاد گفت: برخیز تو پیرمردی هستی که عقلت را از دست داده ای». (۳۴۶)

۳ - اسماعیل بن رجاء از پدرش نقل می کند که گفت: «من در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان دسته ای بودم که در میان آن ها ابوسعید خدری و عبدالله بن عمر بود. حسین بن علی علیه السلام از کنار ما عبور کرده و سلام نمود. آنان او را جواب دادند. عبدالله بن عمر سکوت کرد تا مردم فارغ شوند. آن گاه صدای خود را بلند کرده و گفت: و علیک السلام و رحمه الله و برکاته. آن گاه رو به قوم کرده و گفت: آیا شما را خبر دهم به کسی که محبوب ترین اهل زمین به آسمان است؟ گفتند: آری. گفت: آن شخص این مرد هاشمی است. بعد از روزهای صفین با من سخن نگفته است. اگر او از من راضی گردد برای من خوشایندتر است از این که برای من شتران گران قیمت باشد». (۳۴۷)

۴ - جابر بن عبدالله انصاری می گوید: «هرکس دوست دارد نظر کند به مردی از اهل بهشت، باید به حسین علیه السلام نظر کند؛ زیرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که چنین می فرمود». (۳۴۸)

همی نیز در «مجمع الزوائد» این حدیث را نقل کرده و در پایان می گوید: «رجال این حدیث رجال صحیح

است، غیر از ربیع بن سعد که او ثقه است» (۳۴۹)

۵ - عمر بن خطاب خطاب به امام حسین علیه السلام عرض کرد: «آنچه که بر سر ما روییده شده (یعنی اسلام) توسط شما خاندان بوده است» (۳۵۰)

۶ - عبدالله بن عباس رکاب اسب امام حسن و امام حسین علیهما السلام را گرفت. برخی او را از این کار سرزنش کردند و گفتند: سنّ تو از این دو بیشتر است؟! ابن عباس گفت: این دو فرزندان رسول خدا هستند، آیا سعادت من نیست که رکاب این دو رابه دست بگیرم؟ (۳۵۱)

امام حسین علیه السلام از دیدگاه تابعین

۱ - معاویه به عبدالله بن جعفر گفت: تو سید و سرور بنی هاشم می باشی. او در جواب معاویه گفت: بزرگ بنی هاشم حسن و حسینند. (۳۵۲)

۲ - ولید بن عتبه بن ابی سفیان - والی مدینه - هنگامی که مروان بن حکم به او پیشنهاد کشتن امام حسین علیه السلام را داد به او گفت: «به خدا سوگند ای مروان! دوست ندارم که برای من دنیا و آنچه در آن است باشد؛ در حالی که حسین علیه السلام را کشته باشم. سبحان الله! آیا به جهت بیعت نکردن حسین او را بکشم؟ به خدا سوگند! من یقین دارم شخصی که حسین را به قتل برساند او در روز قیامت میزان عملش خفیف است» (۳۵۳)

۳ - ابراهیم نخعی می گوید: «اگر من در میان قاتلان حسین علیه السلام بودم آن گاه وارد بهشت می شدم از نظر کردن بر صورت رسول خداصلی الله علیه وآله حیا می کردم» (۳۵۴)

امام حسین علیه السلام از دیدگاه علمای اهل سنت

توضیح

با مراجعه به کتب تاریخ و تراجم اهل سنت پی می بریم که امام حسین علیه السلام مورد مدح و ستایش آنان بوده است:

۱ - ابن حجر عسقلانی

«حسین بن علی بن ابی طالب، هاشمی، ابوعبدالله، مدنی، نوه رسول خداصلی الله علیه وآله و دسته گل او از دنیا، و یکی از دو بزرگوار جوانان اهل بهشت است» (۳۵۵)

۲ - زرنندی حنفی

«حسین نماز و روزه و حج و عبادات بسیار انجام می داد. او مردی با سخاوت و کریم بود. بیست و پنج بار پیاده حج به جای آورد.» (۳۵۶)

۳ - یافعی

«دسته گل رسول خداصلی الله علیه و آله و نوه او و خلاصه نبوت، محل محاسن و مناقب و بزرگواری، ابوعبدالله، حسین بن علی علیه السلام...» (۳۵۷)

۴ - ابن سیرین

«آسمان بر کسی بعد از یحیی بن زکریا به جز حسین علیه السلام نگریست و هنگامی که کشته شد آسمان سیاه گشت، و ستارگان در روز، روشن شدند، به حدی که سیاره جوزاء در وقت عصر دیده شد، و خاک قرمز فرو ریخت، و آسمان تا هفت شبانه روز به مانند لخته خونی بود.» (۳۵۸)

۵ - عباس محمود عقّاد

«شجاعت حسین علیه السلام صفتی است که از او غریب نیست؛ زیرا صفتی است که از معدنش سرچشمه گرفته است. و این فضیلتی است که از پدران خود به ارث برده و به فرزندان بعد از خود به ارث گذارده است... و در بین بنی آدم کسی شجاع تر از حیث قلب دیده نشده، آن هنگام که حسین علیه السلام در کربلا- چنین اقدامی را انجام داد... بس است او را این که در تاریخ این دنیا تنها او در طول صدها سال شهید فرزند شهید و پدر شهیدان است...» (۳۵۹)

۶ - دکتر محمد عبده یمانی

«حسین علیه السلام مردی عابد و متواضع بود. همیشه او را روزه دار مشاهده می کردند. شب ها را بیدار و مشغول عبادت بود. همیشه در امور خیر از دیگران سبقت می جست و در نیکی از دیگران سرعت می گرفت...» (۳۶۰)

۷ - عمر رضا کحاله

«حسین بن علی؛ او بزرگ اهل عراق در فقه و حال و جود و بخشش بود.» (۳۶۱)

۲۷ - ادّعی برتری شیخین بر امام حسن و امام حسین علیهما السلام

ادّعی برتری شیخین بر امام حسن و امام حسین علیهما السلام

ابن تیمیه می گوید: «و این دو گرچه دو بزرگوار جوانان اهل بهشتند ولی عمر و ابوبکر دو بزرگوار از پیران اهل بهشتند، و این صنف کامل تر از آن صنف است.» (۳۶۲)

پاسخ

این ادعا نیز خالی از اشکال نیست. برای روشن شدن این مطلب پاسخ را در دو بخش دنبال می کنیم:

الف) بررسی احادیث سروران جوانان بهشت

اشاره

خطیب بغدادی به سندش از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «الحسن والحسین سیدا شباب أهل الجنة، وأبوهما خیر منهما»؛ (۳۶۳) «حسن و حسین دو آقای اهل بهشتند و پدرشان از آن دو بهتر است.»

متقی هندی به سندش از حضرت علی علیه السلام نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله خطاب به فاطمه علیها السلام فرمود: «ألا ترضین أن تکونی سیده نساء أهل الجنة، وإبنیک سیدا شباب أهل الجنة»؛ (۳۶۴) «آیا راضی نمی شوی که تو سرآمد زنان اهل بهشت باشی و دو فرزندت سرآمد جوانان اهل بهشت باشند.»

ابن عساکر به سندش از ابن عباس نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «الحسن والحسین سیدا شباب أهل الجنة، من أحبهما فقد أحبني ومن أبغضهما فقد أبغضني»؛ (۳۶۵) «حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشتند، هر کس آن دو را دوست بدارد به طور حتم مرا دوست داشته و هر کس آن دو را دشمن بدارد به طور حتم مرا دشمن داشته است.»

تصریح به صحت حدیث

جماعتی از علمای اهل سنت تصریح به صحت حدیث نموده اند؛ از قبیل:

۱ - حافظ گنجی شافعی: «این حدیث حسن و ثابت است...» (۳۶۶)

۲ - امام اهل حدیث ابوالقاسم طبرانی در «المعجم الکبیر» در ترجمه امام حسین علیه السلام طرق این حدیث را از تعدادی صحابه نقل کرده است... آن گاه اسامی جماعتی از آنان و طرق احادیثشان را نقل کرده و سپس می گوید: انضمام این اسانید برخی به برخی دیگر، دلیل بر صحت این حدیث است. (۳۶۷)

۳ - حاکم نیشابوری: «این حدیث با زیادی (و ابوهما خیر منهما) صحیح است ولی شیخین آن را نقل نکرده اند.» (۳۶۸)

او در ذیل حدیث دیگر می گوید: «این حدیثی است که

از راه های زیادی قابل تصحیح است و من تعجب می کنم که چگونه این دو آن را نقل نکرده اند». (۳۶۹)

۴ - ذهبی: «این حدیث صحیح است». (۳۷۰)

۵ - ترمذی: «این حدیث حسن و غریب از این وجه است». (۳۷۱)

او با سند دیگری این حدیث را آورده و در ذیل آن می گوید: «این حدیث صحیح و حسن است». (۳۷۲)

۶ - البانی نیز تصحیح ترمذی را قبول کرده و می گوید: «مطلب همان است که او می گوید». و نیز در حدیث حسن ترمذی می گوید: «سند آن صحیح و رجال آن ثقه اند به نحو رجال صحیح، غیر از میسره ابن حبیب که ثقه است». (۳۷۳)

او نیز تصحیح حاکم و ذهبی را مورد قبول قرار داده است. (۳۷۴)

۷ - هیشمی در «مجمع الزوائد» حدیث مورد بحث را از طریق ابی سعید خدری، تصریح به صحت آن کرده است. (۳۷۵)

۸ - مصطفی بن عدوی. (۳۷۶)

۹ - حوینی اثری در تحقیق کتاب «خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام» نیز این حدیث را تصحیح کرده است. (۳۷۷)

۱۰ - الدانی ابن منیر آل زهوی. (۳۷۸)

۱۱ - حمزه احمد الزین محقق کتاب «مسند احمد». (۳۷۹)

۱۲ - ابن حبان این حدیث را در کتاب صحیح خود آورده است. (۳۸۰)

این حدیث در کثرت طرق به حدی است که سیوطی و سمعانی قائل به تواتر آن شده اند. (۳۸۱)

ب) بررسی احادیث سروران پیران بهشت

اشاره

برخی این حدیث شریف را قلب کرده و بر ابوبکر و عمر ثابت کرده اند، و از آن جا که آن دو در اسلام جوان نبودند لذا عبارت حدیث را عوض کرده و به جای شباب (جوانان) کهول (پیران)، قرار داده اند.

اینک به نقد و بررسی هر یک از این احادیث خواهیم پرداخت:

۱ - روایات ترمذی

ترمذی با سه سند این مضمون را نقل کرده است:

سند اول

«حدَّثنا علي بن حُجر، أخبرنا وليد بن محمّد الموقري، عن الزهري، عن علي بن الحسين، عن علي بن أبي طالب، قال: كنت مع رسول الله صلى الله عليه وآله إذ طلع أبو بكر وعمر فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: هذان سيّدا كهول أهل الجنّة من الأوّلين والآخريّن إلّا النبيّن والمرسلين، يا علي لا تخبرهما.»

این حدیث از جهاتی اشکال دارد:

اولاً: ترمذی آن را حدیثی غریب دانسته است.

ثانیاً: او می گوید: ولید بن محمّد موقری در حدیث تضعیف شده است. (۳۸۲)

و نیز دیگران از رجالین اهل سنت او را تضعیف کرده اند؛ از قبیل:

بخاری درباره او می گوید: «در حدیثش منکرات است». (۳۸۳)

ابوحاتم او را ضعیف الحدیث می داند.

ابن حبان می گوید: او از زهری چیزهای جعلی را نقل کرده که زهری اصلاً آن ها را حدیث نکرده است... لذا احتجاج به احادیث او به هیچ وجه جایز نیست.

ابن المدینی می گوید: حدیثش نوشته نمی شود.

ذهبی او را در دیوان ضعف و متروکین آورده و می گوید: یحیی او را تکذیب کرده و دارقطنی او را ضعیف پنداشته است. (۳۸۴)

ابن خزیمه می گوید: من به حدیث او احتجاج نمی کنم.

نسائی او را متروک الحدیث دانسته و می گوید: یحیی بن معین او را تکذیب کرده است.

حدیث با چنین وضعیتی را چگونه می توان به آن استدلال کرد.

ثالثاً: زهری کسی بود که از ارکان حکومت بنی مروان به حساب می آمد و همیشه در رکاب آنان بود. پس چگونه می توان

به او اعتماد نمود. به همین جهت است که خواهرش او را تفسیق نموده است.(۳۸۵)

و نیز شافعی و دارقطنی او را متّصف به تدلیس کرده و ابن حجر او را در مرتبه سوم از مدّلسین

برشمرده است. (۳۸۶) تدلیسی که نوعی دروغ به حساب می آید.

رابعاً: این حدیث مطابق دیدگاه اهل سنت مشکل انقطاع سند دارد؛ زیرا امام زین العابدین علیه السلام در سنتی حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را درک نکرده که متحمل حدیث از آن حضرت شده و از او شنیده باشد. گر چه نزد ما این اشکال قابل حلّ است ولی از دیدگاه اهل سنت اشکال دارد.

خامساً: در بهشت همه مردم جوانند، و پیرمرد وجود ندارد.

سادساً: چه جهتی دارد که پیامبر صلی الله علیه وآله در این حدیث از نشر این خبر جلوگیری کرده است؟

سند دوم

ترمذی همین مضمون را از حسن بن صباح بزار، از محمد بن کثیر، از اوزاعی، از قتاده، از انس از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده است. که این سند نیز مشکلاتی دارد:

اولاً: ترمذی آن را غریب دانسته است.

ثانیاً: در سند آن محمد بن کثیر مصیعی است که عده ای از علمای عامه او را تضعیف نموده اند؛ از قبیل:

احمد بن حنبل می گوید: نزد پدرم نام محمد بن کثیر برده شد، او را جداً تضعیف نمود. و او را منکر الحدیث دانست.

صالح بن احمد از پدرش نقل کرده که او نزد من ثقه نیست.

به ابن المدینی گفتند که محمد بن کثیر از اوزاعی، از قتاده، از انس این حدیث را نقل کرده است، او گفت: من قبلاً دوست داشتم که این شیخ را بینم ولی الآن دوست ندارم او را ملاقات نمایم.

ابوداود می گوید: او فهم حدیث را نداشت.

ابو احمد حاکم او را قوی نزد اهل سنت نمی داند.

نسائی او را کثیر الخطاء معرفی کرده است. (۳۸۷)

ثالثاً: در سند این حدیث قتاده وجود دارد که امام مدلسین برشمرده شده است. (۳۸۸)

سند سوم

ترمذی همین مضمون را نیز از یعقوب بن ابراهیم دورقی، و او از سفیان بن عینه، و او از داوود، از شعبی، از حارث از علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده است.

این سند نیز مشکلاتی دارد:

اولاً: سفیان بن عینه بنا بر تصریح نسائی و دیگران موصوف به تدلیس است. ابن حجر نیز او را در مرتبه سوم از مدلسین برشمرده است ولی لهجه خود را تخفیف داده و می گوید او تنها از افراد ثقه تدلیس کرده است. ولی جواب این است که در این صورت چه ضرورتی بر تدلیس وجود

دارد؟ تدلیسی که مطابق رأی برخی از علمای عامّه از انواع کذب به حساب می آید. (۳۸۹)

ثانیاً: در سند این حدیث نیز داوود بن ابی هند است که احمد بن حنبل او را کثیرالاضطراب و الخلاف معرفی کرده است. (۳۹۰)

ثالثاً: عجب این است که چگونه شعبی از حارث روایت نقل می کند با این که او را کاذب می داند. همان گونه که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد.

۲ - روایت ابن ماجه

روایت ابن ماجه

ابن ماجه نیز این حدیث را با دو سند نقل کرده است.

سند اوّل

از هشام بن عمار، از سفیان، از حسن بن عماره، از فراس، از شعبی، از حارث، از علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله این مضمون را نقل کرده است. (۳۹۱)

این سند نیز مشکلاتی دارد:

اوّلاً: در سند آن سفیان بن عیینه است که از مدلسین به حساب می آید. و تدلیس آن است که حدیث را به کسی نسبت دهد که از او نشنیده است.

ثانیاً: در سند آن حسن بن عماره است که حال او از سفیان در تدلیس بدتر است. و جمهور اهل سنت او را تضعیف نموده اند. (۳۹۲)

بیهقی می گوید: او متروک بوده و احتجاج به احادیثش نمی شود. (۳۹۳) دارقطنی او را تضعیف کرده (۳۹۴)، و ابن حبان او را در کتاب مجروحین ذکر کرده است. (۳۹۵) یحیی بن معین نیز او را بی ارزش برشمرده است.

ابن حبان از شعبه نقل کرده که گفت: کسی که از حسن بن عماره روایت نقل کند گناهش کمتر از زنا در اسلام نیست؛ یعنی گناه این دو برابر است.

ثالثاً: شعبی کسی است که به دستگاه خلافت بنی امیه راه یافته و معلّم اولاد عبدالملک بن مروان و قاضی او در کوفه در ایام ولایت حجاج و بعد از او به حساب می آمد. (۳۹۶)

نقل است که احنف به او گفت: بین دو نفر به رأی خدا قضاوت کن. او در جواب گفت: من به رأی پروردگارم قضاوت نمی کنم، بلکه به رأی خودم حکم می کنم. (۳۹۷)

ابن ابی الحدید نقل می کند که جمیله دختر عیسی بن جراد که زنی زیبا بود، با کسی که اختلاف داشت، نزد شعبی - قاضی عبدالملک - آمدند، شعبی به

نفع جمیله حکم نمود. آن گاه شعر هذیل اشجعی را نقل می کند که در آن تصریح به قضاوت ظالمانه او شده است. (۳۹۸)

رابعاً: شعبی روایت را از حارث نقل کرده است، کسی که شعبی او را همیشه تکذیب می کرد.

مسلم در مقدمه صحیحش به سند خود از شعبی نقل کرده که گفت: حدیث کرد ما را حارث اعور همدانی و او کذاب است. (۳۹۹)

ابن حبان از شعبی نقل کرده که حدیث کرد ما را حارث و من شهادت می دهم که او یکی از کذابین است. (۴۰۰)

ابن حجر در ترجمه حارث می گوید: «او را شعبی در رأی خود تکذیب کرده است. او به رفض نسبت داده شده و در حدیثش ضعف وجود دارد». (۴۰۱)

نووی در «خلاصه» می گوید: «اجماع در ضعف او است؛ زیرا او کذاب است». (۴۰۲)

فتنی می گوید: «حارث بن عبدالله همدانی اعور از بزرگان علمای تابعین است. شعبی و ابن المدینی او را تکذیب کرده اند...». (۴۰۳)

سند دوم

ابن ماجه از ابوشعیب صالح بن هیثم طائی، از عبدالقدوس بن بکر بن خنیس، از مالک بن مغول، از عون بن ابی جحیفه، از پدرش از رسول خداصلی الله علیه وآله همین مضمون را نقل کرده است.

در اسقاط این حدیث از اعتبار وجود عبدالقدوس کفایت می کند، کسی که ابن حجر در مورد او می گوید: «محمود بن غیلان از احمد و ابن معین و خیثمه نقل کرده که آنان بر روی حدیث او خط کشیده اند». (۴۰۴)

۳ - روایت هیثمی

مضمون این حدیث را هیثمی به سندش از ابی جحیفه نیز از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده است. (۴۰۵)

ولی در سند آن، خنیس بن بکر بن خنیس است که صالح بن جزره او را تضعیف نموده است. (۴۰۶)

۴ - روایت دولابی

دولابی نیز به سند دیگری از ابی جحیفه از رسول خداصلی الله علیه وآله همین مضمون را نقل کرده ولی در سند آن خنیس بن بکر بن خنیس وجود دارد که تضعیف شده است.

۵ - روایت عبدالله بن احمد حنبل

عبدالله بن احمد بن حنبل نیز به سندش از پیامبر صلی الله علیه وآله این مضمون را نقل کرده است. (۴۰۷) ولی در سند آن عبدالله بن عمر یمان است که ذهبی او را مجهول معرفی کرده است. (۴۰۸)

هم چنین در سند آن حسن بن زید است که والی منصور در مدینه بوده و سپس از هم نشینان مهدی عباسی شده است. ابن عدی می گوید: احادیثش معضل است. (۴۰۹)

و نیز فتنی می گوید: او ضعیف است. (۴۱۰)

۶ - روایات خطیب بغدادی

روایات خطیب بغدادی

بغدادی این مضمون را به چهار سند نقل کرده است:

سند اول

وی به سند خود از انس بن مالک این مضمون را نقل کرده است. (۴۱۱)

در تضعیف این سند همین بس که یحیی بن عنبسه در سند آن قرار گرفته است؛ ابن حبان او را در کتاب «المجروحین» ذکر کرده و می گوید: «شیخ دجال که وضع حدیث کرده و به ابن عیینه و داوود بن ابی هند و ابی حنیفه و دیگران از ثقات نسبت داده است، نقل روایت از او به هیچ وجه صحیح نیست». (۴۱۲)

دارقطنی او را دجالی که وضع حدیث کرده، معرفی می کند و ابن عدی می گوید: او منکر الحدیثی است که امرش مکشوف است. (۴۱۳) ذهبی نیز او را در دیوان ضعفا و متروکین آورده است. (۴۱۴)

و هم چنین در سند آن حمید طویل واقع است که ذهبی می گوید: ما نمی دانیم او کیست. (۴۱۵)

سند دوم

بغدادی این مضمون را نیز به سندش از امام علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده است، که در سند آن شعبی و حارث قرار دارد که قبلاً آن دو را تضعیف کردیم.

و نیز در سند آن بشار بن موسی الخفاف است که بخاری او را منکر الحدیث، و ابن معین او را از دجالین و غیر ثقه، و ابوزرعه

او را ضعیف معرفی کرده اند. (۴۱۶)

سند سوم

و نیز به سند خود این مضمون را از ابن عباس به دو طریق نقل کرده است. (۴۱۷)

ولی در طریق اول عبیدالله بن موسی است که او را شیعه آتشی معرفی کرده اند. (۴۱۸) لذا هرگز احتمال داده نمی شود چنین کسی چنین حدیثی را نقل کرده باشد. خصوصاً آن که احمد بن حنبل محدثین را از نقل حدیثش منع کرده است. (۴۱۹)

و نیز در سند طریق اول یونس بن ابی اسحاق وجود دارد که برخی او را تضعیف کرده اند. احمد بن حنبل او را مضطرب الحدیث و ضعیف معرفی کرده است. (۴۲۰)

و در طریق دوم آن طلحه بن عمرو است که کثیری از رجالین او را تضعیف کرده اند: احمد بن حنبل او را لاشی و متروک الحدیث، و ابن معین او را ضعیف، و جوزجانی او را غیر مرضی در حدیث، و ابوحاتم او را غیر قوی، و بخاری او را بی ارزش، و نسائی او را متروک الحدیث و غیر ثقه، و ابن المدینی او را ضعیف بی ارزش، و ابن حزم او را رکنی از ارکان دروغ و متروک الحدیث معرفی کرده اند.

ابن حبان می گوید: او روایاتی را از افراد ثقه نقل می کند که در احادیثشان وجود ندارد. (۴۲۱)

سند چهارم

و نیز این مضمون را با سندی از ابن عباس نقل کرده که در سند آن طلحه بن عمرو واقع است که شرح حال او گذشت.

بغدادی، این مضمون را در کتاب «موضح اوهام الجمع والتفریق» آورده است. (۴۲۲) که در سند آن عکرمه بن ابراهیم آمده و ابن حبان می گوید: او کسی بود که اخبار را مقلوب کرده و مراسیل را مرفوع می نمود و لذا احتجاج به احادیث او جایز نیست. و ابن معین و ابو داوود او

را بی ارزش معرفی کرده و نسائی او را تضعیف نموده است. (۴۲۳)

۷ - روایت ابن حجر

این مضمون را ابن حجر نیز در «لسان المیزان» (۴۲۴) از ابن عمر نقل کرده است. در سند آن عبیدالله بن عمر وجود دارد. ابن حجر قول احمد را درباره او نقل کرده که ما مدّتی احادیث او را آتش می زدیم. و جوزجانی او را ضعیف الامر دانسته و تضعیفات دیگران را نیز درباره او ذکر کرده است. (۴۲۵)

۸ - حدیث ابن النجار

او در ذیل تاریخ بغداد به سندش از انس این مضمون را نقل کرده است که بین افراد سند آن محمد بن کثیر وجود دارد و ما قبلاً او را تضعیف نمودیم.

۹ - روایت ابن عساکر

او این مضمون را به سندش از حسین بن علی علیهما السلام نقل کرده است که در سند آن محمد بن یونس قرشی قدیمی وجود دارد و دارقطنی او را متهم به وضع و جعل حدیث معرفی کرده است.

ابن حبان می گوید: او جعل حدیث می کرد، و به افراد ثقه بیش از هزار حدیث به دروغ نسبت داده است. ابن عدی نیز می گوید: او متهم به جعل حدیث است، لذا عموم مشایخ ما حدیث او را ترک کرده اند.

۱۰ - حدیث ابن ابی شیبہ

او نیز این مضمون را به سندش از حضرت علی علیه السلام نقل کرده است، که در سند آن موسی بن عبیده ربذی است. احمد بن حنبل درباره او می گوید: حدیثش نوشته نمی شود. نسائی و دیگران او را ضعیف دانسته و ابن عدی می گوید: ضعف در روایتش آشکار است. و ابن معین او را بی ارزش معرفی کرده و یحیی بن سعید می گوید: ما از حدیثش پرهیز می کنیم.

و در سند آن ابی معاذ وجود دارد که احمد بن حنبل از نقل روایت او منع کرده و ابن معین او را بی ارزش، و جوزجانی او را ساقط، و ابوداؤد و دارقطنی او را متروک معرفی کرده اند. (۴۲۶)

علاوه بر این خطاب «یا اباالخطاب» که ابی معاذ از او روایت کرده، فردی مجهول و ناشناخته است.

۱۱ - روایات طحاوی

پ روایات طحاوی

طحاوی این حدیث را با چهار سند در کتاب «مشکل الآثار» نقل کرده است:

سند اوّل

در این سند از انس بن مالک این مضمون را نقل کرده که در آن محمد بن کثیر صنعاعی وجود دارد که قبلاً او را تضعیف کردیم.

سند دوّم

در سند دوم این مضمون را از حضرت علی علیه السلام نقل کرده که در طریق آن ابی جناب یحیی بن ابی حنیّه کلبی وجود دارد که یحیی بن قطان، نقل روایت از او را حلال نمی شمرده است. فلاس او را متروک و نسائی و دارقطنی و عثمان بن ابی شیبّه او را تضعیف کرده اند. (۴۲۷)

ابن حبان می گوید: او چیزی را که از ضعف شنیده بود، به ثقات نسبت می داد... و لذا یحیی بن سعید قطان او را واهی شمرده و احمد بن حنبل حمله شدیدی بر او نموده است. (۴۲۸) مضافاً به این که شعبی هم در سند آن واقع است که او را تضعیف نمودیم.

سند سوم

سند سوم را نیز از حضرت علی علیه السلام نقل کرده که در طریق آن شعبی از حارث وجود دارد که قبلاً آن دو را تضعیف نمودیم.

سند چهارم

سند چهارم را از ابو سعید خدری نقل کرده است، ولی در سند آن اصبع بن فرج قرار دارد که از موالیان بنی امیه بوده است. (۴۲۹) و نیز علی بن عابس قرار دارد که ابن حبان او را در کتاب المجروحین آورده و احتجاج به احادیثش را باطل دانسته است. (۴۳۰) و نیز کثیر النداء در سند آن واقع است که ذهبی او را در دیوان ضعف و متروکین آورده است. (۴۳۱)

۱۲ - حدیث ابن ابی حاتم

او این مضمون را با سه سند نقل کرده، ولی هر سه سند را ابطال نموده است. (۴۳۲)

۱۳ - حدیث طبرانی

او نیز این مضمون را با دو سند نقل کرده است:

سند اول

در این سند که از جحیفه از رسول خداصلی الله علیه وآله است (۴۳۳)، خنیس بن بکر قرار دارد که صالح جزره او را تضعیف نموده، و بویصری در او نظر دارد. (۴۳۴)

سند دوم

در این سند که انس بن مالک از رسول خداصلی الله علیه وآله این مضمون را نقل کرده محمد بن کثیر قرار دارد که قبلاً او را تضعیف نمودیم.

۱۴ - حدیث ابن قتیبہ

او نیز این مضمون را در اول کتاب خود آورده، ولی در سند آن نوح بن ابی مریم قرار دارد که ابن حبان در شأن او گفته: او سندها را قلب می کرده است. وی از ثقات احادیثی نقل کرده که از حدیث اثبات نیست، لذا نمی توان در هیچ حالی به احادیثش احتجاج نمود. (۴۳۵)

مسلم و دیگران او را متروک الحدیث، و بخاری منکر الحدیث، و حاکم و ابن الجوزی او را اهل جعل حدیث دانسته اند. (۴۳۶) لذا ابن الجوزی احادیث جعلی او را در چند موضع ذکر کرده است. حاکم درباره او می گوید: همه چیز به او روزی داده شده به جز راستگویی. (۴۳۷)

نتیجه

همه این ها احادیث سند داری بود که اهل سنت درباره این خبر نقل کرده اند. و واضح شد که هیچ یک از این سندها صحیح نیست. و برخی نیز این مضمون را به طور مرسل که از اقسام حدیث ضعیف است در کتاب های حدیثی خود آورده اند.

مشکل متن حدیث

اشکال اساسی که در متن حدیث وجود دارد این است که ابوبکر و عمر دو سید پیران اهل بهشت معرفی شده اند؛ در حالی که مطابق روایات، در بهشت پیری وجود ندارد، بلکه عموم مردم در سن سی سالگی هستند:

۱ - ابوهیره از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: اهل بهشت؛ در حالی که بلند قامت، بدون مو بر صورت، با

موهای فری و سرمه کشیده و دارای سی سال هستند، وارد بهشت می شوند. جوانی آن ها تمام نشده و لباس هایشان کهنه نخواهد شد. (۴۳۸)

۲ - ابو سعید خدری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: هر کسی از اهل بهشت بمیرد؛ چه کوچک و چه بزرگ، سی ساله به بهشت وارد می شود و هرگز بر این سن افزوده نمی شود. اهل دوزخ نیز همین سن را دارند. (۴۳۹)

اعتراف به ناصبی بودن ابن تیمیه

اشاره

بدین جهت است که عدّه ای از علمای اهل سنّت نیز به ناصبی بودن و معاند بودن ابن تیمیه نسبت به اهل بیت علیهم السلام اعتراف کرده اند. اینک به برخی از عبارات آن ها اشاره می کنیم:

۱ - ابن حجر عسقلانی

او در بخشی از شرح حال ابن تیمیه می گوید: «چه بسیار از مبالغه اش در توهین کلام رافضی (علامه حلی) که منجر به تنقیص و توهین به علی شد». (۴۴۰)

و در جایی دیگر می گوید: «ابن تیمیه در حقّ علی علیه السلام می گوید: او در هفده مورد اشتباهاتی با نصّ قرآن داشته است». (۴۴۱)

در جایی دیگر می گوید: «مردم درباره ابن تیمیه اختلاف دارند: برخی او را به تجسیم نسبت می دهند و گروهی نیز او را به کفر و عده ای به نفاق نسبت داده اند، به جهت نسبت ناروایی که به علی علیه السلام می دهد». (۴۴۲)

۲ - ابن حجر هبشی

او درباره ابن تیمیه می گوید: «وی کسی است که خداوند متعال، او را خوار و گمراه و کور و کر و ذلیلش کرد. صاحبان علم به این مطلب تصریح نموده اند». (۴۴۳)

۳ - علامه زاهد کوثری

او در بخشی از کلماتش در ردّ ابن تیمیه می گوید: «... از کلمات او آثار بُغض و دشمنی با علی علیه السلام ظاهر می گردد». (۴۴۴)

۴ - شیخ عبدالله غماری

او در بخشی از ردّیه اش علیه ابن تیمیه می گوید: «علمای عصرش او را به جهت انحرافش از علی علیه السلام به نفاق نسبت دادند». (۴۴۵)

۵ - حسن بن علی سقاف

او می گوید: «ابن تیمیه کسی است که او را شیخ الاسلام می نامند و گروهی نیز به کلماتش استدلال می کنند؛ در حالی که او ناصبی و دشمن علی است و به فاطمه علیها السلام نسبت نفاق داده است.» (۴۴۶)

۶ - علامه شیخ کمال الحوت

او نیز در ردّ خود بر ابن تیمیه بابی را به نام (افتراءات ابن تیمیه بر امام علی علیه السلام) به این موضوع اختصاص داده است. (۴۴۷)

۷ - شیخ عبدالله حبشی

او می گوید: «ابن تیمیه، علی بن ابی طالب علیه السلام را سرزنش می کرد و می گفت: جنگ های او به ضرر مسلمین بوده است.» (۴۴۸)

۸ - حسن بن فرحان مالکی

سلیمان بن صالح خراشی در کتاب خود در دفاع از ابن تیمیه می گوید: «از شیخ حسن مالکی شنیدم که در یکی از مجالس می گفت: در ابن تیمیه مقداری نصب و عداوت علی وجود دارد.» (۴۴۹)

۹ - ناصر الدین البانی (محدث وهابی)

وی بعد از تصحیح حدیث «ولایت» (و هو - یعنی علی - ولی کل مؤمن بعدی) که از رسول خدا صلی الله علیه وآله رسیده است، می گوید: «عجیب این که چگونه شیخ الاسلام ابن تیمیه، این حدیث را تکذیب و انکار می کند، (۴۵۰) همان کاری که با حدیث سابق کرد، با وجود سندهای صحیح که برای حدیث وجود دارد و این چیزی جز تسرع و مبالغه گویی در ردّ بر شیعه نیست.» (۴۵۱)

حکم بغض امیر مؤمنان علی علیه السلام

با مراجعه به روایات اهل سنت پی می بریم که پیامبر صلی الله علیه وآله عموم مردم را از بغض و عداوت و دشمنی با حضرت علی علیه السلام منع کرده است. اینک به ذکر برخی از روایات اشاره می کنیم.

۱ - ابو رافع می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله علی را به عنوان امیر بر یمن فرستاد، با حضرت شخصی از قبیله اسلم به نام عمرو بن شاس اسلمی حرکت کرد. او از یمن بازگشت؛ در حالی که علی علیه السلام را مذمت نموده و شکایت می کرد. رسول خدا صلی الله علیه وآله کسی را به سوی او فرستاد و فرمود: خفه شو ای عمرو! آیا از علی ظلمی در حکم یا لغزشی در تقسیم مشاهده کردی؟ او گفت: هرگز. حضرت فرمود: پس برای چه، مطلبی را می گویی که به من رسیده است؟ او گفت: جلوی بغض را نمی توانم بگیرم. حضرت چنان غضبناک شد که نتوانست جلوی خود را بگیرد به حدّی که غضب در چهره او

نمایان شد، آن گاه فرمود: «من أبغضه فقد أبغضني ومن أبغضني فقد أبغض الله، ومن أحبّه فقد أحبّني، ومن أحبّني فقد أحبّ الله تعالى»؛ (۴۵۲) «هر کس علی را دشمن بدارد به طور حتم مرا دشمن

داشته و هر کس مرا دشمن بدارد به طور حتم خدا را دشمن داشته است. و هر کس علی را دوست بدارد به طور حتم مرا دوست داشته است و هر کس مرا دوست بدارد به طور حتم خدا را دوست داشته است.»

۲ - رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «یا علی! أنت سید فی الدنیا، سید فی الآخرة، حبیبک حبیبی و حبیبی حبیب الله وعدوک عدوی، وعدوی عدو الله، والویل لمن أبغضک بعدی»؛ (۴۵۳) «ای علی تو آقای در دنیا و آقای در آخرتی، دوستدار تو دوستدار من است و دوستدار من دوستدار خداست و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست و وای بر کسی که بعد از من تو را دشمن بدارد.»

۳ - و نیز فرمود: «یا علی! طوبی لمن أحببک و صدق فیک و ویل لمن أبغضک و کذب فیک»؛ (۴۵۴) «ای علی! خوشا به حال کسی که تو را دوست داشته و در مورد تو راست بگوید. و وای بر کسی که تو را دشمن داشته و در مورد تو دروغ بگوید.»

۴ - هم چنین به سند صحیح از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که بعد از حدیث غدیر و ابلاغ ولایت حضرت علی علیه السلام فرمود: «اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه...»؛ (۴۵۵) «بار خدایا! دوست بدار هر کس که علی را دوست بدارد و دشمن بدار هر کس که علی را دشمن دارد...».

این حداقل معنایی است که می توان برای این حدیث کرد.

۵ - و نیز فرمود: «عادی الله من عادی علیاً»؛ (۴۵۶) «خدا دشمن بدارد کسی را که علی را دشمن بدارد.»

۶ - ابن عساکر از محمد بن منصور نقل کرده

که گفت: ما نزد احمد بن حنبل بودیم که شخصی به او گفت: ای اباعبدالله! چه می گویی درباره حدیثی که روایت می شود که علی علیه السلام فرمود: من تقسیم کننده آتشم؟ او گفت: چه چیز باعث شده که این حدیث را انکار می کنید؟ آیا برای ما روایت نشده که پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام فرمود: «لَا يَحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يَبْغُضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ»؛ «دوست ندارد تو را مگر مؤمن و دشمن ندارد تو را مگر منافق».

ما گفتیم: آری. احمد گفت: پس مؤمن کجاست؟ گفتند: در بهشت. گفت: و منافق کجاست؟ گفتند: در آتش. احمد گفت: پس علی تقسیم کننده آتش است. (۴۵۷)

صفات دشمنان حضرت علی علیه السلام

توضیح

با مراجعه به روایات پی می بریم که رسول خدا صلی الله علیه و آله صفات و خصوصیات را برای دشمنان حضرت علی علیه السلام ذکر کرده است، اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - خبث ولادت

ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: «لَا يَبْغُضُكَ مِنَ الْعَرَبِ إِلَّا مَا دَعَى وَلَا مِنَ الْأَنْصَارِ إِلَّا يَهُودِيٌّ وَلَا مِنْ سَائِرِ النَّاسِ إِلَّا شَقِيٌّ»؛ (۴۵۸) «دشمن ندارد تو را از عرب مگر زنازاده، و از انصار مگر یهودی و از سایر مردم مگر انسان با شقاوت».

ابن عساکر از ثابت و او از انس نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را در روز خیبر معرفی کرد و فرمود: «... یا ایها الناس! إمتحنوا أولادكم بحبه، فإنّ عليّاً لا يدعو إلى ضلاله، ولا يبعد عن هدى، فمن أحبّه فهو منكم ومن أبغضه فليس منكم»؛ «ای مردم! فرزندان خود را با حبّ علی امتحان نمایید؛ زیرا علی شما را دعوت به ضلالت نمی کند و از هدایت دور نمی نماید. پس هر فرزندی که او را دوست بدارد او از شما است و هر فرزندی که او را دشمن بدارد از شما نیست».

انس بن مالک می گوید: بعد از خیبر کسی بود که فرزند خود را بر شانه اش سوار می کرد، آن گاه در بین راه علی می ایستاد و چون نظرش به حضرت می افتاد بچه را رو به او کرده و می گفت: ای فرزندم! آیا این مردی که می آید را دوست داری؟ اگر بچه می گفت: آری، او را می بوسید و اگر می گفت: خیر، او را بر زمین می زد و به او می گفت: برو به مادرت ملحق شو، و پدرت را به اهل مادرت ملحق مکن؛

زیرا من به فرزندی که علی بن ابی طالب را دوست ندارد احتیاج ندارم. (۴۵۹)

۲ - نفاق

امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیثی می فرماید: «والَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ، إِنَّهُ لَعَهْدُ النَّبِيِّ الْأَمِيِّ إِلَيَّ: إِنَّهُ لَا يَجِبُنِي إِلَّا مَوْمِنٌ وَلَا يَبْغِضُنِي إِلَّا مَنَافِقٌ»؛ (۴۶۰) «قسم به کسی که دانه را شکافت و مردم را به خوبی خلق کرد، همانا عهدی است از جانب پیامبر امی به من که دوست ندارد مرا مگر مؤمن و دشمن ندارد مرا مگر منافق.»

ام سلمه می گوید: رسول خداصلی الله علیه وآله همیشه می فرمود: «لَا يَحِبُّ عَلِيًّا مَنَافِقٌ وَلَا يَبْغِضُهُ مَوْمِنٌ»؛ (۴۶۱) «هیچ گاه منافق علی را دوست ندارد و مؤمن نیز او را دشمن ندارد.»

ابوذر غفاری می گوید: «ما كُنَّا نَعْرِفُ الْمَنَافِقِينَ عَلِيٌّ عَهْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَّا بِثَلَاثٍ: بِتَكْذِيبِهِمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَالتَّخَلُّفَ عَنِ الصَّلَاةِ، وَبِغْضِهِمْ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ»؛ (۴۶۲) «ما منافقین را در عهد رسول خداصلی الله علیه وآله تنها با سه خصلت می شناختیم: به تکذیب خدا و رسول و تخلّف از نماز و بغض علی بن ابی طالب.»

ابوسعید خدری می گوید: «كُنَّا نَعْرِفُ الْمَنَافِقِينَ - نَحْنُ مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ - بِبِغْضِهِمْ عَلِيًّا»؛ (۴۶۳) «ما جماعت انصار، منافقین را بادشمنی علی می شناختیم.»

۳ - فسق

ابوسعید خدری از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «لَا يَبْغِضُ عَلِيًّا إِلَّا مَنَافِقٌ أَوْ فَاسِقٌ أَوْ صَاحِبُ دُنْيَا»؛ (۴۶۴) «علی را به جز منافق یا فاسق یا دنیاطلب دشمن ندارد.»

دفاع ابن تیمیه از مخالفان اهل بیت «علیهم السلام»

دفاع ابن تیمیه از مخالفان اهل بیت «علیهم السلام»

ابن تیمیه کسی بود که نه تنها با اهل بیت علیهم السلام دشمنی داشت بلکه از مخالفان آنان نیز دفاع می نمود. ما در این بحث به نمونه هایی از این موارد اشاره می کنیم:

۱ - ادّعی افضلیت عمر بر امام علی علیه السلام!!

اشاره

ابن تیمیه می گوید: «و اما عمر، پس استفاده علی از او بیش از استفاده عمر از او بود...». (۴۶۵)

پاسخ

اولاً: خلیفه دوم چه علمی داشته تا بخواهد حضرت علی علیه السلام از او استفاده ببرد. اینک به برخی از آرا و فتاوی او اشاره

می کنیم تا برای خوانندگان این مطلب روشن شود.

۱ - حکم به، به جا نیاوردن نماز برای کسی که جنب بوده و آب در دسترس او نیست. (۴۶۶)

۲ - عدم معرفت به حکم شکایات نماز. (۴۶۷)

۳ - مسروق بن اجدع می گوید: روزی عمر بر منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفت و گفت: ای مردم! چرا مهر زنان را زیاد قرار می دهید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحابش مهر را چهارصد درهم و کمتر قرار می دادند... زنی در مجلس حاضر بود، گفت: آیا نشنیده ای آنچه را که خداوند در قرآن نازل کرده است؟ عمر گفت: کدامین آیه؟ زن گفت: آیا نشنیده ای که خداوند می فرماید: «وَأَتَيْتُمُ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا»؛ (۴۶۸) «و مال فراوانی [به عنوان مهر] به او پرداخته اید.» عمر گفت: بار خدایا! ما را ببخش، تمام مردم از عمر داناترند. (۴۶۹)

۴ - جهل خلیفه به کلمه «اب» در آیه: «وَفَاكِهَةً وَأَبًّا». (۴۷۰)

۵ - جهل خلیفه به تأویل قرآن. (۴۷۱)

۶ - ابی سلمه بن عبدالرحمن می گوید: عمر بن خطاب نماز مغرب را با مردم به جای آورد ولی قرائت را فراموش نمود. بعد از نماز به او گفتند: قرائت به جای نیاوردی. عمر گفت: رکوع و سجود من چگونه بود؟ گفتند: خوب بود. عمر گفت: پس باکی نیست. (۴۷۲)

۷ - جهل خلیفه به کیفیت طلاق کنیز. (۴۷۳)

۸ - جهل خلیفه به سنت مشهور. (۴۷۴)

۹ - اجتهاد خلیفه در گریه بر مرده. (۴۷۵)

۱۰ - ابن

ابی ملیکه می گوید: عمر درباره بچه ای از اهل عراق که دزدی کرده بود چنین نوشت: او را وَجِب کنید، اگر شش وجب بود دست او را قطع کنید. او را وجب کردند، دیدند که یک بند انگشت کمتر است، لذا او را رها نمودند. (۴۷۶)

۱۱ - از عمر بن خطاب در مورد مردی سؤال شد که زنش را در جاهلیت دو طلاق داده و در اسلام نیز یک طلاق داده است. او گفت: من تو را نه امر می کنم و نه نهی. عبدالرحمن در آنجا حاضر بود و گفت: لکن من دستور می دهم که طلاق را در شرک به حساب نیاوری. (۴۷۷)

۱۲ - خرشه بن حر می گوید: «عمر بن خطاب را دیدم که بر کف دستان مردان به جهت روزه گرفتن در ماه رجب می زد تا دستان خود را بر غذا وارد کنند و می گفت: رجب! و نمی دانی رجب چیست؟ همانا رجب ماهی است که اهل جاهلیت آن را تعظیم می کردند و چون اسلام آمد رها شد». (۴۷۸)

این در حالی است که روزه ماه رجب از مستحبات نزد فریقین بوده و پیامبر صلی الله علیه و آله در آن ماه روزه می گرفته است. (۴۷۹)

ثانیاً: استفاده عمر بن خطاب از حضرت علی علیه السلام از مسلمات است. اینک به نمونه هایی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - روزی زنی که بچه شش ماهه به دنیا آورده بود را نزد عمر آوردند. دستور داد تا او را سنگباران کنند. خواهرش نزد حضرت علی علیه السلام آمد و عرض کرد: عمر می خواهد خواهرم را سنگسار کند، تو را به خدا سوگند می دهم اگر برای او عذری می دانی مرا خبر ده. حضرت فرمود: آری برای او عذری است... آن گاه

فرمود: خداوند می فرماید: «وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ»؛ (۴۸۰) «و مادران، فرزندان خود را دو سال تمام، شیر می دهند.» نیز فرمود: «وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا»؛ (۴۸۱) «و دوران حمل و از شیر بازگرفتنش سی ماه است.»

و نیز فرمود: «وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ»؛ (۴۸۲) «و دوران شیرخوارگی او در دو سال پایان می یابد.» نتیجه این که: حدّ اقلّ حمل، شش ماه است... (۴۸۳)

۲ - ابن عباس می گوید: زن دیوانه ای را که زنا داده بود به نزد عمر آوردند، عمر با عده ای درباره حکم آن زن مشورت کرد، آن گاه دستور داد تا او را سنگسار کنند. حضرت علی علیه السلام که از آنجا عبور می کرد فرمود: گناه این زن چیست؟ گفتند: این زن دیوانه فلان قبیله است که زنا داده و عمر امر کرده تا او را سنگسار کنند. حضرت فرمود: او را برگردانید. آن گاه به نزد عمر آمد و فرمود: آیا نمی دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: قلم مؤاخذه از سه دسته برداشته شده است: از بچه تا بالغ گردد، و از خواب تا بیدار شود و از دیوانه تا عاقل گردد؟ این زن دیوانه فلان قبیله است، و شاید در حال جنونش دست به چنین کاری زده است، آن گاه زن را رها کرد و عمر که در آنجا بود به علامت تأیید، تکبیر گفت. (۴۸۴)

۳ - زن آبستنی را نزد عمر آوردند که اعتراف به زنا کرده بود. عمر دستور داد او را سنگسار کنند. حضرت علی علیه السلام او را دید، فرمود: این زن را کجا می برید؟ گفتند: عمر دستور داده تا او را سنگسار کنیم. حضرت او را برگرداند و فرمود: تو اگر سلطه بر این زن داری چه حقی بر

آن بچه ای داری که در شکم او قرار دارد؟... عمر آن زن را رها کرد و در آن هنگام گفت: زنان عاجزند که مثل علی بن ابی طالب را بزایند، اگر علی نبود به طور حتم عمر هلاک شده بود. (۴۸۵)

ثالثاً: در هیچ مدرک معتبری وجود ندارد که حضرت علی علیه السلام در مسأله ای فقهی یا حکم قضایی، به عمر مراجعه کرده و از او استفاده کرده باشد.

۲ - تقدیم سه خلیفه بر امام علی علیه السلام

توضیح

ابن تیمیه می گوید: «مردم ابوبکر را مقدم داشتند؛ زیرا او برتر بود». (۴۸۶)

و او در افضلیت عمر به این حدیث استدلال کرده که حضرت رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «اگر من در میان شما مبعوث نشده بودم عمر مبعوث می شد». (۴۸۷)

پاسخ

اولاً: ابن تیمیه برای اثبات مدّعی خود به احادیثی تمسّک کرده که خود اهل سنّت به جعلی بودن آن ها اعتراف کرده اند.

از باب نمونه: حدیث «لولم ابعث لبعث عمر» را ابن جوزی در کتاب «الموضوعات» که مخصوص احادیث جعلی است، آورده است. برای روشن شدن بیشتر این مطلب به جلد پنجم «الغدیر» مراجعه شود.

ثانیاً: چگونه ابوبکر برتر و افضل از امام علی علیه السلام است؛ در حالی که آن حضرت مشمول آیه ولایت، آیه تطهیر، آیه مؤدّت، آیه شراء، آیه مباحله و آیات مدح دیگر است. و نیز اوست که برادر پیامبرصلی الله علیه وآله بوده و در کعبه متولد شد. و از طفولیت تحت تربیت الهی به توسط پیامبرصلی الله علیه وآله قرار گرفت. بر هیچ بتی سجده نکرد و لذا موصوف به «کرم الله وجهه» شد.

او اولین مؤمن به اسلام و محبوب ترین خلق به سوی خداوند بود. نور او و نور رسول خداصلی الله علیه وآله از یک منشأ بود و از زاهدترین و شجاع ترین و داناترین افراد به حساب می آمد.

برای تحقیق بیشتر و بررسی مصادر تاریخی و حدیثی و اطلاع از متن این اخبار و روایات می توانید به کتاب «شیعه شناسی و پاسخ به شبهات» (۴۸۸) از نویسنده مراجعه نمایید.

۳ - ادّعی عدم رضایت یزید به قتل امام حسین علیه السلام

اشاره

ابن تیمیه می گوید: «یزید اظهار رضایت به قتل حسین نکرد، بلکه اعلان ناراحتی و دردمندی بر قتل او نمود». (۴۸۹)

پاسخ

اولاً: از تاریخ به طور وضوح استفاده می شود که یزید راضی به کشته شدن امام حسین علیه السلام بوده و لذا از این امر خشنود بوده است. و مطابق روایات، هر کس بر عمل قومی راضی باشد از جمله آنان خواهد بود. اینک به شواهدی بر این مطلب اشاره می کنیم:

۱ - یزید به نعمان بن بشیر گفت: «ستایش خدای را که حسین را کشت». (۴۹۰)

۲ - یعقوبی می نویسد: «زمانی که خبر کشته شدن امام حسین علیه السلام به یزید رسید او در باغ خضرای خود بود، در آن هنگام تکبیر بلندی گفت...». (۴۹۱)

۳ - و چون اسیران به شام رسیدند، یزید بزرگان اهل شام را دعوت کرد تا بر او وارد شده و به او به جهت این پیروزی تبریک بگویند. (۴۹۲)

۴ - مقریزی و دیگران نقل کرده اند که چون سر امام حسین علیه السلام را نزد یزید گذاردند، شروع به کوبیدن با قضیب به دندان های حضرت نمود و شعر خواند... آن گاه دستور داد تا سر شریف آن حضرت را بر در قصر تا سه روز به دار آویختند. (۴۹۳)

و مطابق نصّ دیگر تا سه روز در دمشق سر را بر دار زد و سپس آن را در خزینه اسلحه خود قرار داد. (۴۹۴)

۵ - سیوطی می نویسد: «خدا لعنت کند قاتل حسین علیه السلام را و ابن زیاد و با او یزید را». (۴۹۵)

۶ - از ابن جوزی درباره لعن یزید سؤال شد؟ او گفت: احمد لعن او را جایز دانسته است و ما می گوییم: یزید را دوست نداریم؛ به جهت آن کاری که با

فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام داد، و آل رسول خدا صلی الله علیه و آله را به اسیری به شام بر روی هودج های شتران فرستاد». (۴۹۶)

۷- ذهبی می گوید: «یزید مردی ناصبی و غلیظ القلب بود. مسکر می آشامید و منکرات انجام می داد. دولتش را با کشتن حسین علیه السلام شروع کرد و با واقعه حرّه ختم نمود». (۴۹۷)

۸- ابن خلدون درباره کشتن امام حسین علیه السلام می نویسد: «همانا کشتن او از کارهای یزید به حساب می آید که تأکید کننده فسق او به حساب می آید، و حسین در این واقعه شهید در راه خدا بود». (۴۹۸)

ثانیاً: مسعودی و دیگران نقل کرده اند که: «یزید همیشه اهل طرب بود ... روزی در مجلس شراب نشسته و در طرف راستش ابن زیاد قرار داشت. و این بعد از کشتن حسین علیه السلام بود. آن گاه رو به ساقی کرده و گفت:

إسقنی شربه ترّوی مشاشی ثمّ مل فأسقٍ مثلها ابن زیاد

صاحب السّر والامانه عندی و لتسدید مغنمی و جهادی (۴۹۹)

«مرا شرابی ده که سراسر وجودم را سیراب کند. آن گاه روی کن و به مثل آن، ابن زیاد را سیراب کن.

او که صاحب سرّ و امانت نزد من است. به جهت تأیید غنیمت ها و جهاد من چنین کن.»

سبط بن جوزی می نویسد: «یزید، ابن زیاد را به سوی خود طلبید و اموال بسیار و تحفه های بزرگی به او عطا نمود، و او را به خود نزدیک کرده، منزلتش را رفیع گردانید. و نیز او را بر زنان خود داخل کرده و هم پیاله شرابش گردانید. آن گاه به آوازه خوان گفت: غنا بخوان. آن گاه خودش آن دو بیت سابق را انشاء نمود». (۵۰۰)

ابن اعثم نقل کرده که یزید به

ابن زیاد یک میلیون درهم جایزه داد. (۵۰۱)

ثالثاً: از تاریخ استفاده می شود که یزید - بعد از آن که ابن زیاد امام حسین علیه السلام را به شهادت رسانید - جوایز بسیاری برای او فرستاد و نزد او اجر و قرب خاصی پیدا کرد.

۱ - ابن اثیر می نویسد: «چون سر حسین علیه السلام به یزید رسید، مقام و درجه ابن زیاد نزد یزید بالا رفته، هدایایی به او عطا نمود و به جهت آنچه انجام داده بود او را مسرور ساخت». (۵۰۲)

۲ - طبری نقل می کند: «چون عبیدالله بن زیاد، حسین بن علی و فرزندان پدرش را به قتل رسانید سرهای آنان را به سوی یزید بن معاویه فرستاد. در ابتدا یزید از این عمل خشنود شد و عبیدالله منزلت و مقامی نزد یزید پیدا کرد». (۵۰۳)

رابعاً: از نصوص تاریخی استفاده می شود که یزید نه تنها ابن زیاد را به جهت کشتن امام حسین علیه السلام توبیخ نکرد، بلکه از توبیخ او نیز جلوگیری نمود.

طبری و دیگران نقل کرده اند: «هنگامی که اسرا را بر یزید وارد کردند، یحیی بن حکم با خواندن دو بیت ابن زیاد را بر این عمل توبیخ و سرزنش کرد ... ولی یزید مشت محکمی به سینه او زد و به او گفت: ساکت باش!» (۵۰۴)

این حرکت و چنین دفاع سرسخت از ابن زیاد، نه تنها دلیل بر رضایت یزید بر عمل ابن زیاد دارد بلکه امضای بر عمل او بوده و در حقیقت این جنایت به امر او بوده است.

۴ - انکار انتقال سر مبارک امام حسین علیه السلام به شام

اشاره

ابن تیمیه می گوید: «انتقال سر حسین به شام در زمان یزید، اصل و اساسی ندارد». (۵۰۵)

پاسخ

اولاً: از تاریخ استفاده می شود که قصد یزید آن بوده که در صورت بیعت نکردن امام حسین علیه السلام او را به قتل برساند.

یعقوبی در تاریخ خود می نویسد: «یزید در نامه ای به ولید بن عقبه بن ابی سفیان، عامل و والی خود در مدینه چنین نوشت: هر گاه این نامه من به دست رسید حسین بن علی و عبدالله بن زبیر را احضار کن و از آن دو برای من بیعت بگیر، و در صورتی که امتناع کردند آن دو را بزن و سرهایشان را به نزد من بفرست ...». (۵۰۶)

ثانیاً: ابن اثیر می نویسد: «چون سر حسین علیه السلام به یزید رسید مقام و درجه ابن زیاد نزد یزید بالا رفته، هدایایی به او عطا نمود و به جهت آنچه انجام داده بود او را مسرور ساخت». (۵۰۷)

ثالثاً: طبری نقل می کند: «آن گاه یزید به مردم اجازه داد تا بر او وارد شوند. مردم داخل دارالاماره یزید شدند؛ در حالی که

سر حسین علیه السلام مقابلش بود و با چوب دستی خود بر گلوی حسین علیه السلام می کوبید ... شخصی از اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله به نام ابوبرزه اسلمی خطاب به یزید گفت: آیا با چوب دستی ات بر گلوی حسین علیه السلام می کوبی؟ آگاه باش! تو چوبت را بر جایی می کوبی که من دیدم رسول خداصلی الله علیه وآله آن جا را می بوسید. ای یزید! در روز قیامت خواهی آمد؛ در حالی که شفیع تو ابن زیاد است. ولی حسین علیه السلام در روز قیامت خواهد آمد؛ در حالی که شفیعش محمدصلی الله علیه وآله است،

آن گاه برخاست و بر او پشت کرد و از مجلسش بیرون رفت». (۵۰۸)

رابعاً: ابن اثیر نقل می کند: «آن گاه یزید بر مردم اذن داد تا بر او وارد شوند؛ در حالی که سر مبارک امام حسین علیه السلام در مقابل او قرار داشت، و در دستان او چوبی بود که با آن به گلوی آن حضرت می کوبید. آن گاه مشغول قرائت اشعار حسین بن حمام شد که دلالت بر افتخار و تکبر او در موضوع کشتن امام حسین علیه السلام دارد». (۵۰۹)

اگر یزید بر شهادت امام حسین علیه السلام و کشته شدن او راضی نبود چرا با چوب به گردن و بنا بر نقل دیگر بر لب و دندان حضرت زد؟ و چرا بر این کار با خواندن اشعار افتخار کرد؟!

سیوطی می نویسد: «هنگامی که حسین و فرزندان پدرش کشته شدند، ابن زیاد سرهای آنان را به سوی یزید فرستاد. یزید در ابتدا از کشته شدن آن ها خوشحال گشت، ولی چون مشاهده کرد مسلمانان بدین جهت او را دشمن داشته و بغض او را بر دل گرفته اند لذا اظهار پشیمانی نمود. و جا داشت و این حق مردم بود که او را دشمن بدارند». (۵۱۰)

سبط بن جوزی نقل کرده: هنگامی که سر حسین علیه السلام را به نزد یزید گذاردند اهل شام را دعوت کرد و شروع به کوبیدن چوب خیزران بر سر حضرت نمود. آن گاه اشعار ابن زبیری را قرائت نمود که مضمون آن این است که ما بزرگان بنی هاشم را در عوض بزرگان خود که در بدر کشته شدند به قتل رساندیم و لذا در این جهت اعتدال و تعدیل برقرار شد». (۵۱۱)

۵- انکار به اسارت بردن حریم امام حسین علیه السلام

توضیح

ابن تیمیه می گوید: «یزید حریمی از حسین را

به اسیری نگرفت، بلکه اهل بیت او را اکرام نمود». (۵۱۲)

پاسخ

اولاً: طبری و دیگران نقل کرده اند: «هنگامی که اسرا را بر یزید وارد کردند یحیی بن حکم با خواندن دو بیت ابن زیاد را بر این عمل تویخ و سرزنش کرد ... ولی یزید مشت محکمی به سینه او زد و به او گفت: ساکت باش!» (۵۱۳)

ثانیاً: ابن اثیر می نویسد: «اهل بیت (امام) حسین علیه السلام هنگامی که به کوفه رسیدند ابن زیاد آنان را حبس نمود و خبر آن را بر یزید فرستاد ... آن گاه نامه ای از طرف یزید به ابن زیاد فرستاده شد و در آن امر نمود اسرا را به طرف شام ارسال دارد ...» (۵۱۴)

۶- انکار امر یزید به قتل امام حسین علیه السلام

اشاره

ابن تیمیه می گوید: «پس یزید امر به کشتن حسین و حمل سر او در مقابلش نکرد، و هرگز چوب به دندان های او نکوبید، بلکه این ابن زیاد بود که چنین اعمالی را انجام داد...» (۵۱۵)

پاسخ

اولاً: ابن اعثم نقل می کند که ولید بن عقبه در نامه ای به یزید از اتفاقی که بین او و امام حسین علیه السلام و ابن زبیر افتاد او را باخبر ساخت. یزید از این واقعه غضبناک شده و در نامه ای به او چنین می نویسد: «هر گاه نامه من به دست تو رسید بیعت مجددی از اهل مدینه با تأکیدی از جانب تو بر آنان بگیر. و عبدالله بن زبیر را رها کن؛ زیرا او تا زنده است از دست ما نمی تواند فرار کند، ولی همراه جوابی که برای من می فرستی باید سر حسین بن علی باشد! اگر چنین کردی برای تو اسبان نجیب قرار می دهم و نزد من جایزه و بهره ای زیادتر داری...» (۵۱۶)

ثانیاً: ابن عساکر می نویسد: «خبر خروج حسین علیه السلام به یزید رسید، وی نامه ای به عبیدالله بن زیاد که عاملش در عراق بود نوشت و او را به جنگ و مقابله با حسین علیه السلام امر نمود و دستور داد که اگر به امام حسین علیه السلام دسترسی پیدا کرد او را به سوی شام بفرستد». (۵۱۷)

ابن اعثم می نویسد: ابن زیاد به اهل کوفه گفت: «یزید بن معاویه نامه ای را با چهار هزار دینار و دویست هزار درهم برای من فرستاده تا آن را بین شما توزیع کنم و با آن شما را به جنگ با دشمنش حسین بن علی بفرستم، پس به دستور او گوش فرا داده و او را اطاعت کنید». (۵۱۸)

سیوطی می گوید:

«یزید در نامه ای به والی خود در عراق - عبیدالله بن زیاد - دستور جنگ با حسین را صادر نمود». (۵۱۹)

ابن اعثم می نویسد: «چون ابن زیاد امام حسین علیه السلام را به قتل رسانید، یزید برای او یک میلیون درهم جایزه فرستاد». (۵۲۰)

سلم بن زیاد برادر عبیدالله بن زیاد هنگامی که بعد از شهادت امام حسین علیه السلام بر یزید وارد شد، یزید به او گفت: «هر آینه محبت و دوستی شما ای بنی زیاد بر آل ابو سفیان واجب شد». (۵۲۱)

هنگامی که ابن زیاد به نزد یزید آمد، یزید به استقبال او رفت و بین دو چشمانش را بوسید و او را بر تخت پادشاهی اش نشاند و بر زنانش وارد کرد و به آوازه خوان دستور داد تا برایش بخواند، و به ساقی گفت: ما را از شراب سیراب کن... آن گاه یک میلیون به او و عمر بن سعد جایزه داد. و تا یک سال خراج عراق را به وی واگذار نمود. (۵۲۲)

ثالثاً: یعقوبی می نویسد: «حسین علیه السلام از مکه به طرف عراق حرکت نمود؛ در حالی که یزید، عبیدالله بن زیاد را والی عراق کرده بود. یزید به او چنین نوشت: خبر به من رسیده که اهل کوفه به حسین نامه نوشته و از او دعوت کرده اند تا بر آنان وارد شود، و او نیز از مکه به طرف کوفه در حرکت است... اگر او را به قتل رساندی که هیچ و گرنه تو را به نسب و پدرت باز خواهیم گرداند. پس پرهیز که وقت از دست توفوت نشود». (۵۲۳)

از این نصّ تاریخی به خوبی استفاده می شود که یزید، عبیدالله بن زیاد را مأمور کشتن امام حسین علیه السلام

کرده و او را در صورت نافرمانی تهدید نیز کرده است.

رابعاً: ابن اعثم و دیگران نقل کرده اند که حرّ بن یزید با اصحابش در مقابل امام فرود آمدند. او در نامه ای به ابن زیاد از فرود آمدن امام حسین علیه السلام در سرزمین کربلا خبر داد. ابن زیاد در نامه ای به امام حسین علیه السلام چنین نوشت: «اما بعد؛ ای حسین! به من خبر رسیده که در کربلا- فرود آمده ای، امیرالمؤمنین - یزید - در نامه ای به من نوشته که بر چیزی تکیه ندهم و از نان سیر نگردم تا آن که تو را به لطیف خبیر ملحق کرده یا به حکم خود و حکم یزید باز گردانم». (۵۲۴)

از این نصّ تاریخی به خوبی استفاده می شود که یزید، عیدالله را در صورت بیعت نکردن امام حسین علیه السلام مأمور به قتل آن حضرت کرده است.

۷- انکار واقعه حرّه

توضیح

ابن تیمیه می گوید: «یزید جمیع اشراف را نکشت و تعداد کشته ها نیز به ده هزار نفر نرسید، و خون ها نیز به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و روضه او نرسید، و نیز کشتار در مسجد او واقع نشد». (۵۲۵)

پاسخ

واقعه حرّه، رخدادی بس تلخ و سنگین است که به سال ۶۳ ه. ق در روزگار سلطنت یزید بن معاویه، میان لشکریان شام و مردم مدینه به وقوع پیوست.

«حرّه» در لغت به سرزمین های سنگلاخ و ناهمواری گفته می شود که دارای سنگ های سیاه بوده، عبور از آن ها به دشواری صورت می گیرد. (۵۲۶) واقعه حرّه از آن رو چنین نام گرفته که هجوم لشکریان حکومتی شام به مردم مدینه از سمت شرقی آن؛ یعنی از ناحیه سرزمین های سنگلاخی آن شهر صورت گرفته است. (۵۲۷)

واقعه حرّه رابه حق باید یکی از فجایع تاریخ دانست و در شمار زشت ترین حوادث سلطنت بنی امیه به حساب آورد. ابن مشکویه می نویسد: «واقعه حرّه از سهمگین ترین و سخت ترین وقایع است». (۵۲۸)

عوامل قیام مردم مدینه

توضیح

قیام مردم مدینه در سال ۶۳ ه. ق علیه سلطنت یزید و سلطه امویان، بیش از هر چیز اعتراض گسترده و مردمی علیه سیاست ها و برنامه های حکومتی بود. این جریان خودجوش اجتماعی، پس از همدلی در انکار سلطه بنی امیه صورت گرفت، و گروه انصار، عبدالله بن حنظله و گروه قریش، عبدالله بن مطیه را به فرماندهی نیروهای رزمی خود انتخاب کرد. (۵۲۹)

این انقلاب و قیام عواملی داشته که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

۱ - احساسات دینی

مدینه به عنوان شهر پیامبر صلی الله علیه و آله و سرزمین رشد و بالندگی پیام وحی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود، و گسترش معرفت دینی و بیان و تعلیم و تبیین سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز فهم و تفسیر کلام وحی در عصر آن حضرت در آن شهر صورت گرفته، اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله اعم از مهاجران و انصار در آن دیار زیسته‌اند. پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز بیشتر آنان به جهت وجود خاطرات حضرت، ماندن در آن دیار را بر سایر شهرها ترجیح دادند.

بدیهی است که انس مردم مدینه با روش پیامبر صلی الله علیه و آله و اوصیا و اصحاب آن حضرت، سبب شده بود تا روح اسلام خواهی آنان در مقایسه با شامیان قوی‌تر باشد و نادرستی شیوه حاکمان و والیان را آسان‌تر از دیگران دریابند، چرا که همین مردم بودند که نخستین اعتراض سیاسی خود را نسبت به عثمان بن عفان ابراز داشتند. اکنون همان مردم شاهد فرمانروایی جوانی ناپخته شده‌اند که نه از کار سیاست چیزی می‌داند و نه حریم‌های دینی را پاس می‌دارد، لذا اعتراضات آنان بلند شد.

عثمان بن محمد بن

ابی سفیان - حاکم مدینه - گروهی از مهاجرین و انصار را از مدینه به دمشق فرستاد تا با خلیفه ملاقات کرده و اعتراضات خود را با یزید در میان بگذارند و با بخشش هایش آنان را ساکت کند. (۵۳۰)

یزید در این ملاقات نه تنها نتوانست توجه آن ها را به خود جلب کند بلکه با اعمال جاهلانه اش بی کفایتی خود را به آن ها ثابت کرد. (۵۳۱)

آنان هنگامی که به شهر مدینه بازگشتند، آنچه را از یزید دیده بودند برای مردم تعریف کردند. آنان در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله فریاد می زدند ما از نزد کسی می آییم که دین ندارد، شراب می خورد، تنبور می نوازد، شب را با مردان پست و کنیزان آوازه خوان به سر می برد و نماز را ترک می نماید. (۵۳۲)

مردم از عبدالله بن حنظله پرسیدند: چه خبر آورده ای؟ گفت: از نزد مردی می آییم که به خدا سوگند اگر کسی غیر از فرزندانم با من نباشد با او می جنگم. مردم گفتند: ما شنیده ایم که یزید به تو پول و هدیه هایی داده است. عبدالله گفت: درست شنیده اید. ولی من آن ها را نپذیرفتم مگر برای تدارک نیرو بر علیه خود او. به این ترتیب عبدالله به تحریک مردم علیه یزید پرداخت و مردم نیز اجابت کردند. (۵۳۳)

سیوطی می نویسد: «سبب مخالفت اهل مدینه، این بود که یزید در معاصی زیاده روی کرد». (۵۳۴)

۲ - واقعه کربلا و شهادت امام حسین علیه السلام

ابن خلدون می نویسد: «چون ستم یزید و کارگزارانش فراگیر شد و فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و یارانش را کشت، مردم سر به شورش برداشتند». (۵۳۵)

وقتی که بشیر بن جذلم خبر شهادت امام حسین علیه السلام و برگشتن اسیران را به اهل مدینه داد، گویا بانگ و خبر بشیر، نفخه صور بود که عرصه

مدینه را صبح قیامت کرد. زنان مدینه بی پرده از خانه ها بیرون آمدند و به طرف دروازه مدینه رهسپار شدند، به گونه ای که هیچ مرد و زنی نماند جز این که با پای برهنه بیرون می دوید و فریاد می زد «وامحّمّٰ داه، واحسیناه»؛ مثل روزی که پیامبر خداصلی الله علیه و آله از دنیا رفته بود. (۵۳۶)

امام سجاده علیه السلام خطبه ای خواند و سخنانش در مردم مدینه سخت اثر کرد. از سوی دیگر، زینب کبری علیها السلام و مادران شهیدان کربلا، هر یک فضای گسترده ای از محیط جامعه خود را تحت تأثیر رخدادهای واقعه عاشورا و آنچه در راه کوفه و شام و مجلس یزید دیده بودند، قرار می داد.

۳ - نابسامانی های سیاسی

از دیگر عوامل مؤثر در قیام مردم مدینه در برابر دولت اموی، روش های ناشایست اخلاقی و تصمیم گیری های ناشیانه سیاسی بود که مردم مدینه شاهد آن بودند. عبدالله بن زبیر در نامه ای به یزید در انتقاد از ولید بن عقبه می نویسد: «تو مردی خشن و سختگیر را برای ما فرستاده ای که به هیچ وجه توجهی به حق و حقیقت ندارد و به پند خیرخواهان و خردمندان اعتنا نمی کند، و حال آن که اگر مرد نرم خویی را گسیل می داشتی، امید می داشتم که کارهای دشوار و پیچیده را آسان سازد». (۵۳۷)

به دنبال این اعتراض بود که یزید، ولید بن عقبه را عزل کرد، و عثمان بن محمّد بن ابی سفیان را که او نیز جوانی مغرور و بی تجربه و بی دقت بود، به حکومت حجاز منصوب کرد، (۵۳۸) و در زمانی که او والی مدینه بود واقعه حرّه اتفاق افتاد. (۵۳۹)

همه این عوامل عقده هایی متراکم و فرصتی مناسب برای انفجار بود و احتیاج به جرّقه ای داشت و

آن جرقه به وجود آمد. ابن مینا نماینده تام الاختیار یزید در جمع آوری اموال او در مدینه بود، می کوشید تا اموال گرد آمده را از محلّ حرّه خارج کند که معترضان مدینه، راه را بر او بسته و آن ها را توقیف کردند. (۵۴۰)

ابن مینا موضوع توقیف اموال را به عثمان بن محمّد بن ابی سفیان، والی مدینه گزارش داد ... او نیز موضوع را طی نامه ای به شام گزارش نمود و یزید را بر علیه مردم مدینه برانگیخت.

یزید از شنیدن این خبر خشمگین شد و اظهار داشت: «به خدا سوگند! لشکر انبوهی به طرف آن ها گسیل خواهم کرد و آنان را زیر سم اسبان لگدمال خواهم نمود». (۵۴۱)

رویارویی آشکار

عبدالله بن حنظله، مردم مدینه را برای مبارزه نهایی با یزید و بنی امیه فرا خواند. جایگاه اجتماعی او در میان مردم سبب شد تا با وی هماهنگ شوند و حتی خود او را به عنوان والی مدینه برگزینند و با او بیعت نمایند و یزید را از خلافت عزل کنند. (۵۴۲)

مردم مدینه پس از بیعت با عبدالله بن حنظله در روز اول ماه محرم ۶۳ ه. ق، عثمان بن محمّد بن ابی سفیان عامل یزید و والی مدینه را از شهر اخراج کردند. سپس بنی امیه و وابستگان آن ها و نیز قریشیانی را که با بنی امیه هم عقیده بودند و شمار آن ها به هزار تن می رسید در خانه مروان حکم زندانی ساختند، بدون آن که آسیبی به آن ها برسد. (۵۴۳)

امیر مدینه پیراهن پاره پاره خود را برای یزید به شام فرستاد و در نامه ای به او نوشت: «به فریاد ما برسید! اهل مدینه قوم ما را از مدینه بیرون راندند». (۵۴۴)

یزید شب هنگام به مسجد

آمد و بر بالای منبر رفت و بانگ برآورد که ای اهل شام! عثمان بن محمّد - والی مدینه - به من نوشته است که اهل مدینه، بنی امیه را از شهر رانده اند. به خدا سوگند! اگر هیچ سرسبزی و آبادی وجود نداشته باشد برایم گواراتر از شنیدن این خبر است. (۵۴۵)

اعزام نیرو به مدینه

یزید ابتدا فردی به نام ضحاک بن قیس فهّری و سپس عمرو بن سعید اشّدق و پس از او عبیداللّه بن زیاد را برای انجام این مأموریت دعوت کرد، ولی هر کدام به شکلی از انجام این مأموریت سر باز زدند. (۵۴۶)

سرانجام این مأموریت متوجه شخصی به نام مسلم بن عقبه مُرّی شد و یزید او را به فرماندهی لشکری برای مقابله با اهل مدینه گماشت. او که پیرمردی مریض و دارای نود و اندی سال بود این مسؤولیت را پذیرفت. (۵۴۷)

منادیان حکومتی جار می زدند: «ای مردم! برای جنگیدن با مردم حجاز بسیج شوید و پول خود را دریافت کنید». هر کسی که آماده می شد در همان ساعت صد دینار به او می دادند. مدّتی نگذشت که حدود دوازده هزار نفر گرد آمدند. (۵۴۸) و بنا بر نقلی دیگر بیست هزار نفر سواره و هفت هزار نفر پیاده آماده شدند. یزید به هر کدام از سواره ها دویست دینار و برای هر کدام از پیاده های نظام صد دینار جایزه داد و به آنان امر کرد که به همراه مسلم بن عقبه حرکت کنند. (۵۴۹)

یزید قریب به نیم فرسخ با مسلم بن عقبه و لشکریان همراه بود و آنان را بدرقه می کرد. (۵۵۰)

در میان این لشکر مسیحیان شامی نیز دیده می شدند که برای جنگ با مردم مدینه آماده شده بودند. (۵۵۱)

یزید درباره مردم مدینه به

مسلم بن عقبه چنین سفارش کرد: «مردم مدینه را سه بار دعوت کن، اگر اجابت کردند چه بهتر و گرنه در صورتی که بر آنان پیروز شدی سه روز آنان را قتل عام کن، هر چه در آن شهر باشد برای لشکر مباح خواهد بود. اهل شام را از آنچه می خواهند با دشمن خود انجام دهند باز مدار. چون مدت سه روز بگذرد از ادامه قتل و غارت دست بردار و از مردم بیعت بگیر که برده و بنده یزید باشند! هر گاه از مدینه خارج شدی به سوی مکه حرکت کن.» (۵۵۲)

مسلم بن عقبه همراه لشکریان خود از وادی القری به سوی مدینه حرکت کرد و در محلی به نام «جُرف» که در سه میلی مدینه واقع شده اردو زد. (۵۵۳)

از طرف دیگر، مردم مدینه دیری بود که از حرکت لشکر شام اطلاع یافته و برای مقابله و دفاع آماده شده بودند.

با نزدیک شدن لشکر شام به مدینه، عبدالله بن حنظله در مسجد النبی صلی الله علیه و آله مردم را به نزد منبر پیامبر صلی الله علیه و آله فرا خواند و از آنان خواست هر کدام با او همراهند تا پای جان با او بیعت کنند، مردم نیز تا پای جان با او بیعت نمودند.

عبدالله بر منبر قرار گرفت و پس از حمد خداوند و بیان مطالبی گفت: «ای مردم مدینه! ما قیام نکردیم مگر به خاطر این که یزید مردی زناکار، خمار و بی نماز است و تحمّل حکومت او مایه نزول عذاب الهی است ...» (۵۵۴)

درگیری لشکر شام و قوای مدینه

قوای مدینه از خندقی که از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله باقی مانده بود استفاده کردند. و بعید می دانستند که لشکر

شام از قسمت ناهموار و سنگلاخی شهر مدینه که در شرق واقع شده است حمله را آغاز کنند، و یا در صورت آغاز جنگ از آنجا کاری از پیش ببرند. ولی لشکر شام از همان منطقه به مردم مدینه حمله کرد. قوای مدینه سرسختانه مقاومت کردند و نبرد از صبح تا ظهر ادامه یافت.

عبدالله بن حنظله به یکی از غلامانش گفت: مرا از پشت سر محافظت کن تا نماز گزارم. عبدالله نمازش را خواند (۵۵۵) و به نبرد با شامیان ادامه داد.

مسلم بن عقبه برای ورود به مدینه از مروان کمک خواست. او نیز به سمت مدینه حرکت کرد تا به قبیله بنی حارثه رسید. یکی از مردان آن قبیله را که قبلاً شناسایی کرده بود فراخواند و طی گفت و گوی محرمانه به وی وعده احسان و جایزه داد تا راهی برای نفوذ به مدینه نشان دهد. آن مرد فریب خورد و راهی را از جانب محله بنی الاشهل به مروان نشان داد و شامیان از همان راه به داخل مدینه نفوذ کردند. (۵۵۶)

مبارزان و مدافعان خط مقدم مردم مدینه ناگهان صدای تکبیر و ضجه را از داخل مدینه شنیدند و پس از زمان نه چندان طولانی متوجه هجوم لشکر شام از پشت سر خود شدند. بسیاری از آنان جنگ را رها کرده و به خاطر دفاع از زن و فرزند خود به مدینه بازگشتند. (۵۵۷)

شامیان به هر سو حمله می بردند و اهل مدینه را می کشتند. آنان با کشتن عبدالله بن حنظله مقاومت باقی مانده مردم مدینه را در هم شکسته و بر کل مدینه تسلط یافتند.

قتل و غارت اهل مدینه

ابن قتیبه می نویسد: «ورود لشکر شام در بیست و هفتم ماه

ذی الحجه ۶۳ هـ. ق اتفاق افتاد و تا دمیدن هلال ماه محرم، مدینه به مدت سه روز در چنگال سپاه شام غارت شد. (۵۵۸)

مسلم بن عقبه چنان که یزید بن معاویه گفته بود به لشکر شام پس از تصرف مدینه، گفت: «دست شما باز است، هرچه می خواهید انجام دهید! سه روز مدینه را غارت کنید». (۵۵۹)

بدین ترتیب شهر مدینه بر لشکریان شام مباح شد و در معرض تاراج و بهره برداری همه جانبه آنان قرار گرفت، و هیچ زن و مردی در مسیر آنان از گزند و آسیب ایمنی نیافت. مردم کشته می شدند و اموالشان به غارت می رفت. (۵۶۰)

ناگوارتر از قتل و غارت شامیان نسبت به مردم مدینه و باقی مانده نسل صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و مهاجر و انصار، اقدام لشکر حریص و بی مبالات شام به هتک ناموس اهل مدینه بود.

در هجوم شامیان به خانه های مدینه، هزاران زن هتک حرمت شدند، هزاران کودک زاییده شد که پدرانشان معلوم نبود. از این رو آنان را اولاد الحرّه می نامیدند. (۵۶۱)

کوچه های مدینه از اجساد کشته شدگان پر و خون ها تا مسجد پیامبر بر زمین ریخته شده بود. (۵۶۲) کودکان در آغوش مادران محکوم به مرگ شده (۵۶۳) و صحابه پیر پیامبر صلی الله علیه و آله مورد آزار و بی حرمتی قرار می گرفتند. (۵۶۴)

شدت کشتار به حدی بود که از آن پس مسلم بن عقبه را به خاطر زیاده روی در کشتن مردم «مُسرف بن عقبه» نامیدند. اهل مدینه از آن پس لباس سیاه پوشیدند و تا یک سال صدای گریه و ناله از خانه های آنان قطع نشد. (۵۶۵)

ابن قتیبه نقل می کند: «در روز حرّه از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله هشتاد مرد کشته شد. و بعد از

آن از بدری ها کسی باقی نماند. و از قریش و انصار هفتصد نفر به قتل رسیدند. و از سایر مردم از موالی و عرب و تابعین ده هزار نفر به قتل رسیدند». (۵۶۶)

سیوطی می نویسد: «در سال ۶۳ ه. ق اهل مدینه بر یزید خروج کرده و او را از خلافت خلع نمودند. یزید لشکر انبوهی را به سوی آنان فرستاد و دستور داد آن ها را به قتل رسانده و پس از آن به طرف مکه حرکت کرده و ابن زبیر را به قتل برسانند. لشکر آمدند. و واقعه حَرّه در مدینه طیبه اتفاق افتاد. و نمی دانی که واقعه حَرّه چه بود؟ حسن یک بار نقل کرد که به خدا سوگند! هیچ کس در آن واقعه نجات نیافت. در آن واقعه جماعت بسیاری از صحابه و از دیگران به قتل رسیدند و مدینه غارت شد و از هزار دختر باکره ازاله بکارت شد پس «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من أخاف أهل المدينة أخافه الله وعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين»؛ «هر کس اهل مدینه را بترساند خداوند او را خواهد ترسانید و لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر او باد.» این حدیث را مسلم روایت کرده است». (۵۶۷)

ابن قتیبه می نویسد: «مسلم بن عقبه هنگامی که از جنگ و غارت با اهل مدینه فارغ شد، در نامه ای به یزید چنین نوشت: «السلام عليك يا امير المؤمنين ... من نماز ظهر را نخواندم جز در مسجد آنان بعد از کشتن فجیع و به غارت بردن عظیم ... فرار کننده را دنبال کرده و مجروحان را خلاص کردیم. و سه بار خانه هایشان را غارت

نمودیم؛ همان گونه که امیرالمؤمنین دستور داده بود...» (۵۶۸).

سبط بن جوزی از مدائنی در کتاب «حرّه» از زهری نقل کرده که گفت: «در روز حرّه از بزرگان قریش و انصار و مهاجران و سرشناسان و از موالی هفتصد نفر به قتل رسیدند. و تعداد کسانی که از بردگان و مردان و زنان به قتل رسیدند، ده هزار نفر بود. چنان خونریزی شد که خون ها به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و روضه و مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله پر از خون شد.

مجاهد می گوید: مردم به حجره رسول خدا صلی الله علیه و آله و منبر او پناه بردند؛ ولی شمشیرها بود که بر آنان وارد می شد. مدائنی از ابن قره و او از هشام بن حسان نقل کرده که گفت: هزار زن بدون شوهر بعد از واقعه حرّه بچه دار شدند. و شخص دیگری نقل کرده که ده هزار زن بعد از واقعه حرّه بدون شوهر بچه دار شدند. (۵۶۹)

اعدام شدگان

مسلم بن عقبه پس از استیلا بر مردم مدینه برخی از چهره های سرشناس و مؤثر در قیام مدینه را احضار کرد و طی محاکمه های ویژه، آنان را محکوم به اعدام نمود. ویژگی این محاکمات از این رو است که مسلم از احضار شدگان می خواست تا آنان به عنوان این که برده و بنده یزید باشند، با وی بیعت کنند. (۵۷۰)

چهره های معروف این رخداد اسفبار عبارتند از:

۱ - ابوبکر بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب. (۵۷۱)

۲ - دو فرزند از زینب دختر امّ سلمه. (۵۷۲)

۳ - ابوبکر بن عبیدالله بن عبدالله بن عمر بن خطاب. (۵۷۳)

۴ - معقل بن سنان (یکی از پرچمداران پیامبر صلی الله علیه و آله در فتح مکه). (۵۷۴)

۵ - فضل بن

عباس بن ربیعہ بن حارث بن عبدالمطلب. (۵۷۵)

۶ - ابوسعید خدری (از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله که در دوازده غزوه همراه پیامبر بود). (۵۷۶)

۷ - عبدالله بن مطیع. (۵۷۷)

۸ - انکار امر یزید به خراب کردن کعبه

اشاره

ابن تیمیه می گوید: «و درباره پادشاهان مسلمین از بنی امیه و بنی عباس و نایبان آنان، شکی نیست که هیچ یک از آنان قصد اهانت به کعبه را نداشتند؛ نه نایب یزید و نه نایب عبدالملک حجاج بن یوسف و نه غیر از این دو نفر، بلکه عموم مسلمین کعبه را تعظیم می کردند. آری مقصود آنان محصور کردن ابن زبیر بود. و به منجیق بستن هم به جهت او بود نه کعبه. و یزید کعبه را خراب نکرد و قصد سوزاندن آن را نیز نداشت، نه او و نه نایبان او، و این مورد اتفاق مسلمانان است، و این فرزند زبیر بود که کعبه را خراب نمود...». (۵۷۸)

پاسخ

ابن اثیر در کتاب «الکامل فی التاریخ» می نویسد: «چون مسلم بن عقبه در جنگ با اهل مدینه و غارت آن فارغ شد، با افرادی که همراه او بود به طرف مکه حرکت کرد تا با ابن زبیر مقابله کند ... چون به مثلث رسید مرگ او را فرا گرفت ... بعد از آن، حصین لشکر را به طرف مکه حرکت داد. چون به مکه رسیدند در آنجا اقامت کردند و بقیه محرم و صفر و سه روز از ماه ربیع الاول را با فرزند زبیر و طرفدارانش جنگیدند، در این اثناء خانه خدا را به منجیق بسته و آن را به آتش کشیدند...». (۵۷۹)

ابن قتیبہ در کتاب «الامامہ و السیاسہ» می نویسد: «لشکر حصین بن نمیر حرکت کرد تا به مکه رسید. عده ای اسب سوار را فرستاد تا پایین مکه را به دست گیرند. در آنجا وسایل جنگی و منجیق ها را نصب نمودند و به لشکریان خود دستور داد تا

روزی ده هزار صخره به طرف مکه رها کنند». (۵۸۰)

سیوطی در کتاب «تاریخ الخلفاء» از ذهبی نقل می کند: «چون یزید با اهل مدینه آن عمل را انجام داد... لشکر حرّه به جهت جنگ با فرزند زبیر به طرف مکه حرکت کرد... چون به آنجا رسیدند، فرزند زبیر را محاصره کرده، با او به قتال برآمده و او را با منجنیق سنگ باران نمودند... از شرارت و شعله آتش آنان پرده های کعبه و سقف آن و... سوخت...». (۵۸۱)

کلمات علمای اهل سنت درباره یزید

اکثر علمای اهل سنت یزید بن معاویه را به خاطر کشتن امام حسین علیه السلام و جنایات دیگرش شدیداً مورد طعن و سرزنش قرار داده اند؛

۱ - آلوسی می گوید: «هر کسی که بگوید: یزید با این عملش معصیت نکرده و لعنش جایز نیست، باید در زمره انصار یزید قرار گیرد». (۵۸۲)

۲ - ابن خلدون می گوید: «غلط کرده ابن العربی مالکی که می گوید: حسین به شمشیر جدش کشته شد. آن گاه بر فسق یزید ادّعی اجماع می کند». (۵۸۳)

۳ - تفتازانی می گوید: «رضایت یزید به کشتن حسین و خوشحالی او به آن و اهانت اهل بیت علیهم السلام از متواترات معنوی است». (۵۸۴)

۴ - جاحظ می گوید: «جنایاتی که یزید مرتکب آن شد؛ از قبیل: کشتن حسین، به اسارت بردن اهل بیتش، چوب زدن به دندان ها و سر مبارک حضرت، ترساندن اهل مدینه، خراب کردن کعبه، همگی دلالت بر قساوت و غلظت و نفاق و خروج او از ایمان دارد. پس او فاسق و ملعون است و هر کس که از دشنام دادن ملعون جلوگیری کند خودش ملعون است». (۵۸۵)

۵ - دکتر طه حسین نویسنده مصری می گوید: «گروهی گمان می کنند که یزید از کشته شدن حسین علیه السلام با این وضع فجیع،

تبری جسته و گناه این عمل را به گردن عیدالله انداخت، اگر چنین است چرا عیدالله را ملامت نکرد؟ چرا او را عقاب نکرد؟
چرا او را از ولایت عزل نکرد؟» (۵۸۶)

۹- تمجید از یزیدیه

ابن تیمیه با طایفه غلات از یزیدیه، ارتباط تنگاتنگی داشته که شک و تردید انسان را از این جهت برانگیخته و سؤال ها را در ذهن انسان نسبت به نصب و عداوت او به اهل بیت علیهم السلام بیشتر می کند و می تواند مهر تأییدی بر نصب و عداوت او نسبت به اهل بیت پیامبر علیهم السلام بلکه خود پیامبر صلی الله علیه و آله باشد.

طایفه ای از یزیدیه هستند که در حق یزید غلو می کنند و منسوب به شیخ عدی بن مسافر اموی می باشند. اینان فرقه ای از غلاتند که اجماع مسلمانان بر کفر و خروج آنان از اسلام است؛ زیرا صفت الوهیت به شیطان و نبوت به یزید داده اند.

ابن تیمیه معاصر این طایفه بوده است. او در نامه ای که به اتباع این فرقه داشته، می گوید: «از احمد بن تیمیه به هر کسی که از مسلمانان منسوب به سنت و جماعت و منسوبین به جماعت شیخ عارف مقتدی ابوالبرکات عدی بن مسافر اموی و هر کس که پیرو اوست و این نامه به او می رسد می باشد، خداوند شما را به پیمودن راهش موفق گرداند... درود و رحمت خدا و برکات او بر شما باد!» (۵۸۷)

۱۰- دفاع از خوارج

ابن تیمیه در دفاع از خوارج می گوید: «... خوارج از بزرگ ترین مردم از حیث نماز و روزه و قرائت قرآن می باشند که دارای لشکر و لشکرگاه بودند. آنان متدین به دین اسلام در باطن و ظاهرند.» (۵۸۸)

او می گوید: «خوارج از رافضه راستگوتر و دین دارتر و باورع ترند، بلکه خبر نداریم که خوارج عمداً دروغ بگویند، بلکه آنان راستگوترین مردمند.» (۵۸۹)

او هم چنین می گوید: «خوارج عاقل تر و راستگوتر و بیشتر دنبال کننده حقتند از رافضه... بسیاری از رهبران رافضه و عامه آنان

پاسخ این جملات را در پاسخ اشکال بعد خواهیم داد.

۱۱ - دفاع از قاتلین حضرت علی علیه السلام

توضیح

ابن تیمیه می گوید: «و اما علی؛ پس شکی نیست که همراه با او طایفه ای از سابقین همچون سهل بن حنیف و عمار بن یاسر جنگیدند، ولی کسانی که همراه با او جنگ نکردند برتر بودند... وانگهی آن کسانی که با او جنگ و ستیز کردند هرگز خوار نشدند، بلکه همیشه و دائماً یاری شده، کشورها را فتح و با کافران می جنگیدند... و لشکری که همراه معاویه می جنگیدند هرگز خوار نشدند، بلکه حتی در جنگ با علی، پس چگونه ممکن است که پیامبر صلی الله علیه و آله گفته باشد: «بار خدایا! خار کن هر کس که او را خوار کند»، بلکه شیعیان همیشه خوار و مغلوب بوده اند...». (۵۹۱)

و نیز می گوید: «کسانی که با او به قتال برآمدند از این خالی نیست که یا معصیت کارند و یا مجتهد و به خطا رفته یا به واقع رسیده. به هر تقدیر، این کار از آنان ضرر به ایمانشان وارد نمی کند و مانع از دخول در بهشت نمی شود». (۵۹۲)

پاسخ

کسی که کلمات و سخنان صحابه را در لابه لای کتاب ها بررسی می کند پی می برد که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را مأمور به نصرت و یاری امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام در تمام جنگ ها کرده است. حضرت صلی الله علیه و آله به اصحابش دستور داده تا با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگند. اینک به برخی از این کلمات اشاره می کنیم:

۱ - ابوسعید خدری می گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را امر به قتال با ناکثین و قاسطین و مارقین نمود. عرض کردیم: ای رسول خدا! ما را به قتال با این افراد دعوت نمودی، همراه با چه کسی با این افراد

بجنگیم؟ پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «همراه با علی بن ابی طالب». (۵۹۳)

۲ - ابوالیقظان عمار بن یاسر می گوید: «رسول خدا صلی الله علیه وآله مرا امر کرد تا با ناکثین و مارقین و قاسطین بجنگم». (۵۹۴)

و نیز روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «ای علی! زود است که تو را گروه ظالم به قتل برساند؛ درحالی که تو برحقّی، پس هر کس تو را در آن روز یاری نکند از من نیست». (۵۹۵)

۳ - خلید عصری می گوید: از امیرالمؤمنین علیه السلام در روز نهروان شنیدم که می فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه وآله مرا امر کرد تا با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگم». (۵۹۶)

۴ - ابویوب انصاری در عصر خلافت عمر بن خطاب می گفت: «رسول خدا صلی الله علیه وآله امر به قتال با ناکثین و قاسطین و مارقین نموده است». (۵۹۷)

۵ - عبدالله بن مسعود می گوید: «رسول خدا صلی الله علیه وآله علی علیه السلام را دستور داد تا با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگد». (۵۹۸)

۶ - علی بن ربیعہ والبی می گوید: «از علی علیه السلام شنیدم که می فرمود: پیامبر صلی الله علیه وآله با من عهد و پیمان بست تا بعد از او با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگم». (۵۹۹)

۷ - ابوسعید مولی رباب می گوید: از علی علیه السلام شنیدم که می فرمود: «من به قتال با ناکثین و قاسطین و مارقین امر شده ام». (۶۰۰)

۸ - سعد بن عبادہ می گوید: علی علیه السلام به من فرمود: «به من دستور داده شده تا با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگم». (۶۰۱)

۹ - انس بن مالک از پدرش از امام علی علیه السلام نقل کرده که فرمود: «مأمور شده ام با سه دسته بجنگم: ناکثین و قاسطین و مارقین». (۶۰۲)

۱۰ - عبدالله بن مسعود

می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجره خود خارج شد و به طرف منزل ام سلمه رفت. علی علیه السلام آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای ام سلمه! به خدا سوگند! این شخص بعد از من با ناکثین و قاسطین و مارقین خواهد جنگید». (۶۰۳)

۱۱ - ابورافع می گوید: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «زود است که بین تو و بین عایشه امری اتفاق افتد. حضرت عرض کرد: من، ای رسول خدا؟! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری. باز حضرت عرض کرد: من؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری. حضرت عرض کرد: ای رسول خدا! من شقی ترین آن هایم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هرگز، ولی هنگامی که چنین اتفاقی افتاد او (عایشه) را به مأمنش باز گردان. (۶۰۴)

ابن ابی الحدید می گوید: «از پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت شده که خطاب به علی علیه السلام فرمود: «تقاتل بعدی الناکثین والقاسطین و المارقین»؛ (۶۰۵) «تو بعد از من با ناکثین و قاسطین و مارقین قتال خواهی کرد.»

می دانیم که مقصود از «ناکثین» عهدشکنان؛ یعنی اصحاب جمل و عایشه هستند. و مقصود از «قاسطین» ظالمان؛ یعنی همان اصحاب صفین و پیروان معاویه می باشند. و مقصود از «مارقین» خارج شوندگان از دین، همان خوارج و اصحاب نهروان است.

۱۲ - دفاع از ابن ملجم

اشاره

ابن تیمیه می گوید: «آن کسی که علی را کشت، نماز به جای می آورد و روزه می گرفت و قرائت قرآن می کرد. علی را به اعتقاد این که خدا و رسولش کشتن او را دوست دارند، به قتل رسانید...» (۶۰۶)

او در جایی دیگر ابن ملجم را از عابدترین مردم معرفی کرده است. (۶۰۷)

پاسخ

سخن ابن تیمیه در حالی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث صحیح السند (۶۰۸) ابن ملجم را با تعبیر «اشقی الناس» شقی ترین مردم توصیف کرده است، همان گونه که قرآن همین تعبیر را درباره قاتل شتر صالح در میان قوم ثمود به کار برده است.

این مضمون را ابن ابی حاتم، ابن مردویه، بغوی، ابونعیم، طبرانی و سیوطی از این افراد در «در المنثور» در ذیل آیه شریفه: «إِذِ ابْتِغَتْ أَشْقَاهَا» و ابن البر و ابن اثیر در ترجمه امام علی علیه السلام از کتاب «الاستیعاب» و در «اسد الغابه» و طحاوی در «مشکل الآثار» و دیگران درباره ابن ملجم نقل کرده اند. (۶۰۹)

۱۳ - دفاع از بنی امیه

ابن تیمیه از بنی امیه بسیار دفاع کرده و آنان را مدح نموده است. او می گوید: «همانا بنی امیه متولّی جمیع اراضی اسلام شدند و دولت در زمان آنان عزیز بود». (۶۱۰)

او نیز می گوید: «سنت قبل از دولت بنی عباس ظاهرتر بود تا دولت آنان...؛ زیرا در دولت بنی عباس بسیاری از شیعه و دیگران از اهل بدعت وارد شده بودند». (۶۱۱)

او هم چنین در جایی دیگر نزول آیه: «وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ» را در شأن بنی امیه انکار کرده و این گونه تفسیر را از تحریفات شیعه در قرآن بر شمرده است. (۶۱۲)

پاسخ

تفسیر «شجره ملعونه» به بنی امیه از بسیاری از اهل سنت وارد شده است؛ از قبیل: حاکم نیشابوری، (۶۱۳) خطیب بغدادی، (۶۱۴) فخر رازی، (۶۱۵) خازن، (۶۱۶) و سیوطی. (۶۱۷) بلکه طبق قول ابی الفداء این تفسیر مورد اجماع مفسرین است. (۶۱۸)

چنان که مطابق برخی از روایات، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مروان و پدرش را به طور خصوص لعن کرده است. (۶۱۹)

سلسله کتاب های پیرامون وهابیت

۱ - شناخت سلفی ها (وهابیان)

۲ - ابن تیمیه، مؤسس افکار وهابیت ۳ - خدا از دیدگاه وهابیان ۴ - مبانی اعتقادی وهابیت ۵ - موارد شرک نزد وهابیان ۶ - توسل ۷ - زیارت قبور

۸ - برپایی مراسم جشن و عزا

پی نوشت ها

۱ تا ۱۴۰

۱) تذکره الحفاظ، ج ۴، ص ۱۴۹۶؛ الوافی بالوفیات، ج ۷، ص ۱۵؛ شذرات الذهب، ج ۶، ص ۸۰.

۲) ابن تیمیه، حیات و عقاید، ص ۵۷.

۳) البدایه و النهایه، ج ۱۴، ص ۴.

۴) البدایه و النهایه، ج ۱۴، ص ۵۲.

(۵) المنهل الصافی و المستوفی بعد الوافی، ص ۳۴۰.

(۶) مرآة الجنان، ج ۴، ص ۲۷۷.

(۷) الکامل فی التاریخ، ج ۱۲، ص ۳۵۸.

(۸) جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب «وہایت، مبانی فکری و کارنامہ عملی»

تألیف دانشمند فرزانه و فقیہ توانا حضرت آیت اللہ سبحانی، ص ۲۱ - ۲۴.

و جهت آگاهی از جنایات مغول و روابط آنان با صلیبیون بر ضد اسلام، رجوع شود به کتاب «تاریخ مغول» اثر محقق توانمند آقای عباس اقبال آشتیانی، ص ۱۹۱ و ۱۹۷ و ۲۲۶ به بعد.

(۹) البدر الطالع، ج ۲، ص ۲۶۰.

(۱۰) سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

(۱۱) سوره حجرات، آیه ۱۰.

(۱۲) مجموعه الرسائل و المسائل، ج ۱، ص ۶۰.

(۱۳) التوسل و الوسیلة، ص ۱۵۶.

(۱۴) الهدیه الستیة، ص ۴۰.

(۱۵) زیارة القبور، ص ۱۷ و ۱۸.

(۱۶) اقتضاء الصراط المستقیم، ص ۲۹۳ و ۲۹۵.

(۱۷) مجموعه الرسائل و المسائل، ج ۱، ص ۱۷.

(۱۸) الفتاوی، ج ۵، ص ۱۹۲.

(۱۹) رحله ابن بطوطه، ص ۹۵؛ الدرر الكامنه، ابن حجر عسقلانی، ج ۱، ص ۱۵۴.

(۲۰) منهاج السنه، ج ۵، ص ۱۰۱ و ۱۰۲، ج ۷، ص ۲۱۵.

(۲۱) منهاج السنه، ج ۳، ص ۴۵۶.

٢٢) منهاج السنه، ج ٧، ص ١٧٨.

(٢٣)

همان، ج ٥، ص ٥١١.

(٢٤) منهاج السنه، ج ٧، ص ٥١٥.

(٢٥) همان ص ٥٣.

(٢٦) منهاج السنه، ج ٧، ص ٩٦.

(٢٧) همان، ص ٤٠٠.

(٢٨) پيشين، ج ٥، ص ٣٩٦.

(٢٩) همان، ج ٦، ص ٣٠٠ و ٣٠٥ و ٣١٩ و ٣٢٦ و ٣٦٢.

(٣٠) منهاج السنه، ج ٧، ص ٢٩٩.

(٣١) الفرقان بين الاولياء الرحمن و اولياء الشيطان، ابن تيميه، ص ٧٠.

(٣٢) همان، ص ٥٧.

(٣٣) الزياره، ص ٢٣ و ٣٤.

(٣٤) سلسله الاحاديث الصحيحه، حديث ١٧٥٠.

(٣٥) تفسير ابن تيميه معروف به تفسير كبير، ج ١، ص ٢٥٣.

(٣٦) سوره آل عمران، آيه ٧.

(٣٧) ر.ك: الوافي بالوفيات، صفدى، ج ٧، ص ٢٠؛ تفسير قرطبي، ج ٧، ص ٣٣٨.

(٣٨) مقدمه كتاب اصول التفسير، ابن تيميه.

(٣٩) منهاج السنه، ج ١، ص ٤٧٤.

(٤٠) زياره القبور، ص ١٥٦.

(٤١) الهديه السنيه، ص ٤٠.

(٤٢) زياره القبور، ص ١٧ و ١٨.

- (٤٣) منهاج السنه، ج ٢، ص ٤٣٥ - ٤٣٧.
- (٤٤) اقتضاء الصراط المستقيم، ص ٢٩٣ - ٢٩٥.
- (٤٥) الفتاوى، ج ٥، ص ١٩٢.
- (٤٦) تفسير سوره نور، ابن تيميه، ص ١٧٨ و ١٧٩.
- (٤٧) السلفيه، ص ١٣٤.
- (٤٨) سوره قلم، آيه ٤٢.
- (٤٩) تفسير طبرى، مجلد ٥، جزء ٨، ص ٢٠١ و ٢٠٢.
- (٥٠) سوره ذاريات، آيه ٤٧.
- (٥١) تفسير طبرى، ج ٢٧، ص ٧.
- (٥٢) منهاج السنه، ج ٤، ص ١٠٤.
- (٥٣) ر.ك: سلسله الاحاديث الصحيحه، البانى، ج ٥، ص ٢٦١.
- (٥٤) ر.ك: سلسله الاحاديث الصحيحه، البانى، ج ٥، ص ٢٦١ - ٢٦٤.
- (٥٥) وفاء الوفاء، ج ٤، ص ١٣٧٦.
- (٥٦) منهاج السنه، ج ٥، ص ١٧٥.
- (٥٧) همان، ص ١٦٣.
- (٥٨) همان، ج ١، ص ٣٨.
- (٥٩) الحقائق الجليله، ص ٣١ و ٣٢.
- (٦٠) مرآه الجنان، ج ٤، ص ٢٧٧.
- (٦١) دفع شبهه من شبه و تمرّد، ص ٢١٦.
- (٦٢) الدرر الكامنه، ج ٤، ص ٣٠٨.

- اتحاف الساده المتقين، ج ۱، ص ۱۰۶.
- (۶۴) الدرر الكامنه، ج ۱، ص ۱۵۰.
- (۶۵) المقالات السنیه، ص ۴۳ به نقل از او.
- (۶۶) همان، به نقل از ابن حجر.
- (۶۷) منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۲۲.
- (۶۸) كنز العمال، ج ۶، ص ۴۰۷.
- (۶۹) مسند احمد، ج ۱، ص ۳ و ۱۵۱.
- (۷۰) سوره نور، آیه ۱۲.
- (۷۱) منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۲۲ - ۱۳۰.
- (۷۲) سوره تحریم، آیه ۶.
- (۷۳) سوره زمر، آیه ۱۵؛ سوره شوری آیه ۴۵.
- (۷۴) صحیح بخاری.
- (۷۵) همان، ج ۵، ص ۲۲، باب مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام.
- (۷۶) كنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۲۸.
- (۷۷) كنز العمال، ج ۶، ص ۴۰۷.
- (۷۸) منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۲۲ - ۱۳۰.
- (۷۹) تفسیر كشاف، زمخشری، ج ۱، ص ۳۶۹؛ تفسیر مراغی، ج ۳، ص ۱۷۵.
- (۸۰) منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۲۲ - ۱۳۰.
- (۸۱) منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۲۲ - ۱۳۰.
- (۸۲) حاشیه شیخ زاده بر تفسیر بیضاوی، ج ۱، ص ۶۳۴.

٨٣) درّ المنثور، ج ٢، ص ٢٣٠ و ٢٣١.

٨٤) منهاج السنه، ج ٣، ص ٤.

٨٥) مسند احمد، ج ٦، ص ٢٩٢.

٨٦) سوره نساء، آيه ٢٧.

٨٧) منهاج السنه، ج ٤، ص ٢٠.

٨٨) منهاج السنه، ج ٤، ص ٢١.

٨٩) منهاج السنه، ج ٧، ص ١٣٩ - ١٤٣.

٩٠) همان.

٩١) منهاج السنه، ج ٧، ص ١٣٩ - ١٤٣.

٩٢) منهاج السنه، ج ٤، ص ٥ و ٦.

٩٣) لسان العرب، ج ١٥، ص ٤٠٧.

٩٤) منهاج السنه، ج ٤، ص ٢٥ - ٢٧.

٩٥) تفسير قرطبي، ج ١٦، ص ١.

٩٦) البحر المحيط، ج ٧، ص ٥٠٧.

٩٧) فتح القدير، ج ٤، ص ٥٢٤.

٩٨) روح المعاني، ج ٢٥، ص ١٠.

٩٩) جامع البيان، ج ٢٠، ص ٨٦.

١٠٠) تفسير قرطبي، ج ١٠،

- (۱۰۱) اتقان سیوطی ج ۱ ص ۱۶.
- (۱۰۲) تفسیر قرطبی، ج ۱۲، ص ۱.
- (۱۰۳) منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۵ - ۲۷.
- (۱۰۴) تفسیر کشاف، زمخشری، ج ۴، ص ۲۱۹ و ۲۲۰.
- (۱۰۵) التفسیر الکبیر، ج ۲۷، ص ۱۶۷.
- (۱۰۶) البحر المحیط، ج ۷، ص ۵۱۶.
- (۱۰۷) تفسیر نیشابوری در حاشیه تفسیر طبری، ج ۲۵، ص ۳۳.
- (۱۰۸) تفسیر ابوالسعود، ج ۸، ص ۳۰.
- (۱۰۹) منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۵ - ۲۷.
- (۱۱۰) سوره شعراء، آیه ۱۰۷ و ۱۰۹.
- (۱۱۱) سوره هود، آیه ۵۱.
- (۱۱۲) سوره شعراء، آیه ۱۴۳ - ۱۴۵.
- (۱۱۳) سوره سبأ، آیه ۴۷.
- (۱۱۴) [سوره فرقان، آیه ۵۷].
- (۱۱۵) منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۰۴.
- (۱۱۶) منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۰۴.
- (۱۱۷) دراسات اللیب فی الاسوه الحسنه بالحیب، ص ۲۳۱ - ۲۳۷.
- (۱۱۸) شرح المقاصد، ج ۲، ص ۲۲۱.
- (۱۱۹) نیل الاوطار، ج ۲، ص ۳۲۸.

- (١٢٠) ذخائر العقبي، ص ١٦.
- (١٢١) صحيح سنن الترمذى، ج ٣، ص ٥٤٣، ح ٣٧٨٨.
- (١٢٢) صحيح الجامع الصغير، ج ١، ص ١٤٢، ح ٢٤٥٧.
- (١٢٣) المطالب العالیه، ج ٤، ص ٦٥، ح ٣٩٧٢.
- (١٢٤) الصواعق المحرقة، ج ٢، ص ٤٢٨.
- (١٢٥) اتحاف الخيره المهره، ج ٩، ص ٢٧٩.
- (١٢٦) المعرفه و التاريخ، ج ١، ص ٥٣٦.
- (١٢٧) ينابيع الموده، ج ١ ص ١٢٠، رقم ٤٥.
- (١٢٨) مختصر التحفه، ص ٥٢.
- (١٢٩) كنز العمال، ج ١، ص ٣٧٩، ح ١٦٥٠.
- (١٣٠) مسند على عليه السلام، ص ١٩٢، ح ٦٠٥٠.
- (١٣١) صحيح صفه صلاه النبى صلى الله عليه وآله، ص ٢٩.
- (١٣٢) مستدرک حاکم، ج ٣، ص ١١٨، ٤٥٧٦.
- (١٣٣) تفسير ابن كثير، ج ٤، ص ١٢٢.
- (١٣٤) البدايه و النهايه، ابن كثير، ج ٥، ص ٢٢٨.
- (١٣٥) مجمع الزوائد، ج ١، ص ١٧٠.
- (١٣٦) محاسن التأويل، ج ١٤، ص ٣٠٧.
- (١٣٧) جواهر العقدين، ص ٢٣٦.
- (١٣٨) تهذيب اللغه، ج ٢،

ص ٢٦٤.

(١٣٩) منهاج السنه، ج ٧، ص ٣١٩.

(١٤٠) سلسله الاحاديث الصحيحه، ح ١٧٥٠.

٢٩٠ تا ١٤١

(١٤١) منهاج السنه، ج ٧، ص ٥٥.

(١٤٢) مسند احمد، ج ١، ص ١١٨ و ١١٩ و ١٥٢.

(١٤٣) سنن نسائي، ج ٥، ص ١٣٢ و ١٣٤ و ١٣٦ و ١٥٤.

(١٤٤) المصنف، ج ٦، ص ٣٦٦ و ٣٦٨.

(١٤٥) صحيح ابن حبان، ج ١٥، ص ٣٧٦.

(١٤٦) المعجم الكبير، ج ٥، ص ١٦٦؛ المعجم الصغير، ج ١، ص ١١٩.

(١٤٧) مسند بزار، ج ٢، ص ١٣٣ و ٢٣٥ و ج ٣، ص ٣٥.

(١٤٨) المختاره، ج ٢، ص ١٠٥ و ١٠٦.

(١٤٩) مستدرک حاکم، ج ٣، ص ١١٨.

(١٥٠) السنه، ج ٢، ص ٥٦٦.

(١٥١) سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٤٥.

(١٥٢) سلسله الاحاديث الصحيحه، ج ٤، ص ٣٤٦.

(١٥٣) لسان الميزان، ج ٦، ص ٣١٩.

(١٥٤) منهاج السنه، ج ٧، ص ٣٥٩ - ٣٦١.

(١٥٥) الجامع الصحيح، ج ٥، ص ٦٣٨.

(١٥٦) خصائص امير المؤمنين عليه السلام، ص ٣.

۱۵۷) تاریخ امام علی علیه السلام از تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۱۱۷.

۱۵۸) مسند احمد، ج ۱، ص ۲۳۰.

۱۵۹) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴.

۱۶۰) منتخب کنز العمال در حاشیه مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۴۵.

۱۶۱) شرح المواهب اللدئیه، ج ۱، ص ۲۷۳.

۱۶۲) فتح الباری فی شرح صحیح بخاری، ج ۷، ص ۲۱۷.

۱۶۳) منهاج السنه، ج ۲، ص ۲۰۴.

۱۶۴) همان، ص ۲۰۸.

۱۶۵) الخصائص الكبرى، ج ۲، ص ۱۴۰.

۱۶۶) لفظ الآلی، ص ۲۲۲ و ۲۲۳؛ فیض القدير، ج ۶، ص ۳۶۶.

۱۶۷) الاستیعاب در حاشیه الاصابه، ج ۲، ص ۴۸۱.

۱۶۸) فتح الباری، ج ۱، ص ۵۴۳.

۱۶۹) صحیح بخاری، کتاب الصلاه، باب التعاون فی بناء المسجد.

۱۷۰) صحیح بخاری، کتاب الجهاد و السیر، باب مسح الغبار.

۱۷۱) الاحسان بترتیب صحیح ابن حبان،

ج ٩، ص ١٠٥.

(١٧٢) همان، ج ٨، ص ٢٦٠ و ج ٩، ص ١٠٥.

(١٧٣) فتح الباری، ج ١٣، ص ٨٥ و ٨٦.

(١٧٤) منهاج السنه، ج ٣، ص ٩.

(١٧٥) همان، ج ٤، ص ١٠٤.

(١٧٦) سنن ترمذی، کتاب المناقب، باب مناقب علی بن ابی طالب.

(١٧٧) خصائص امیر المؤمنین علیه السلام، ص ٧٨؛ مسند احمد، ج ٤، ص ٤٣٧؛ فضائل الصحابه، ج ٣، ص ٦٠٥.

(١٧٨) الاحسان بترتیب صحیح ابن حبان، ج ٩، ص ٤٢.

(١٧٩) مستدرک حاکم، ج ٣، ص ١١٠.

(١٨٠) الاصابه، ج ٢، ص ٥٠٩.

(١٨١) الثقات، ج ٦، ص ١٤٠.

(١٨٢) منهاج السنه، ج ٤، ص ١٠٤.

(١٨٣) سلسله الاحادیث الصحیحه، ح ٢٢٢٣.

(١٨٤) منهاج السنه، ج ٤، ص ١٨٦.

(١٨٥) فتح الباری، ج ٦، ص ٢٢١ و ٢٢٢.

(١٨٦) الموضوعات، ابن جوزی، ج ١، ص ٣٥٥ - ٣٥٧.

(١٨٧) النکت البدیعات، ص ٢٩٤.

(١٨٨) منهاج السنه، ج ٣، ص ٩؛ الفتاوی، ج ٤، ص ٤١٥.

(١٨٩) القول المسدّد، ص ٢٦.

(١٩٠) همان، ص ٣١.

- ١٩١) اللآلى المصنوعه فى الاحادىث الموضوعه، ج ١، ص ٣٤٧.
- ١٩٢) منهاج السنه، ج ٤، ص ١٣٨؛ مجموع فتاوى، ج ٤، ص ٤١٠.
- ١٩٣) اللآلى المصنوعه، ج ١، ص ٣٣٤.
- ١٩٤) لسان الميزان، ج ٢، ص ١٢٣.
- ١٩٥) منهاج السنه، ج ٤، ص ١٣٨.
- ١٩٦) صحىح بخارى، تفسير سوره بقره، باب قوله: «مانسخ من آيه أونسخها نأت بخر منها أومثلها». سوره بقره، آيه ١٠٦.
- ١٩٧) فتح البارى، ج ٨، ص ١٦٧.
- ١٩٨) مسند احمد، ج ٥، ص ٢٦؛ المعجم الكبىر، ج ٢، ص ٢٢٩ و ٢٣٠.
- ١٩٩) المغنى عن حمل الأسفار، ج ٢، ص ٩١٩ و ٩٢٠.
- ٢٠٠) منهاج السنه، ج ٤، ص ٩٩.
- ٢٠١) المطالب العالىه، ج ٤، ص ٢٩٧.
- ٢٠٢) مسند ابى يعلى، ج ١، ص ٣٩٧ و ج ٣، ص ١٩٤ و ١٩٥.
- ٢٠٣) لسان الميزان، ج ٦،

(۲۰۴) المعجم الكبير، ج ۲۳، ص ۳۸۰.

(۲۰۵) مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۲.

(۲۰۶) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۰.

(۲۰۷) شرح المواهب اللدئیه، ج ۱، ص ۲۷۳.

(۲۰۸) منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۵۵.

(۲۰۹) سوره مائده، آیه ۴۴.

(۲۱۰) برای بیشتر روشن شدن موضوع فدک، به کتاب «شیعه شناسی و پاسخ به شبهات» از نویسنده مراجعه شود.

(۲۱۱) صحیح مسلم، ج ۱، ص ۸۶.

(۲۱۲) منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۳۷ و ۱۳۸.

(۲۱۳) صحیح مسلم، ج ۱، ص ۸۶؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۹۵؛ صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۴۳؛ سنن نسائی، ج ۵، ص ۱۳۷؛

سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۲.

(۲۱۴) مسند احمد، ج ۳، ص ۴۸۳؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۱؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۶۵.

(۲۱۵) مسند احمد، ج ۶، ص ۳۲۳؛ سنن نسائی، ج ۵، ص ۱۳۳؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۰.

(۲۱۶) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۱؛ المعجم الكبير، ج ۲۳، ص ۳۸۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۰.

(۲۱۷) صحیح بخاری، ج ۲، ص ۹۶۰ و ج ۳، ص ۱۳۵۷.

(۲۱۸) صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۳۵۹ و ج ۴، ص ۱۶۰۲؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۰ و ۱۸۷۱.

(۲۱۹) مسند احمد، ج ۵، ص ۳۵۳ و ۳۵۴؛ صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۰۹۶؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۱.

(۲۲۰) منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۰۵.

(۲۲۱) تاریخ الخميس، ج ۱، ص ۱۸۸؛ عقد الفرید، ج ۳، ص ۶۴.

٢٢٢) تاريخ طبرى، ج ٣، ص ١٩٨ و ١٩٩؛ شرح ابن ابى الحديد، ج ٢، ص ١٣٠ - ١٣٤.

٢٢٣) بيعه على بن ابى طالب فى ضوء الروايات الصحيحه، ص ١٩٣.

٢٢٤) امام على عليه السلام از تاريخ الاسلام، ص ٤٨٤.

٢٢٥) تاريخ خليفه،

ص ١٩٦.

(٢٢٦) بيعه على بن ابي طالب، ص ١٩٦.

(٢٢٧) التاريخ الصغير، بخارى، ص ١٢٥.

(٢٢٨) بيعه على بن ابي طالب، ص ٢٠١.

(٢٢٩) انساب الاشراف، ج ٢، ص ٢٠٨.

(٢٣٠) الرياض النضرة، ج ٣، ص ٢٠٢.

(٢٣١) بيعه على بن ابي طالب عليه السلام، ص ٢٠٥.

(٢٣٢) مناقب الشافعي، رازي، ص ١٢٥.

(٢٣٣) الطبقات الكبرى، ج ٣، ص ٣١.

(٢٣٤) الاختلاف في اللفظ و الرد على الجهميه و المشتبهه، ص ٤١.

(٢٣٥) اعتقاد اهل السنه، ص ٤٦.

(٢٣٦) منهاج القاصدين، ابن قدامه، ص ٧٧.

(٢٣٧) عقيدة السلف و اصحاب الحديث، صابوني، ص ٢٩٢.

(٢٣٨) الاستيعاب، ج ٣، ص ٢٦.

(٢٣٩) الامامه من ابيكار الأفكار في اصول الدين، ص ٣٠٠ - ٣٠٢.

(٢٤٠) شذرات الذهب، ج ١، ص ٢١٢ و ٢١٣.

(٢٤١) شرح العقيدة الطحاوية، ص ٧٢٢.

(٢٤٢) فتح الباري، ج ٧، ص ٧٢.

(٢٤٣) منهاج السنه، ابن تيميه، ج ٨، ص ٤٥٩ و ٤٦٠.

(٢٤٤) سوره توبه، آيه ٤٠.

(٢٤٥) سورة يونس، آيه ٦٢.

(٢٤٦) صحيح بخارى، ج ١، ص ٤٣٨ و ٤٣٩؛ صحيح مسلم، ج ٤، ص ١٨٠٧.

(٢٤٧) صحيح بخارى، ج ١، ص ٤٣٧، باب من جلس عند المصيبة يعرف فيه الحزن؛ صحيح مسلم، ج ٢، ص ٦١٤.

(٢٤٨) صحيح بخارى، ج ١، ص ٤٣٧.

(٢٤٩) سير اعلام النبلاء، ج ٢، ص ١٢٨.

(٢٥٠) مسند طيالسى، ج ١، ص ٢١٧.

(٢٥١) سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٥١٠؛ المعجم الأوسط، بيهقى، ج ٤، ص ٣٦٥؛ المعجم الصغير، ج ١، ص ٣٦٦.

(٢٥٢) حليه الاولياء، ج ١، ص ٢٠٧؛ شعب الايمان، بيهقى، ج ٧، ص ٣٧٨.

(٢٥٣) منهاج السنه، ج ٤، ص ٢٤٣ و ٢٤٤.

(٢٥٤) صحيح بخارى، ج ٤، ص ١٥٤٩؛ صحيح مسلم، ج ٣، ص ١٣٨٠؛ صحيح ابن حبان، ج ١١، ص ١٥٣.

(٢٥٥) سورة مجادله، آيه ١.

(٢٥٦) سنن ابى داود،

ج ٢، ص ٢٦٦.

(٢٥٧) صحيح بخارى، ج ٣، ص ١١٣٣؛ صحيح مسلم، ج ٤، ص ٢٠٩١؛ مسند احمد، ج ١، ص ١٣٦.

(٢٥٨) صحيح بخارى، ج ١، ص ٣٤٥.

(٢٥٩) صحيح ابن حبان، ج ١١، ص ٣٤٠.

(٢٦٠) مجمع الزوائد، ج ٦، ص ٢١٢.

(٢٦١) صحيح بخارى، ج ١، ص ١٣٠ و ١٣١؛ مسند احمد، ج ٤، ص ٤٣٤.

(٢٦٢) صحيح بخارى، ج ٣، ص ١١٠٤؛ صحيح مسلم، ج ٤، ص ١٩٢٥.

(٢٦٣) مسند احمد، ج ٥، ص ٤٠٢؛ سنن نسائي، ج ٦، ص ١١٧.

(٢٦٤) صحيح ابن حبان، ج ١٥، ص ٥٦٥؛ مجمع الزوائد، ج ٩، ص ٣٤٩.

(٢٦٥) الترغيب و الترهيب، منذرى، ج ٣، ص ٢٣٧؛ مجمع الزوائد، ج ٨، ص ١٦٠.

(٢٦٦) صحيح مسلم، ج ٤، ص ١٧٢٧.

(٢٦٧) صحيح بخارى، ج ٣، ص ١٣٢٢؛ صحيح مسلم، ج ١، ص ٤٣٣.

(٢٦٨) صحيح بخارى، ج ٢، ص ٧٢٥؛ صحيح مسلم، ج ١، ص ٢٧٦.

(٢٦٩) سنن ابى داود، ج ٢، ص ٢٤٥؛ سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٦٣٨.

(٢٧٠) صحيح بخارى، ج ٤، ص ٢٥٩١؛ مسند احمد، ج ٣، ص ١٣٢.

(٢٧١) مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٣٨؛ الترغيب و الترهيب، ج ٣، ص ٩٩.

(٢٧٢) مسند احمد، ج ٤، ص ١٧٣؛ الترغيب و الترهيب، ج ٣، ص ١٤٤.

(٢٧٣) منهاج السنه، ج ٤، ص ٢٤٤.

(٢٧٤) همان، ص ٢٤٨ و ٢٤٩.

(٢٧٥) الآحاد و المثانى، ج ٥، ص ٣٦٣.

٢٧٦) المستدرک علی الصحیحین، ج ٣، ص ١٦٧.

٢٧٧) المعجم الکبیر، ج ١، ص ١٠٨ و ج ٢٢، ص ٤٠١.

٢٧٨) الذریۃ الطاهره، ج ١، ص ١٢٠.

٢٧٩) تاریخ دمشق، ج ٣، ص ١٥٦.

٢٨٠) ذخائر العقبی، ج ١، ص ٣٩.

٢٨١) مجمع الزوائد، ج ٩، ص ٢٠٣.

٢٨٢) الکامل، ج ٢، ص ٣٥١.

٢٨٣) تهذیب التهذیب، ج ١، ص ١٦٦، رقم ١٣٢١.

٢٨٤) سؤالات البرقانی، ج ١،

(٢٨٥) لسان الميزان، ج ٤، ص ٢٣٥.

(٢٨٦) صحيح بخارى، ج ٣، ص ١٣٦١.

(٢٨٧) سورة احزاب، آيه ٥٧.

(٢٨٨) منهاج السنه، ج ٤، ص ٢٤٧ و ٢٤٨.

(٢٨٩) صحيح بخارى، باب مناقب فاطمه عليها السلام.

(٢٩٠) صحيح بخارى، ج ٥، ص ١٧٧.

٤٤٠ تا ٢٩١

(٢٩١) صحيح مسلم، ج ٣، ص ١٣٨٠، ح ١٧٥٩.

(٢٩٢) تاريخ يعقوبى، ج ٢، ص ١١٥.

(٢٩٣) شرح ابن ابى الحديد، ج ٦، ص ٥٠.

(٢٩٤) اهل البيت عليهم السلام، توفيق ابو علم، ص ١٨٤.

(٢٩٥) منهاج السنه، ج ٤، ص ٤١.

(٢٩٦) سنن ترمذى، ج ٥، ص ٣٢٧؛ مستدرک حاکم، ج ٣، ص ١٧٠.

(٢٩٧) البدايه و النهايه، ج ٨، ص ٣٥.

(٢٩٨) كنز العمال، ج ١٣، ص ٦٥٢، رقم ٣٧٦٥٣.

(٢٩٩) صحيح مسلم، ج ٧، ص ١٢٩؛ صحيح ترمذى، ج ٥، ص ٦٦١.

(٣٠٠) صحيح ترمذى، ج ٥، ص ٦٦١.

(٣٠١) صحيح بخارى، ج ٤، ص ٥٧.

(٣٠٢) فرائد السمطين، ج ٢، ص ٦٨.

- ٣٠٣) كنز العمال، ج ٧، ص ١٠٧؛ ذخائر العقبى، ص ١٢٣.
- ٣٠٤) ترجمه امام الحسن عليه السلام از تاريخ دمشق، ص ٥.
- ٣٠٥) صحيح بخارى، ج ٥، ص ٣٣؛ مستدرک حاکم، ج ٣، ص ١٦٨.
- ٣٠٦) همان، كتاب اللباس؛ مسند احمد، ج ٢، ص ٢٣١؛ مستدرک حاکم، ج ٣، ص ١٦٩.
- ٣٠٧) مستدرک حاکم، ج ٣، ص ١٧٤؛ حليه الاولياء، ج ٢، ص ٣٥.
- ٣٠٨) مسند احمد، ج ٤، ص ١٢٢؛ فيض القدير، ج ٣، ص ٤١٥.
- ٣٠٩) سنن بيهقى، ج ٤، ص ٣٣١؛ البدايه و النهايه، ج ٨، ص ٣٧.
- ٣١٠) البدايه و النهايه، ج ٨، ص ٣٨؛ تاريخ الخلفاء، ص ١٩١؛ تهذيب التهذيب، ج ٢، ص ٢٨٩؛ الصواعق المحرقة، ص ١٣٨.
- ٣١١) مستدرک حاکم، ج ٣، ص ١٦٩.
- ٣١٢) مستدرک حاکم، ج ٣، ص ١٦٨.
- ٣١٣) همان.
- ٣١٤) مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٧٧.
- ٣١٥) مسند احمد، ج ٩، ص ٢٣٢، رقم حديث ٩٤٧٨.
- ٣١٦) صواعق المحرقة، ص

- (۳۱۷) سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۵۳.
- (۳۱۸) الاستیعاب در حاشیه الاصابه، ج ۱، ص ۳۶۹.
- (۳۱۹) الفصول المهمه، ص ۱۵۵.
- (۳۲۰) سوره احزاب، آیه ۴۵.
- (۳۲۱) سوره هود، آیه ۱۰۳.
- (۳۲۲) نور الابصار، ص ۱۴۰.
- (۳۲۳) علّموا اولادکم محبّه آل بیت النبی صلی الله علیه وآله، ص ۱۲۴.
- (۳۲۴) الفصول المهمه، ص ۱۵۷.
- (۳۲۵) ترجمه امام حسن علیه السلام از تاریخ دمشق، ص ۱۴۳.
- (۳۲۶) پیشین، ص ۱۴۸؛ البدايه و النهايه، ج ۸، ص ۳۸.
- (۳۲۷) ترجمه امام حسن علیه السلام، ابن عساکر، ص ۱۴۱ و ۱۴۲.
- (۳۲۸) البدايه و النهايه، ج ۸، ص ۳۷ و ۳۸.
- (۳۲۹) وفيات الاعیان، ابن خلکان، ج ۲، ص ۶۸.
- (۳۳۰) عقد الفرید، ج ۲، ص ۲۲۰.
- (۳۳۱) الفصول المهمه، ص ۱۸۳.
- (۳۳۲) ربیع الابرار، ص ۲۱۰.
- (۳۳۳) صفه الصفوه، ج ۱، ص ۳۲۱؛ اسد الغابه، ج ۳، ص ۲۰، چاپ مصر.
- (۳۳۴) الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۹۳.
- (۳۳۵) تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۲۱.

- (۳۳۶) نظم درر المسطين، زرندي، ص ۲۰۹،
- (۳۳۷) وسيله المال، حضرمي، ص ۱۸۳.
- (۳۳۸) صحيح بخاري، ج ۵، ص ۳۳، كتاب فضائل الصحابه، باب مناقب الحسن و الحسين.
- (۳۳۹) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۶.
- (۳۴۰) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۷.
- (۳۴۱) سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۳، رقم ۳۸۶۱.
- (۳۴۲) المعجم الكبير، ج ۲۲، ص ۲۷۴؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۶۲؛ تاريخ دمشق، ج ۱۴، ص ۱۵۰.
- (۳۴۳) مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۱.
- (۳۴۴) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۷.
- (۳۴۵) ذخائر العقبی، ص ۱۲۶.
- (۳۴۶) کنز العمال، ج ۷، ص ۱۱۰؛ اسدالغابه، ج ۲، ص ۲۱.
- (۳۴۷) اسدالغابه، ج ۳، ص ۵.
- (۳۴۸) نظم درر السمطين، زرندي، ص ۲۰۸؛ البدايه و النهايه، ج ۸، ص ۲۲۵.
- (۳۴۹) مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۷.
- (۳۵۰) الاصابه، ج ۱، ص ۳۳۳.
- (۳۵۱) همان.
- (۳۵۲) کامل سليمان، حسن بن علي عليهما السلام، ص ۱۷۳.
- (۳۵۳) کامل سليمان، حسن بن علي عليهما

السلام، ص ۱۴۷.

(۳۵۴) الاصابه، ج ۱، ص ۳۳۵.

(۳۵۵) تهذيب التهذيب، ج ۲، ص ۲۹۹.

(۳۵۶) نظم درالسمطين، ص ۲۰۸.

(۳۵۷) مرآه الجنان، ج ۱، ص ۱۳۱.

(۳۵۸) تاريخ ابن عساكر، ج ۴، ص ۳۳۹.

(۳۵۹) ابوالشهداء، ص ۱۹۵.

(۳۶۰) علموا اولادكم محبه آل بيت النبي، ص ۱۳۳.

(۳۶۱) اعلام النساء، ج ۱، ص ۲۸.

(۳۶۲) منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۶۸ و ۱۶۹.

(۳۶۳) تاريخ بغداد، ج ۱، ص ۱۴۰؛ المستدرک علی الصحيحين، ج ۳، ص ۱۶۷.

(۳۶۴) كنز العمال، ج ۱۶، ص ۲۸۱.

(۳۶۵) ترجمه امام حسين عليه السلام از تاريخ دمشق، ص ۴۵.

(۳۶۶) كفايه الطالب، ص ۳۴۱.

(۳۶۷) همان، به نقل از طبرانی.

(۳۶۸) المستدرک علی الصحيحين، ج ۳، ص ۱۶۷.

(۳۶۹) المستدرک علی الصحيحين، ج ۳، ص ۱۶۷.

(۳۷۰) همان.

(۳۷۱) سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۰.

(۳۷۲) تحفه الاحوذی بشرح صحيح الترمذی، ج ۱۰، ص ۲۷۲.

(٣٧٣) سلسله الاحاديث الصحيحه، ج ٢، ص ٤٢٣ - ٤٢٦.

(٣٧٤) همان، ص ٤٢٤.

(٣٧٥) مجمع الزوائد، ج ٩، ص ٢٠١.

(٣٧٦) الصحيح المسند من فضائل الصحابه، ص ٢٥٧.

(٣٧٧) تهذيب خصائص الامام على عليه السلام، ص ٩٩، ح ١٢٤.

(٣٧٨) خصائص امير المؤمنين عليه السلام، تحقيق آل زهوى، ص ١٠٧، ح ١٤٠.

(٣٧٩) مسند احمد با تحقيق حمزه احمد الزين، ج ١، ص ١٠١ و ١٩٥ و ٢٠٤ و ٢٥٩.

(٣٨٠) صحيح ابن حبان، ج ١٥، ص ٤١٣؛ مؤسسه الرساله.

(٣٨١) تحفه الاحوذى، ج ١٠، ص ١٨٦؛ فيض القدير، ج ٣، ص ٥٥٠؛ الانساب، ج ٣، ص ٤٧٧.

(٣٨٢) تحفه الاحوذى، ج ١٠، ص ١٤٩ و ١٥٠.

(٣٨٣) الضعفاء الكبير، ص ١٦٦.

(٣٨٤) ديوان الضعفاء و المتروكين، ص ٣٣٢.

(٣٨٥) تاريخ ابن عساكر، ترجمه امام على عليه السلام، ج ٢، ص ٦٥.

(٣٨٦) طبقات المدلسين، ص ٢٧.

(٣٨٧) ر.ك: ميزان الاعتدال، تهذيب التهذيب و لسان الميزان ترجمه محمد بن كثير.

(٣٨٨) نصب الرايه،

- ج ٣، ص ١٥٥؛ تحقيق الغايه، ص ٣٠٩؛ طبقات المدلسين، ابن حجر، ص ١٦.
- (٣٨٩) الكفايه، خطيب بغدادى، ص ٣٥٥، به نقل از شعبه بن الحجاج.
- (٣٩٠) تهذيب التهذيب، ج ٣، ص ٢٠٥.
- (٣٩١) سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٣٦ - ٣٨.
- (٣٩٢) طبقات المدلسين، ص ٢٠.
- (٣٩٣) سلسله الاحاديث الضعيفه، البانى، ج ٣، ص ٦٦.
- (٣٩٤) سلسله الاحاديث الضعيفه، البانى، ج ٣، ص ٦٦.
- (٣٩٥) كتاب المجروحين، ج ١، ص ٢٢٤.
- (٣٩٦) وكيع، اخبار القضاة، ج ٢، ص ٤٢١ - ٤٢٦.
- (٣٩٧) همان، ص ٤٢٧.
- (٣٩٨) شرح ابن ابى الحديد، ج ١٧، ص ٦٦.
- (٣٩٩) صحيح مسلم با شرح نووى، ج ١، ص ٩٧.
- (٤٠٠) كتاب المجروحين، ج ١، ص ٢١٦.
- (٤٠١) تقريب التهذيب، ج ١، ص ١٤١.
- (٤٠٢) تحقيق الغايه بترتيب الرواه المترجم لهم فى نصب الرايه، ص ١٢٠.
- (٤٠٣) تذكره الموضوعات، ص ٢٤٨.
- (٤٠٤) تهذيب التهذيب، ج ٦، ص ٣٦٩.
- (٤٠٥) موارد الضمان الى زوائد ابن حبان، ص ٥٣٨.
- (٤٠٦) ميزان الاعتدال، ج ١، ص ٦٦٩؛ لسان الميزان، ج ٢، ص ٤١١؛ المغنى، ذهبى، ص ٢١٥.
- (٤٠٧) مسند احمد، ج ١، ص ٨٠.

٤٠٨) المغنى، ص ٣٥٥؛ ديوان الضعفاء، ص ١٧٥.

٤٠٩) ميزان الاعتدال، ج ١، ص ٤٩٢.

٤١٠) قانون الموضوعات، ص ٢٤٩.

٤١١) تاريخ بغداد، ج ٥، ص ٣٠٧.

٤١٢) كتاب المجروحين، ج ٣، ص ١٢٤.

٤١٣) ميزان الاعتدال، ج ٤، ص ٤٠٠.

٤١٤) ديوان الضعفاء و المتروكين، ص ٣٣٩.

٤١٥) المغنى، ص ١٩٦.

٤١٦) تهذيب التهذيب، ج ١، ص ٤٤١.

٤١٧) تاريخ بغداد، ج ١٠، ص ١٩٢.

٤١٨) ميزان الاعتدال، ج ٣، ص ١٦.

٤١٩) همان.

٤٢٠) تهذيب التهذيب، ج ١١، ص ٤٣٤.

٤٢١) تهذيب التهذيب، ج ٥، ص ٨؛ كتاب المجروحين، ج ٢، ص ٨؛ الاحكام، ابن حزم، ج ٧، ص ١٠١؛ المحلى، ج ١١، ص ٢٧٦؛ ميزان الاعتدال، ج ٢، ص ٣٤٠؛ تاريخ بخارى (الكبير)،

ج ٤، ص ٣٥٠.

(٤٢٢) موضح اوهام الجمع و التفريق، ج ٢، ص ١٧٨، چاپ حيدرآباد.

(٤٢٣) ر.ك: المجروحين، ابن حبان؛ ميزان الاعتدال، ذهبى.

(٤٢٤) لسان الميزان، ج ٣، ص ٤٢٧.

(٤٢٥) پيشين.

(٤٢٦) ميزان الاعتدال، ج ٢، ص ١٩٦.

(٤٢٧) ميزان الاعتدال، ج ٤، ص ٣٧١.

(٤٢٨) كتاب المجروحين، ج ٣، ص ١١١.

(٤٢٩) تهذيب التهذيب، ترجمه اصبح بن فرج.

(٤٣٠) كتاب المجروحين، ج ٢، ص ١٠٤.

(٤٣١) ديوان الضعفاء و المتروكين، ص ٢٥٦.

(٤٣٢) علل الحديث، ج ٢، ص ٣٨٢، چاپ سلفيه مصر.

(٤٣٣) المعجم الكبير، ج ٢٢، ص ٨٥ و ٨٦.

(٤٣٤) الزوائد، ج ٨، ص ١.

(٤٣٥) كتاب المجروحين، ج ٣، ص ٤٨.

(٤٣٦) ميزان الاعتدال، ج ٤، ص ٢٧٩؛ الموضوعات، ابن جوزى، ج ١، ص ٤١.

(٤٣٧) تهذيب التهذيب، ج ١٠، ص ٤٨٨.

(٤٣٨) سنن ترمذى، ج ٤، ص ٦٨٣؛ سنن دارمى، ج ٢، ص ٣٣٥؛ مجمع الزوائد، ج ١٠، ص ٣٩٨.

(٤٣٩) التاج الجامع للأصول، ج ٥، ص ٣٧٥.

(٤٤٠) لسان الميزان، ج ٦، ص ٣١٩ و ٣٢٠.

(٤٤١) الدرر الكامنه، ج ١، ص ١٥٣.

(٤٤٢) الدرر الكامنه، ج ١، ص ١٥٥.

(٤٤٣) الفتاوى الحديثيه، ص ١١٤.

(٤٤٤) الحاوى فى سيره الطحاوى، ص ٢٦.

(٤٤٥) الرسائل الغماريه، ص ١٢٠ و ١٢١.

(٤٤٦) التنبيه و الرد، سقاف، ص ٧.

(٤٤٧) التوفيق الربانى فى الرد على ابن تيميه، ص ٨٥.

(٤٤٨) المقالات السنيه، ص ٢٠٠.

(٤٤٩) نحو انقاذ التاريخ الاسلامى، ص ٣٥.

(٤٥٠) منهاج السنه، ج ٤، ص ١٠٤.

(٤٥١) سلسله الاحاديث الصحيحه، رقم حديث ٢٢٢٣.

(٤٥٢) مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٧٤، ح ١٤٧٣٧.

(٤٥٣) مستدرک حاکم، ج ٣، ص ١٣٨، ح ٤٦٤٠.

(٤٥٤) مستدرک حاکم، ج ٣، ص ١٤٥، ح ٤٦٥٧؛ مسند ابى يعلى، ج ٢، ص ٢٥٩، ح ١٥٩٩.

(٤٥٥) سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٤٣، ح ١١٦؛ مسند احمد، ج ٦، ص ٤٠١، ح ١٨٥٠٦؛ مستدرک حاکم، ج ٣، ص ١١٨، ح ٤٥٧٦.

(٤٥٦) كنز العمال، ج ١١، ص ٦٠١، ح

(٤٥٧) تاريخ دمشق، ج ٤٢، ص ٣٠١، ح ٨٨٣٢؛ طبقات الحنابلة، ج ١، ص ٣٢٠.

(٤٥٨) مناقب خوارزمي، ص ٣٢٣، ح ٣٣٠.

(٤٥٩) تاريخ دمشق، ج ٤٢، ص ٢٨٨، ح ٨٨٨.

(٤٦٠) صحيح مسلم، ج ١، ص ١٢٠، ح ١٣١، كتاب الايمان؛ سنن ترمذي، ج ٥، ص ٦٠١، ح ٣٧٣٦؛ مسند احمد، ج ١، ص ١٣٥، ح ٦٤٣؛ سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٤٢، ح ١١٤.

(٤٦١) سنن ترمذي، ج ٥، ص ٥٤٩، ح ٣٧١٧؛ المصنّف، ابن ابي شيبة، ج ١٢، ص ٧٧، ح ١٢١٦٣.

(٤٦٢) الرياض النضرة، ج ٣، ص ١٦٧؛ كنز العمال، ج ١٣، ص ١٠٦، ح ٣٦٣٤٦.

(٤٦٣) سنن ترمذي، ج ٥، ص ٥٩٣، ح ٣٧١٧.

(٤٦٤) تاريخ دمشق، ج ٤٢، ص ٢٨٥، ح ٨٨١٧.

(٤٦٥) منهاج السنه، ج ٨، ص ٢٧٩.

(٤٦٦) صحيح مسلم، ج ١، ص ٣٥٥، ح ١١٢؛ سنن ابي داود، ج ١، ص ٨٨، ح ٣٢٢.

(٤٦٧) مسند احمد، ج ١، ص ٣١٧، ح ١٦٨٠؛ سنن بيهقي، ج ٢، ص ٣٣٢.

(٤٦٨) سورة نساء، آيه ٢٠.

(٤٦٩) سيره عمر، ص ١٣٧؛ درّ المنثور، ج ٢، ص ٤٦٦؛ السنن الكبرى، بيهقي، ج ٥، ص ٢٣٣.

(٤٧٠) الطبقات الكبرى، ج ٣، ص ٣٢٧؛ مستدرک حاکم، ج ٢، ص ٥٥٩، ح ٣٨٩٧؛ فتح الباری، ج ١٣، ص ٢٧٠.

(٤٧١) مستدرک حاکم، ج ١، ص ٦٢٨، ح ١٦٨٢؛ عمده القاری، ج ٩، ص ٢٤٠.

(٤٧٢) سنن بيهقي، ج ٢، ص ٣٤٧ و ٣٨١؛ المصنّف، عبدالرزاق، ج ٢، ص ١٢٢، ح ٢٧٤٨.

(٤٧٣) مختصر تاريخ دمشق، ج ١٧، ص ٣٨٩.

(٤٧٤) صحيح مسلم، ج ٤، ص ٣٦١، ح ٣٦، كتاب الآداب؛ صحيح بخاري، ج ٢، ص ٧٢٧، ح ١٩٥٦.

٤٧٥) مسند احمد، ج ١، ص ٣٩٣، ٥٥١، ح ٢١٢٨ و ٣٠٩٣؛ مستدرک حاکم، ج ٣، ص ٢١٠، ح ٤٨٦٩.

٤٧٦) المصنّف، ابن

ابی شبیه، ج ۹، ص ۴۸۶ و ۴۸۷، ح ۸۲۰۶ و ۸۲۱۱.

(۴۷۷) کنز العمال، ج ۹، ص ۶۶۸، ح ۲۷۹۰۵.

(۴۷۸) المصنّف، ابن ابی شبیه، ج ۳، ص ۱۰۲؛ مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۱۹۱.

(۴۷۹) صحیح بخاری، ج ۲، ص ۶۹۶، ح ۱۸۷۰؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۵۱۳، ح ۱۷۹.

(۴۸۰) سوره بقره، آیه ۲۳۳.

(۴۸۱) سوره احقاف، آیه ۱۵.

(۴۸۲) سوره لقمان، آیه ۱۴.

(۴۸۳) المصنّف، عبدالرزاق، ج ۷، ص ۳۵۰، ح ۱۳۴۴۴؛ السنن الکبری، ج ۷، ص ۴۴۲.

(۴۸۴) سنن ابی داود، ج ۴، ص ۱۴۰، ح ۴۳۹۹ و ۴۴۰۱؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۵۹، ح ۲۰۴۲؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص

۶۸، ح ۲۳۵۱؛ فتح الباری، ج ۱۲، ص ۱۲۱.

(۴۸۵) الرياض النضرة، ج ۳، ص ۱۴۳؛ ذخائرالعقبی، ص ۸۰.

(۴۸۶) منهاج السنه، ج ۴، ص ۳۶۵.

(۴۸۷) همان، ج ۶، ص ۵۵.

(۴۸۸) شیعہ شناسی و پاسخ به شبهات، ج ۲، ص ۶۵۴ - ۶۶۴.

(۴۸۹) رأس الحسین، ص ۲۰۷.

(۴۹۰) مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی، ج ۲، ص ۵۹.

(۴۹۱) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۲.

(۴۹۲) البدايه و النهايه، ج ۸، ص ۱۹۷؛ سير اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۰۹.

(۴۹۳) الخطط، مقریزی، ج ۲، ص ۲۸۹؛ سير اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۹.

(۴۹۴) البدايه و النهايه، ج ۸، ص ۲۲۲.

٤٩٥) تاريخ الخلفاء، ص ٢٠٧.

٤٩٦) مرآة الزمان، ج ٨، ص ٤٩٦؛ صواعق المحرقة، ج ٢، ص ٦٣٤.

٤٩٧) شذرات الذهب، ج ١، ص ٦٩.

٤٩٨) مقدمه ابن خلدون، ص ١٨١.

٤٩٩) مروج الذهب، ج ٣، ص ٧٧.

٥٠٠) تذكره الخواص، ص ٢٦٠.

٥٠١) كتاب الفتوح ج ٥ ص ٢٥٢

٥٠٢) كامل ابن اثير، ج ٣، ص ٣٠٠؛ تاريخ طبرى، ج ٤، ص ٣٨٨؛ تاريخ الخلفاء، ص ٢٠٨؛ البدايه

و النهايه، ج ٨، ص ٢٥٤؛ كتاب الفتوح، ج ٥، ص ٢٥٢.

(٥٠٣) تاريخ طبرى، ج ٤، ص ٢٨٨.

(٥٠٤) كامل ابن اثير، ج ٣، ص ٣٠١؛ تاريخ طبرى، ج ٤، ص ٢٥٢؛ البدايه و النهايه، ج ٨، ص ٢٠٩.

(٥٠٥) رأس الحسين عليه السلام، ص ٢٠٧؛ الوصيه الكبرى، ص ٢٠٦.

(٥٠٦) تاريخ يعقوبى، ج ٢، ص ٢٤١؛ الفتوح، ج ٥، ص ١٠ و ١١.

(٥٠٧) كامل ابن اثير، ج ٣، ص ٣٠٠؛ تاريخ طبرى، ج ٤، ص ٣٨٨؛ تاريخ الخلفاء، ص ٢٠٨؛ البدايه و النهايه، ج ٨، ص ٢٥٤؛ كتاب الفتوح، ج ٥، ص ٢٥٢.

(٥٠٨) تاريخ طبرى، ج ٤، ص ٣٥٦؛ كامل ابن اثير، ج ٣، ص ٢٩٨.

(٥٠٩) كامل ابن اثير، ج ٣، ص ٢٩٨.

(٥١٠) تاريخ الخلفاء، ص ٢٠٨.

(٥١١) تذكره الخواص، ص ٢٣٥.

(٥١٢) منهاج السنه، ج ٢، ص ٢٢٦.

(٥١٣) كامل ابن اثير، ج ٣، ص ٣٠١؛ تاريخ طبرى، ج ٤، ص ٢٥٢؛ البدايه و النهايه، ج ٨، ص ٢٠٩.

(٥١٤) كامل ابن اثير، ج ٣، ص ٢٩٨؛ تاريخ طبرى، ج ٤، ص ٢٥٤.

(٥١٥) سؤال فى يزيد و معاويه، ص ١٦.

(٥١٦) الفتوح، ابن اعثم، مجلد ٣، جزء ٥، ص ١٨.

(٥١٧) تاريخ دمشق، ج ١٤، ص ٢٠٨.

(٥١٨) الفتوح، ابن اعثم، مجلد ٣، ج ٥، ص ٨٩.

(٥١٩) تاريخ الخلفاء، ص ١٩٣.

(٥٢٠) الفتوح، ابن اعثم، مجلد ٣، ج ٥، ص ١٣٥.

(٥٢١) همان، ص ١٣٦.

(٥٢٢) تذكرة الخواص، ص ٢٩٠؛ مروج الذهب، ج ٣، ص ٦٧.

(٥٢٣) تاريخ يعقوبى، ج ٢، ص ٢٤٢؛ مختصر تاريخ دمشق، ج ٢٨، ص ١٩.

(٥٢٤) الفتوح، ابن اعثم، ج ٥، ص ١٥٠؛ مقتل الحسين، خوارزمى، ج ١، ص ١٤٠.

(٥٢٥) منهاج السنه، ج ٤، ص ٥٧٥ و ٥٧٦.

(٥٢٦) لسان العرب، ماده حرر.

(٥٢٧) عيون الاخبار، ابن قتبيه، ج ١، ص ٢٣٨.

(٥٢٨) تجارب الأمم، ج ٢، ص ٧٩.

(٥٢٩) طبقات الكبرى،

ج ٥، ص ١٠٦؛ تاريخ طبري، ج ٤، ص ٣٦٨.

(٥٣٠) تاريخ طبري، ج ٤، ص ٣٦٨؛ عقد الفريد، ج ٥، ص ١٣٥.

(٥٣١) الفتوح، ج ٣، ص ١٧٩.

(٥٣٢) تاريخ طبري، ج ٤، ص ٣٦٨؛ البدايه و النهايه، ج ٦، ص ٢٣٣.

(٥٣٣) همان.

(٥٣٤) تاريخ الخلفاء، ص ٢٠٩.

(٥٣٥) تاريخ ابن خلدون، ج ٢، ص ٣٧.

(٥٣٦) مقتل ابي مخنف، ص ٢٠٠.

(٥٣٧) نهايه الارب، ج ٦، ص ٢١٦.

(٥٣٨) همان.

(٥٣٩) المعارف، ص ٣٤٥.

(٥٤٠) تاريخ يعقوبي، ج ٢، ص ٢٥٠؛ الامامه و السياسه، ج ١، ص ٢٠٦.

(٥٤١) وفاء الوفاء، ج ١، ص ١٢٧.

(٥٤٢) طبقات ابن سعد، ج ٥، ص ٤٧.

(٥٤٣) همان؛ كامل ابن اثير، ج ٤، ص ١١١؛ تاريخ ابن خلدون، ج ٢، ص ٣٧.

(٥٤٤) كامل ابن اثير، ج ٤، ص ١١٤؛ وفاء الوفاء، ج ١، ص ١٢٧.

(٥٤٥) الامامه و السياسه، ج ٢، ص ٩؛ المحاسن و المساوي، ج ١، ص ٤٦.

(٥٤٦) الفتوح، ج ٣، ص ١٧٩؛ طبقات ابن سعد، ج ٥، ص ١٧٦؛ كامل ابن اثير، ج ٤، ص ١١.

(٥٤٧) الفتوح، ج ٣، ص ١٨٠.

(٥٤٨) كامل ابن اثير، ج ٤، ص ١١٢؛ وفاء الوفاء، ج ١، ص ١٢٨.

٥٤٩) تاريخ طبرى، ج ٤، ص ٣٧١؛ اخبار الطوال، ص ٣١٠.

٥٥٠) كامل ابن اثير، ج ٤، ص ٥٦.

٥٥١) تاريخ العرب، ج ١، ص ٢٤٨.

٥٥٢) اخبار الطوال، ص ٣١٠؛ كامل ابن اثير، ج ٤، ص ١١٢؛ الفتوح، ج ٣، ص ١٨٠.

٥٥٣) الامامه و السياسه، ج ١، ص ٢١١.

٥٥٤) طبقات ابن سعد، ج ٥، ص ٤٧.

٥٥٥) طبقات ابن سعد، ج ٥، ص ٤٨؛ الاعلام، ج ٤، ص ٢٣٤.

٥٥٦) الامامه و السياسه، ج ١، ص ٢١١؛ اخبار الطوال، ص ٣١٠؛ وفاء الوفاء، ج ١، ص ١٢٩.

٥٥٧) وفاء الوفاء،

ج ١، ص ١٣٠.

(٥٥٨) الامامه و السياسه، ج ١، ص ٢٢٠ و ٢٢١.

(٥٥٩) همان، ج ٢، ص ١٠.

(٥٦٠) الفتوح، ج ٣، ص ١٨١؛ كامل ابن اثير، ج ٤، ص ١٧.

(٥٦١) الامامه و السياسه، ج ٢، ص ١٠؛ الفتوح، ج ٣، ص ١٨١؛ البدء و التاريخ، ج ٦، ص ١٤؛ وفيات الاعيان، ج ٦، ص ٢٧٦؛ تاريخ الخلفاء، ص ٢٠٩.

(٥٦٢) كامل ابن اثير، ج ٤، ص ١١٣.

(٥٦٣) الامامه و السياسه، ج ١، ص ٢١٥.

(٥٦٤) اخبار الطوال، ص ٣١٤.

(٥٦٥) الامامه و السياسه، ج ١، ص ٢٢٠.

(٥٦٦) همان، ج ١، ص ٢١٦؛ البدايه و النهايه، ج ٨، ص ٢٤٢.

(٥٦٧) تاريخ الخلفاء، ص ٢٠٩؛ سير اعلام النبلاء، ج ٤، ص ٣٧ و ٣٨.

(٥٦٨) الامامه و السياسه، ج ١، ص ٢١٨.

(٥٦٩) تذكره الخواص، ص ٢٥٩ و ٢٦٠؛ البدايه و النهايه، ج ٨، ص ٢٤٢؛ تهذيب التهذيب، ج ٢، ص ٣١٦.

(٥٧٠) الفتوح، ج ٢، ص ١٨٢.

(٥٧١) نهايه الارب، ج ٦، ص ٢٢٧.

(٥٧٢) همان.

(٥٧٣) المعارف، ص ١٨٧.

(٥٧٤) وفاء الوفاء، ج ١، ص ١٣٣.

(٥٧٥) نهايه الارب، ج ٦، ص ٢٢٧.

٥٧٦) حليه الاولياء، ج ١، ص ٣٦٩.

٥٧٧) نسب قريش، ص ٣٨٤.

٥٧٨) منهاج السنه، ج ٤، ص ٥٧٧.

٥٧٩) كامل ابن اثير، ج ٣، ص ٣١٦؛ البدايه و النهايه، ج ٨، ص ٢٤٦؛ تاريخ طبرى، ج ٤، ص ٣٨١ و ٣٨٢.

٥٨٠) الامامه و السياسه، ج ٢، ص ١٢؛ شذرات الذهب، ابن عماد حنبلى، ج ١، ص ٢٨٧.

٥٨١) تاريخ الخلفاء، ص ٢٠٩؛ اخبار مکه، ازرقى، ج ١، ص ٢٠٢.

٥٨٢) تفسير روح المعانى، ج ٢٦، ص ٧٣.

٥٨٣) مقدمه ابن خلدون، ص ٢٥٤.

٥٨٤) شرح عقائد نسفيه، ص ١٨١.

٥٨٥) رسائل جاحظ، ص ٢٩٨.

٥٨٦) الفتنه الكبرى، ج ٢، ص ٢٦٥.

٥٨٧) الوصيه الكبرى، ابن تيميه، ص ٥.

٥٨٨) منهاج

السنة، ج ٤، ص ٣٧ و ٣٨.

(٥٨٩) منهاج السنة، ج ٧، ص ٣٦.

(٥٩٠) همان، ج ٧، ص ٢٦٠.

٥٩١ تا ٦١٩

(٥٩١) منهاج السنة، ج ٧، ص ٥٧ - ٥٩.

(٥٩٢) منهاج السنة، ج ٤، ص ٣٩٣.

(٥٩٣) تاريخ ابن عساكر، ج ٧، ص ٣٣٩؛ كفايه الطالب، ص ١٧٣، باب ٣٨.

(٥٩٤) مسند ابى يعلى، ج ٣، ص ١٩٤، ح ١٦٢٣؛ مجمع الزوائد، ج ٧، ص ٢٣٨.

(٥٩٥) تاريخ ابن عساكر، ج ١٢، ص ٣٧٠؛ كنز العمال، ج ١١، ص ٦١٣، ح ٣٢٩٧٠.

(٥٩٦) تاريخ بغداد، ج ٨، ص ٣٤٠، رقم ٤٤٤٧؛ تاريخ ابن كثير، ج ٧، ص ٣٣٨.

(٥٩٧) مستدرک حاکم، ج ٣، ص ١٥٠، ح ٤٦٧٤؛ الخصائص الكبرى، سيوطى، ج ٢، ص ٢٣٥.

(٥٩٨) المعجم الكبير، ج ١٠، ص ٩١، ح ١٠٠٥٤؛ مجمع الزوائد، ج ٧، ص ١٣٨.

(٥٩٩) مجمع الزوائد، ج ٧، ص ٢٣٨؛ مسند ابى يعلى، ج ١، ص ٣٩٧، ح ٥١٩.

(٦٠٠) مناقب خوارزمى، ص ١٧٥، ح ٢١٢.

(٦٠١) تاريخ ابن كثير، ج ٧، ص ٣٣٨؛ كنز العمال، ج ١١، ص ٢٩٢، ح ٣١٥٥٣.

(٦٠٢) تاريخ مدينة دمشق، ج ١٢، ص ٣٦٧؛ البدايه و النهايه، ج ٧، ص ٣٣٧.

(٦٠٣) تاريخ ابن كثير، ج ٧، ص ٣٣٩؛ كنز العمال، ج ١٣، ص ١١٠، ح ٣٦٣٦١؛ الرياض النضرة، ج ٣، ص ١٩٨.

(٦٠٤) مسند احمد، ج ٧، ص ٥٣٧، ح ٢٦٦٥٧؛ مجمع الزوائد، ج ٧، ص ٢٢٤؛ المعجم الصغير، ج ١، ص ٣٣٢، ح ٩٩٥؛ كنز

العمال، ج ١١، ص ١٩٦، ح ٣١٢٠٥.

(٦٠٥) شرح ابن ابى الحديد، ج ١٣، ص ١٨٣، شرح خطبه ٢٨٣.

٦٠٦) منهاج السنه، ج ٧، ص ١٥٣.

٦٠٧) منهاج السنه، ج ٥، ص ٤٧.

٦٠٨) مسند احمد، ج ١، ص ١٣٠؛ خصائص نسائي، ص ٣٩؛ طبقات ابن

- سعد، ج ٣، ص ٢١.
- ٦٠٩) مشکل الآثار، ج ١، ص ٣٥١.
- ٦١٠) منهاج السنه، ج ٨، ص ٢٣٨ - ٢٤٢.
- ٦١١) همان، ج ٤، ص ١٣٠.
- ٦١٢) همان، ج ٣، ص ٤٠٤.
- ٦١٣) المستدرک علی الصحیحین، ج ٤، ص ٤٨٠.
- ٦١٤) تاریخ بغداد، ج ٦، ص ٢٧١ و ج ٨، ص ٢٨٠.
- ٦١٥) تفسیر فخر رازی، ذیل آیه.
- ٦١٦) تفسیر خازن، ذیل آیه.
- ٦١٧) درّ المثور، ذیل آیه.
- ٦١٨) تاریخ ابی الفداء، ج ٣، ص ١١٥.
- ٦١٩) مسند احمد، ج ٢، ص ٣٨٥؛ مستدرک حاکم، ج ٤، ص ٤٨٠.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

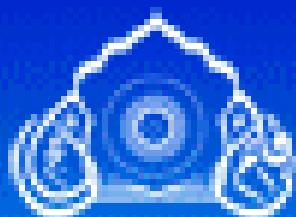
ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گام‌های

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

